



به ذره کر نطر لطف بوترا ب کند به آسئم رود و کار آفتاب کند



«ندای امید»
زیباترین نوای عاشورا

سخنرانی روشمند ویژه ماه محرم الحرام





سلسبیل واژه ها ۲۶ «ندای امید» زیباترین نوای عاشورا

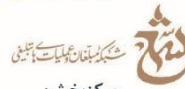
کاری از:	مؤسسه تخصصی خطابه امیربایان اصفهان
ناظر کیفی:	حجت الاسلام والمسلمین ایمان کریمی
مؤلفین:	حجج اسلام: عبدالله آذربین، عنایت الله شکرانی، حسین علی کاظمی علی مرادی، علی عابدی، امید قیدرلویی، سید عادل اعتصامی منصور صلصال، سید علی گلستانه، محمد قاسمی
ناشر:	امیربایان
طراح جلد:	محمد مهدی ابراهیمی
نوبت چاپ:	چاپ اول
سال چاپ:	تابستان ۱۴۰۱
شمارگان:	۱۰۰۰ نسخه
چاپخانه:	زمرد

امتیاز حق تألیف این کتاب برای مؤسسه تخصصی خطابه امیر بیان محفوظ است

 www.amirebayan.ir
سایت رسمی مؤسسه امیر بیان

 eitaa.com/bayanbook
کاتال معرفتی محصولات

 www.bayanbook.ir
خرید اینترنتی محصولات



مرکز بخش:

قم، خیابان مصطفی (ساحلی) کوچه ۴ فرعی ۴۴ پلاک ۴۴

تلفن: ۰۹۱۹۵۴۱۴۷۸۲

سامانه پیامک: ۳۰۰۷۶۵۰۱۱۰۱۱
مؤسسه تخصصی خطابه امیربایان



«فهرست اجمالی»

- ۱۴ جلسه اول: بادبان کشتی وجود
موضوع: معنای امید و آثار آن
- ۳۲ جلسه دوم: از گرفتاری تا امیدواری
موضوع: گرفتاری‌ها و بلاها، عامل ناامیدی
- ۵۰ جلسه سوم: طمع تمدنی
موضوع: سبک زندگی غربی و طمع تمدنی
- ۶۸ جلسه چهارم: «حر» الگوی امیدواری در وقت اضافه
موضوع: حسن ظن به خدا موجب امیدواری
- ۸۴ جلسه پنجم: امید حسینی، امید یزیدی
موضوع: انواع امید
- ۱۰۲ جلسه ششم: قله امیدواری
موضوع: سطوح امیدواری در جامعه
- ۱۲۰ جلسه هفتم: بزرگ‌ترین حربه یزیدیان زمان
موضوع: رسانه مانع امیدواری
- ۱۳۸ جلسه هشتم: بهترین الگوی امیدواری برای جوانان
موضوع: نقش الگو در امیدواری؛ الگوی کاذب از موانع امیدواری
- ۱۵۴ جلسه نهم: مهم‌ترین ویژگی علمداران منجی
موضوع: تبعیت از امام، موجب امیدواری
- ۱۷۲ جلسه دهم: راه حسین علیه السلام، راه امید
موضوع: رحمت و اسعه امام علیه السلام، موجب امیدواری
- ۱۹۰ جلسه یازدهم: امید، مهم‌ترین درس انتظار
موضوع: امید به امام زمان علیه السلام
- ۲۰۵ کتاب‌نامه

«فهرست تفصیلی»

- ۱۴ **جلسه اول: بادبان کشتی وجود**
موضوع: معنای امید و آثار آن
- ۱۶ معنای امید و آثار آن
- ۱۸ نمونه‌هایی از افراد ناامید
- ۲۵ راه مقابله با ناامیدی
-
- ۳۲ **جلسه دوم: از گرفتاری تا امیدواری**
موضوع: گرفتاری‌ها و بلاها، عامل ناامیدی
- ۳۴ مهم‌ترین عوامل ناامیدی
- ۳۵ انواع بلاها و گرفتاری‌ها
- ۳۵ (۱) گرفتاری طبیعی
- ۳۶ (۲) گرفتاری تأدیبی
- ۴۰ (۳) گرفتاری امتحانی
- ۴۳ (۴) گرفتاری ارتقایی
- ۴۶ راهکارها مقابله با گرفتاری‌ها
-
- ۵۰ **جلسه سوم: طمع تمدنی**
موضوع: سبک زندگی غربی و طمع تمدنی
- ۵۳ معنی هایپرچیست؟ «هایپر مارکت»!
- ۵۵ مزایا
- ۵۷ کار و پشتکار
- ۶۰ عیب
- ۶۳ چقدر افزون‌خواهی!
-
- ۶۸ **جلسه چهارم: «حر» الگوی امیدواری در وقت اضافه**
موضوع: حسن ظن به خدا موجب امیدواری
- ۷۱ حسن ظن به چه معناست؟

- ۷۴ انواع حسن ظن
- ۷۴ (۱) حسن ظن نسبت به خود
- ۷۵ (۲) حسن ظن نسبت به مردم
- ۷۵ (۳) حسن ظن نسبت به خدا
- ۷۸ (۴) حسن ظن نسبت به فرستادگان الهی
- ۸۴ **جلسه پنجم: امید حسینی، امید یزیدی**
موضوع: انواع امید
- ۸۶ انواع امید برحسب متعلق
- ۸۶ امید کاذب یا کارسوز؛
- ۸۹ امید صادق و کارآمد
- ۱۰۲ **جلسه ششم: قله امیدواری**
موضوع: سطوح امیدواری در جامعه
- ۱۱۲ مورد اول: قیامشان برای خدا بود!
- ۱۱۲ مورد دوم: خواسته ایشان رضایت خدا بود!
- ۱۱۳ مورد سوم: عملشان هرچه خدا بخواهد بود!
- ۱۱۴ مورد پنجم: فقط برای خدا
- ۱۲۰ **جلسه هفتم: بزرگ‌ترین حربه یزیدیان زمان**
موضوع: رسانه مانع امیدواری
- ۱۲۴ حربه‌های رسانه‌ای ناامید کردن
- ۱۲۵ (۱) سفیدنمایی
- ۱۲۷ (۲) سیاه‌نمایی
- ۱۲۸ (۳) تحریف واقعیت و تخریب شخصیت:
- ۱۳۳ راهکار اول: خودقوتی
- ۱۳۵ راهکار دوم؛ خودرسانه‌ای
- ۱۳۵ راهکار سوم؛ خودمراقبتی

- ۱۳۸ **جلسه هشتم: بهترین الگوی امیدواری برای جوانان**
 موضوع: نقش الگو در امیدواری؛ الگوی کاذب از موانع امیدواری
- ۱۳۸ میسب بن نجبه!
- ۱۴۰ ۱. اهمیت الگو
- ۱۴۲ ۲. تعریف الگو
- ۱۴۲ ۳. علت تأثیر الگو
- ۱۴۳ ۴. انواع الگو
- ۱۴۳ اول: الگوی خوب
- ۱۴۵ ملاک الگوی خوب
- ۱۴۷ دوم: الگوی بد
-
- ۱۵۴ **جلسه نهم: مهم‌ترین ویژگی علمداران منجی**
 موضوع: تبعیت از امام، موجب امیدواری
- ۱۵۸ (۱) عدم معرفت
- ۱۵۹ چگونگی حاصل شدن معرفت
- ۱۶۰ (۲) عدم تبعیت از امام
-
- ۱۷۲ **جلسه دهم: راه حسین علیه السلام، راه امید**
 موضوع: رحمت و اسعه امام علیه السلام، موجب امیدواری
-
- ۱۹۰ **جلسه یازدهم: امید، مهم‌ترین درس انتظار**
 موضوع: امید به امام زمان علیه السلام
- ۱۹۴ ابعد امید به امام زمان علیه السلام
- ۱۹۵ ۱. صلواتی‌ها (امید عامیانه):
- ۱۹۶ ۲. مشکل گشا (امید حل‌کننده):
- ۱۹۷ ۳. حیات احکام (امید احیاء‌کننده):
-
- ۲۰۵ **کتاب‌نامه**

مقدمه

قیام سید الشهداء علیه السلام در بستری رقم خورد که همه ی تحولات، مردم را به سمت ناامیدی از اصلاح جامعه و یأس از اعتلای اسلام ناب سوق می داد، بسیاری از خواص و بزرگان زمانه همه ناامید از حرکت به سمت اصلاح بودند و به خاطر همین ناامیدی با امام همراه نشدند تا جایی افرادی همچون عبدالله بن مطیع به به امام که در راه مکه بود گفت: یا ابا عبدالله! به سمت کوفه برو، به خدا سوگند آنان (حرمت) پدرت را حفظ نکردند؛ در حالی که بهتر از تو بود؛ پس چگونه (حرمت) تو را حفظ خواهند کرد؟ به خدا سوگند اگر تو کشته شوی بعد از تو حرمتی باقی نخواهد ماند» در حالی که امام به هنگام رسیدن به مکه آیه ای امید بخش از قرآن را که از لسان حضرت موسی است زمزمه می کردند: ولما توجه تلقاء مدين قال عسى ربي ان يهديني سواء السبيل؛ «و چون (موسی پس از خروج از مصر) رو به سوی مدین نهاد، گفت: امید دارم که پروردگارم مرا به بهترین راه هدایت کند». امام حسین علیه السلام با امید نسبت به آینده درخشان امت اسلامی، جامعه را به حرکت واداشت. امید، انگیزه تکاپو را در انسان زنده می کند و امام خواست با تقویت روحیه امید همه مردم را تا قیامت به تکاپو جهت گسترش توحید و عدالت وادار کند. این سیره همه کسانی است که امام را یاری کردند و قیام عاشورا که در اوج محنت ها و سختی ها شکل گرفت نمونه ای بزرگ برای همه انقلاب ها و همه جوامع است؛ تا این نکته را بیاموزند که انسان در هیچ حالتی چه در محنتهای اجتماعی و چه در مشکلات فردی نباید امید به تحول را در وجود خود و جامعه از دست بدهد. امید، سر منشأ حماسه های بزرگ است؛ که اوج حماسه ی امید نیز، زمان ظهور امام زمان علیه السلام است و اصل و مبنای ظهور همان امید به اصلاح در امت اسلام است.

به خاطر اهمیت فوق العاده بحث امید آفرینی، اصل محتوا همه به دنبال تبیین مسئله امید و ارزش امید آفرینی است، ضمن این که روشهای امیدوارانه زیستن نیز ارائه می شود.

قدم اول برای تحقق جهاد تبیین، امید به اصلاح و امید به تاثیر گذار بودن جهاد تبیین است. در موارد زیادی شاه بیت بیانات مقام معظم رهبری بحث امید آفرینی است. به این ۳ بیان توجه بفرمایید:

جهاد یعنی تلاش بی‌وقفه، همراه با خطرپذیری - در حد معقول البته - و پیشرفت و امید به آینده. (۸۷/۷/۳)

اگر نگاه نومیدانه و بدبینانه شد، نگاه «چه فایده‌ای دارد» شد، به دنبالش بی‌عملی، بی‌حرکی و انزواء است؛ مطلقاً دیگر حرکتی وجود نخواهد داشت؛ همان چیزی است که دشمن می‌خواهد. (۱۳۸۸/۰۶/۰۴)

در خود و دیگران نهال امید به آینده را پرورش دهید. ترس و نومیدی را از خود و دیگران برانید. این نخستین و ریشه‌ای‌ترین جهاد شما است.

مجموعه حاضر به سفارش «اداره کل امور مبلغین سازمان تبلیغات اسلامی» و با تلاش گروه تولید محتوای شهید بهشتی موسسه امیربیان اصفهان تألیف شده است.

در اینجا از تمام پژوهشگران عزیزی که ما را در تولید این مجموعه گران‌سنگ یاری کردند، صمیمانه قدردانی می‌کنیم: حجج اسلام: ایمان کریمی، عبدالله آذربین، عنایت‌الله شکرانی، حسین علی کاظمی، علی مرادی، امید قیدرلویی، علی عابدی، سید عادل اعتصامی، منصور صلصال، گلستانه، قاسمی.

واحد راهبری محتوای تبلیغی

اداره کل امور مبلغین سازمان تبلیغات اسلامی

جلسه اول: بادبان کشتی وجود ♦ ۱۲

جلسه اول: بادبان کشتی وجود

جلسه اول: بادبان کشتی وجود موضوع: معنای امید و آثار آن

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَصِفُهُ نَعْتُ الْوَاصِفِينَ وَلَا يَجَاوِزُهُ رَجَاءُ الرَّاجِينَ وَلَا يَضِيعُ لَدَيْهِ أَجْرُ الْمُحْسِنِينَ ۱ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.



این روضه‌ها بهار رحمت الهی و یک فرصت، یک غنیمت و یک دعوت الهی است. شما عزاداران حسینی با حضورتان این دعوت را اجابت کردید و ان شاء الله خدا بهترین خیرات را در همین جلسات به شما می‌دهد.

کربلا به‌مثابه کتاب مقدسی است که در آن درس‌های متعددی وجود دارد و خطابه‌خط آن برای هر زمان ما یک حرف مهم دارد، مثلاً درس وفاء، درس ایثار، درس خودباوری و درس‌های متعدد دیگر. این کتاب بزرگ و جاوید مثل کتاب قرآن برای همه چیزها و همه زمان‌ها درس دارد. درس‌های بسیاری از این کتاب پرفروغ بر انسان‌ها پوشیده مانده است که در هر زمانی بر عالم نمایان می‌شود.

امروز درس کربلا برای ما چیست؟

اگر به این موضوع توجه نشود و از کربلا و شرایط درس‌آموز آن برای بهبود وضعیت بهره‌برداری نشود، مشکلات ما حل نخواهد شد.

امسال بر سر سفره کرم اباعبدالله علیه السلام می‌خواهیم مهمان یک معرفت بزرگ باشیم و شما را از کیمیایی بهره‌مند کنیم که موجب برداشته‌شدن اعظم بلاها از ملت امام حسین علیه السلام و عزاداران اباعبدالله می‌شود. این معرفت اگر نباشد، حتی اگر تمام ابزار دنیا را هم در اختیار داشته باشیم، نمی‌توانیم به تعالی و پیشرفت برسیم و در مقابل، اگر این معرفت را پیدا کنیم، می‌توانیم غیرممکن‌ها را ممکن کنیم.

درباره یکی از مهم‌ترین قواعد قرآنی سخن می‌گوییم که شاید تابه‌حال اهمیتش را به این اندازه نشنیده باشید. این قاعده، روحیه‌ای است که باعث شد رود نیل، دومین رودخانه بزرگ جهان بر بنی‌اسرائیل شکافته شود و درهای بسته بر یوسف پیامبر علیه السلام باز شود و آتش بر خلیل خدا، حضرت ابراهیم علیه السلام گلستان شود.

ویژگی‌ای که اگر نباشد، هیچ باغبانی حاضر نیست درختی بکارد و هیچ مادری حاضر نیست جگرگوشه‌اش را شیر بدهد. در صورت فقدان این روحیه، چنان آمار خودکشی بالا می‌گیرد که نسل انسان تحت‌الشعاع آن قرار خواهد گرفت، روحیه‌ای که اگر نباشد زندگی را سردتر از زمهریر می‌کند، موضوعی که جا دارد ده یا بلکه هزار جلسه درباره آن صحبت شود؛ موضوع این شب‌ها «روحیه امیدواری» است. یک مادر چقدر فرزندش را دوست دارد؟ همه ما محبت مادرانه به خودمان را دیده‌ایم؛ اما رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله تعبیری اعجاب‌انگیز دارند: «لَوْلَا الْأُمُّ مَا أُزْضِعَتْ وَالِدَةٌ وَوَلَدَهَا.»^۱

بینید حس امید چقدر مهم است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «...اگر امید نبود، هیچ مادری فرزند خود را شیر نمی‌داد!»

و خیلی اعجاب‌آورتر: «ولا غَرْسَ غَارِسُ شَجْرًا»^۱ هیچ باغبانی درختی را نمی‌نشانند. کی نشاندی باغبان بیخ شجر^۲ را
گرم بودی میل و امید ثمر



یک باغبان یا کشاورز اگر امید به رشد یا بهتر شدن زراعتش نداشته باشد، اصلاً به فکر کشت و کار نمی‌افتد و اگر امید به بارش باران نداشته باشد، انگیزه‌ای برای کشاورزی ندارد. اگر مادری امید به سلامت و عاقبت‌به‌خیری کودکش نداشته باشد ممکن است به کودک خود شیر ندهد.

اگر انسان دقت کند متوجه می‌شود در باطن هر عملش حسی وجود دارد که باعث انجام آن کار می‌شود و رفتار انسان از حواس داخل وجودش شکل می‌گیرد. «امیدواری» از حواسی است که منشأ همه حرکت‌های انسان به شمار می‌رود. فرض کنید فردی می‌خواهد کاری انجام دهد و همه اطرافیان او در مقابلش بایستند و بگویند «نمی‌شود! تو نمی‌توانی این کار را انجام دهی!» و امید به نتیجه‌دار بودن کار را از او بگیرند. اگر به فرد گرفتاری که در سختی‌ها گیر کرده، بگویند تو همین‌طور گرفتار می‌مانی و هیچ موقع گرفتاریت از بین نمی‌رود؛ در این صورت، چه اتفاقی می‌افتد؟

این فرد با چه هدف و انگیزه‌ای کار کند؟ وقتی همه می‌گویند «نمی‌شود!» چگونه خود را از گرفتاری نجات دهد؟ در نتیجه، امید منشأ حرکت انسان است.

معنای امید و آثار آن

امید یعنی چه؟ امید یعنی طمع کردن به کاری یا چیزی که دسترسی به آن ممکن باشد. به همین علت هر طمعی امید به شمار نمی‌رود.

۱. ری شهری، تاریخ بغداد، منتخب حکم النبی الاعظم ﷺ، ج ۲، ص ۵۲، الرقم ۴۴۸. (به نقل از: منتخب حکم النبی الاعظم

ری شهری، ص ۲۱۵).

۲. مولانا، مثنوی معنوی، دفتر چهارم.

یک مثال: فردی ماهیتابه به دست زیر آسمان آفتابی ایستاده بود. گفتند: چرا ماهیتابه دست گرفته‌ای؟ گفت: امید دارم که پرنده‌ای بیاید تخم بگذارد و تخم آن پرنده داخل ماهیتابه بیفتد!

گفتند: عجب! آخر این چه کاری است؟! آیا از شما امیدوارتر هم هست؟
گفت: بله! گفتند: عجب! او کیست؟
گفت: خانمم! بنده خدا داخل آشپزخانه منتظر است برایش تخم پرنده ببرم تا بپزد.

گفتند: از او امیدوارتر هم هست؟!!

گفت: بله!

گفتند: وا عجب! او دیگر کیست؟!!

گفت: بچه‌ها سر سفره نشسته‌اند و منتظرند مادرشان برایشان تخم پرنده بپزد. به چنین چیزی امید نمی‌گویند. امید یعنی چیزی که دست‌یافتنی باشد و بتوان به آن رسید. به عبارت ساده‌تر، امید یعنی انگیزه داشته باشم کاری که الان انجام می‌دهم نتیجه خواهد داشت. این مطلب، اساس و قاعده است؛ قاعده‌ای که حاکم بر کل عالم است و یک نعمت بزرگ الهی برای زندگی کردن انسان. اگر امید نباشد، حیات انسان کلاً بی‌مفهوم می‌شود.

اگر به دقت به هر کاری بنگریم و پرده‌های روی آن را برداریم، خواهیم دید در پشت هر عمل، هر تکاپو و هر رشدی، امیدواری وجود دارد؛ حتی برای انجام معصیت هم فرد خطاکار باید امید واهی داشته باشد تا معصیت کند.

زمهریر - یعنی سردی شدید - یکی از عذاب‌های قیامت است. در روایت زیبایی از امام صادق علیه السلام ایشان حالت ناامیدی از رحمت خدا را سردتر از زمهریر بیان می‌فرمایند.^۱ به این معنی که اگر ناامیدی در وجود شخصی رخنه کند، زندگی او سردتر از عذاب دوزخیان و پوچ و بیهوده می‌شود.

خوشا به حال کسانی که واقعه کربلا را با این نگاه زیبا دیده باشند؛ در این صورت، کربلا و عاشورا برای آن‌ها شیرین‌تر و پاسخ شبهه‌ها راحت می‌شود. همه ما معتقدیم امام حسین علیه السلام می‌دانست که سرانجام مسیر کربلا حتماً شهادت است و می‌دانست این مسیر برای زن و فرزندان ایشان قطعاً سخت خواهد بود و ممکن است آن‌ها اسیر شوند؛ اما چرا امام علیه السلام این مسیر را برگزید؟ چرا وقتی امام علیه السلام می‌خواست از مدینه خارج شود به بنی‌هاشم نامه نوشت؟ نامه‌ای که بیش از دو خط نیست؛ اما یک دنیا حرف در آن نهفته است:

«بسم‌الله الرحمن الرحیم، هرکس از شما با من بیاید، شهید می‌شود و هر کس نیاید به فتح نمی‌رسد.»^۱

این چه فتحی است که امام علیه السلام به خاطر آن شهادت را برمی‌گزیند؟ پاسخش مناسب زمانه ما است و برگرفته از یک فرهنگ عمیق دینی، قرآنی و حتی عقلایی.

کربلا در بستری رقم خورد که همه تحولات، مردم را به سمت ناامیدی از اصلاح جامعه و یأس از اعتلای اسلام ناب سوق می‌داد. همین عدم امیدواری باعث سکون و بی‌حرکتی مردم و از بین رفتن معارف ناب زندگی اسلامی شده بود. زمامداران جامعه مردم را به حرکت برای اصلاح ناامید کرده بودند.

نمونه‌هایی از افراد ناامید

بسیاری از خواص و بزرگان زمانه، ناامید از حرکت به سمت اصلاح جامعه خود بودند و به علت این ناامیدی همراه امام حسین علیه السلام نشدند. بعضی از آن‌ها آدم‌های خیرخواهی بودند و از بنی‌امیه هم بدشان می‌آمد؛ اما منفی‌باف و ناامید بودند. شاید بیش از بیست مورد از این آدم‌ها قبل از حرکت امام حسین علیه السلام به کوفه به محضر ایشان رسیدند که به چند مورد آن اشاره می‌شود:

۱. «بسم‌الله الرحمن الرحیم، من الحسین بن علی بن ابی‌طالب الی بنی‌هاشم اما فانه من لحق بی منکم استشهد و من تخلف لم یبلغ الفتح.»

۱. ابوبکر بن عبدالرحمن مخزومی یکی از فقه‌های سبعة^۱ یعنی یکی از هفت فقیه، مرجع و عالم بزرگ در مدینه و محل مراجعات احکام و مسائل مردم بود. شخصی با این وصف، آدم حسابی است و به او راهب قریش نیز می‌گفتند. او یک عمر زندگی دینی داشته است؛ اما وقتی امام حسین علیه السلام از مکه عازم کوفه می‌شد خدمت حضرت آمد و گفت: پسرعمو!^۲ شما که دیدید مردم عراق با پدرتان چه کردند. شما می‌دانید که با برادرتان امام حسن علیه السلام چه کردند. اینان که به شما وعده یاری داده‌اند، شما را می‌کشند.^۳
- این یعنی وی وضعیت کوفه را می‌داند و چنین می‌گوید؛ اما باین حال حضرت علیه السلام پاسخ دادند که هرچه خدا بخواهد همان است. با این وجود او از افرادی است که در آن شرایط انرژی منفی می‌دهد.
۲. حتی ام سلمه، همسر پیامبر که داخل خانه امام علی علیه السلام هم رفت و آمد داشت و با خاندان معصومین علیهم السلام همراه بود از ترس جان امام علیه السلام، از امام حسین علیه السلام خواست که به کوفه نروند و به حضرت علیه السلام عرض کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله برایم تعریف کرد که این‌ها شما را می‌کشند.^۴
۳. معروف است و همه شنیده‌اند که وقتی «فرزدق» خدمت امام علیه السلام می‌رسد درباره کوفیان می‌گوید: قلوبهم معک و سیوفهم علیک؛^۵ قلوبشان ممکن است با تو باشد، ولی علیه شما شمشیر می‌کشند.
- انسان‌هایی که مدام منفی‌بافی می‌کنند، همه‌جا بودند و به حضرت علیه السلام هم می‌گفتند به کجا می‌روی؟ این کار شما که تأثیری ندارد! واقعاً هم آنچه در نظر

۱. پاکتچی، «اسلام»، اندیشه‌های فقهی در سده نخست هجری، ج ۸، ص ۴۳۹.

۲. ایشان با امام نسبت فامیلی داشته است.

۳. نک: مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۵۶.

۴. قطب‌الدین راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۵۳-۲۵۴. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۹، ح ۲۷.

۵. رسول جعفریان، تأملی در نهضت عاشورا، ص ۷۸.

آن‌ها بود همین کارهایی بود که کوفیان کردند؛ به بچه رحم کردند؟ به خیمه رحم کردند؟ آب را نیستند؟

مثل الان که عده‌ای با دیدن یک بیمار، ناامید می‌شوند، در کنکور شکست می‌خورند، ناامید می‌شوند، طلاق می‌گیرند، ناامید می‌شوند.

این بمباران ناامیدی با آن وضعیت برای امام حسین علیه السلام مطرح می‌شد؛ اما امام علیه السلام در زمان رسیدن به مکه آیه‌ای امیدبخش از قرآن که خدا از لسان حضرت موسی علیه السلام آورده است را زمزمه می‌کردند: ﴿وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾^۱ و چون (موسی علیه السلام) پس از خروج از مصر) رو به سوی مدین نهاد و گفت: «امید دارم که پروردگارم مرا به بهترین راه هدایت کند.» این زمزمه امام علیه السلام اشاره ایشان به یک قاعده قرآنی است در کل عالم! همان قاعده امید!

حضرت می‌فرمایند: امید دارم و با امید حرکت می‌کنم.

تعبیر قرآن در مورد حضرت موسی علیه السلام اعجاب‌انگیز و بسیار زیاد است. بیش از همه انبیاء، ۴۲۰ آیه در مورد زندگی حضرت موسی علیه السلام داریم.

از تولدش، شیرخوردنش، ازدواجش، نبوتش، ملاقاتش با خضر علیه السلام، از قومش و از جنگش با فرعون. در این میان، قرآن کریم در سوره قصص سرفصل مهم‌ترین حوادث زندگی حضرت موسی علیه السلام را بیان می‌کند. دقت کنید که چقدر زیباست:

﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^۲ موسی علیه السلام از مصر خارج شد درحالی که ترسان و نگران پشت‌سرش بود، گفت: خدایا! من را از شر مردم ستمکار نجات بده. اینجا حس وجودی ایشان چه بود؟ ترس از شر ستمکاران؛ اما آیه بعد چیست؟ ﴿وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾^۳ آن موقع که به نزدیکی مدین رسید بزرگ‌ترین سرمایه وجودی او اظهار امیدواری بود و به

۱. قصص، ۲۲.

۲. همان، ۲۱.

۳. قصص، ۲۸.

رحمت خدا امید داشت. همین امید، باعث تکاپو و حرکت وی شد. ﴿قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يُهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾ امیدوار شد که خدا حتماً او را به بهترین راه می‌برد. در اینجا دختران جناب شعیب علیه السلام را دید و خدا مسیر تعالی را در زندگی ایشان گشود. جریانات حضرت موسی علیه السلام زیباترین و امیدبخش‌ترین بخش‌های قرآن است. خوش به حال کسانی که با قرآن مانوس هستند و این شیرینی را درک می‌کنند.

جالب است که قرآن این‌گونه تعبیر می‌کند: بعد از اینکه برای دختران حضرت شعیب علیه السلام آب کشید و رفت گوشه‌ای نشست، با امیدی که به رحمت خدا داشت به خدا گفت: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾^۱ به‌علت همین امید به فضل و رحمت خدا، خدای متعال زن و مال و زندگی و بزرگی ایشان را رقم زد.

این آیه اشاره می‌کند که حضرت موسی علیه السلام آنچه را در دلش بود به خدا گفت. عبارت اخرای حرف ایشان این بود: خدایا من چیزی ندارم؛ بلکه امید دارم. طلب خیر از کجا نشئت می‌گرفت؟ از امید حضرت موسی علیه السلام به خدا. به‌علت همین امید، ببینید که تفضلات خدا به حضرت موسی علیه السلام چقدر زیاد است! به‌علت این امید، خداوند به او همسر خوب، شغل مناسب و از همه مهم‌تر استاد داد. خدا، حضرت شعیب علیه السلام را در مسیر موسی علیه السلام قرار داد و به تعبیری زندگی، شیرین شد.

در جاهای دیگر نیز به امید حضرت موسی علیه السلام اشاره شده است. ایشان با همسر باردارش در بیابان تاریک گیر کرده بود. قرآن به نقل از موسی علیه السلام می‌گوید: ﴿إِنِّي أَسْتَشْتَارُ نَاراً لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جُدُودٍ مِّنَ النَّارِ﴾^۲ آتشی می‌بینم که در روایت، همین آتش به چیزهای مختلف تعبیر شده است و بعد می‌گوید امید دارم بروم و از آن برای شما چیزی بیاورم.

به‌علت این امید، خدا نبوتش را به حضرت موسی علیه السلام عطا کرد، دقت کنید که قرآن با تعبیر «لَعَلِّي» آورده است؛ یعنی امید دارد.

۱. قصص، ۲۴.

۲. قصص، ۲۹.

البته این بحث مفصل است و موضوع این جلسه ما نیست. امیدواری قاعده قرآنی است و اگر آتش بر حضرت ابراهیم علیه السلام گلستان شد و اگر درهای بسته برای یوسف باز شد و اگر نیل برای موسی علیه السلام شکافت، همه به علت امیدواری ایشان بود.

هیچ کس در سال ۱۳۴۲ فکر نمی کرد کسی بتواند حکومت پهلوی را ساقط کند؛ اما امام خمینی ره چون امید به رحمت خدا و همدلی مردم داشت حرکت کرد و خدا هم نصرت خودش را رساند و مردم را از شر حکومت ظالم نجات داد. اینجا پاسخ این پرسش زیباتر می شود که «چرا امام ره با اینکه به شهادت خود و اسارت خانواده اش آگاه بود پا در مسیر عاشورا گذاشت؟ این چه فتحی بود؟» چون امام حسین علیه السلام همان طور که می دید اگر بماند شهید می شود، با در نظر داشت این قواعد قرآنی، امید به نصرت و اعتماد به خدا را از دست نداد. امام علیه السلام با این کار خود آفاق تاریخ را تا قیامت، با یاد و نام خود و یارانش فتح کرد و ندای امیدواری را به گوش عالم رساند و امید را برای صالحان امت اسلام بیمه کرد.

امام علیه السلام پرچم امید را تا قیامت برافراشت تا این پرچم برافراشته، نشانه مسیر باشد. مسیر امید، مسیر حسین علیه السلام است.

امام علیه السلام این روزهای ما، زمانه ما و این هیئت ها را می دید. امام حسین علیه السلام همان موقع امید داشت که اگر حضرت علی اکبر علیه السلام خود و قاسم بن حسن علیه السلام را به میدان ببرد. قطعاً زمانه ای خواهد آمد که نوجوانان و جوانانی می آیند مثل شهید علی لندی سیزده ساله و بسیاری از شهدای نوجوان دیگر که حاضرند برای احیای سنت های دینی تا پای جان بایستند.

اگر می بینید در قرن چهارده بین شهدای مدافع حرم ما نوجوانان دهه هفتادی هستند، این نشئت گرفته از امید امام حسین علیه السلام در سال ۶۱ هجری است، این فتح امام حسین علیه السلام است؛ به همین علت امام حسین علیه السلام هم با امید به آینده درخشان امت اسلامی، جامعه را به حرکت واداشت و امید را، انگیزه را و تکاپو را در انسان زنده نگه داشت.

امام علیه السلام خواست با جریان کربلا و با تقویت روحیه امید، همه مردم را برای گسترش توحید و عدالت تا قیامت به تکاپو وادار کند.

قیام عاشورا در اوج محنت‌ها و سختی‌ها شکل گرفت تا نمونه‌ای بزرگ برای همه انقلاب‌ها و همه جوامع باشد تا این نکته را بیاموزند که انسان در هیچ حالتی، چه در محنت‌های اجتماعی و چه در مشکلات فردی نباید امید به تحول را در وجود خود و جامعه از دست بدهد. امید، سرمنشأ حماسه‌های بزرگ است.

امام حسین علیه السلام در شرایطی فرمود «امید» و در شرایطی به خانواده‌اش فرمود «نگران نباشید، خدا محافظ شماست و دشمنتان نابود می‌شود.» اما هرچه انسان به ظاهر می‌نگرد هیچ روزنه‌ای نمی‌بیند.

همه اتفاقاتی که اگر یکی از آن‌ها در زندگی برای ما پیش آید ناامید می‌شویم، در کربلا رخ داد!

در جلسات آینده، انواع امید، سطوح امید، مصادیق امید، عوامل امیدواری در اوج ناامیدی و موانع امید را بیان خواهیم کرد.

با اینکه مجموعه‌ای از عوامل دست‌به‌دست هم دادند تا امام حسین علیه السلام ناامید شود؛ اما باز هم ایشان در روز عاشورا و در همه سختی‌ها فرمودند: «اللَّهُمَّ أَنْتَ تَقَى فِي كُلِّ كَرْبَةٍ وَ رَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ» عاشورا به ما می‌فهماند که ولو اگر همه عوامل دست‌به‌دست هم دهند و به حسب ظاهر هیچ روزنه‌ای نباشد و به قول امروزی‌ها کرد به استخوان رسیده باشد، انسان نباید ناامید شود.

به همین علت، روح حاکم بر همه درس‌های کتاب مقدس کربلا روحیه امیدواری است و تا قیامت ندای شیرین امید را - که زیباترین نوای عاشوراییان است - به همه عالم می‌رساند و به ما می‌گوید که برای تکاپو و حرکت در مسیر رشد و کمال نیاز به امیدواری انسان است. اگر در کتاب کربلا درس وفا است و اگر درس ایثار و شهامت و شجاعت و صبر است همه به‌علت امیدواریست.

گوش کنیم و بشنویم که چه خوش نوایی است، نوای امیدواری!
اگر امید بیاید انسان شاد و راضی زندگی می‌کند و نشاط دارد؛ اما تنبل و
توجیه‌گر سکون ندارد. اگر با ناامیدی مبارزه نکنیم و شکوفه‌های امید در وجودمان
جوانه نزنند ممکن است دست به کارهایی بزنیم که از آن منزجریم.
عیناً در مقابل همه این خوبی‌هایی که برای امید عرض شد، روحیه ناامیدی
به‌شدت خطرناک و ناکامی بزرگ است و موجب مرگ جان‌ودل انسان می‌شود. در
روایتی از حضرت علی علیه السلام آمده است: «قَتَلَ الْقُنُوطُ صَاحِبَهُ»^۱ ناامیدی صاحب خود را
می‌کشد.



چطور شد عده‌ای که خودشان نامه نوشتند و امام علیه السلام را به کوفه دعوت کردند،
پشت سر نائب امام علیه السلام را خالی کردند؟
در ابتدای آخرین نامه ارسالی کوفیان به امام حسین علیه السلام، اسم دو نفر خیلی
خاص است. مردم کوفه جمع شدند و همه‌باهم به امام حسین علیه السلام یک نامه نوشتند!
اولین نام در این نامه، سلیمان سرد خزائی و دومی مسیب بن نجبه^۲ است. امام علیه السلام
در پاسخ نوشتند: «از آنجایی که امید شما به حرکت خود را دیدم، مسلم علیه السلام را که
مورداعتمادم است به‌سوی شما می‌فرستم اما مسلم، سفیر امام علیه السلام در کوفه‌های
کوفه غریبانه راه می‌رود، یک پیرزن به او پناه می‌دهد.»^۳

۱. غررالحکم، ج ۶۳۱.

۲. سیره پیشوایان، ص ۲۳۵.

۳. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۰، تهذیب‌الکمال، ج ۶ ص ۴۲۶.

اهل کوفه! سلیمان! سلیمان‌ها و مسیب! کجای تاریخ هستید که این چنین
غریبانه و مظلومانه نائب و سفیر امام علیه السلام در کوچه‌پس‌کوچه‌های کوفه مدافعی
ندارد؟!

کجا بید سلیمان‌ها؟!

مگر شما امام علیه السلام را دعوت نکردید؟!

چرا یک مرگ بزرگ، کوفیان را فرا گرفته است؟!

شما سلیمان و مسیب! اقرار می‌کنید که امام علیه السلام را دعوت کردید؛ اما نه با
مالتان، نه با زبانتان و نه با جانتان، امام علیه السلام را یاری نکردید!

سلیمان‌ها! ناامیدی تا کی؟

ما با امام زمانمان علیه السلام چگونه‌ایم؟

درس سلیمان‌ها برای ما چیست؟

سلیمان به علت ناامیدی به پیروزی، امام علیه السلام را یاری نکرد؛ اما چه سود که با
قیام توابین بخواهد جبران کند! قیام عاشورا کجای تاریخ است و قیام توابین کجای
تاریخ؟!!

یقیناً خونی که پیش‌روی امام علیه السلام و برای جفظ جان امام ریخته می‌شود با
خونی که پس از خون امام علیه السلام و پس از امر امام ریخته می‌شود متفاوت است و
اثری نخواهد داشت.



همین جا و در ابتدای محرم بیاییم کاری کنیم و حرکتی را آغاز کنیم تا حداقل
ما در خود و جامعه خود تزریق امیدواری کنیم.

راه مقابله با ناامیدی

یک پرسش مهم!

هر کدام از ما الان به خودمان بنگریم، ببینیم چقدر امید داریم به اینکه اگر من همین فردا یا همین الان یک کار مهم و بزرگ را - که لازمه رشد من و جامعه من است - بگویند انجام بده، چقدر برای نتیجه بخش بودنش امیدواری دارم؟ چه کنیم این اعظم بلاها که امام علی علیه السلام می فرمایند: «اعظمُ البلاءِ انقطاعُ الرجاءِ»^۱ قطع امید، بزرگ ترین مصیبت است، را از جامعه دور کنیم.

چه کنیم که به علت ناامیدی مردم، جامعه ما پشت امام زمان علیه السلام را خالی نکند؟ یک عرصه آن، عرصه فردی ماست. هر کدام از ما باید امیدوار باشیم و یکی هم در عرصه اجتماعی است که همه ما باید در امیدبخشی یک صدای واحد باشیم. در عرصه فردی، بزرگ ترین راهکار امیدواری ارتباط و انس با خدا و اهل بیت علیهم السلام است؛ چراکه هر امیدی دلگرمی و رکن آرامشی می خواهد و بزرگ ترین رکن آرامش ما خداست.

این هیئت ها بزرگ ترین راه اتصال و ارتباط و انس ما به خدا و اهل بیت علیهم السلام است. آیت الله علامه طباطبایی رحمته الله علیه می فرمایند: «برای رسیدن به عرفان کامل دو راه و دو مکان بیش تر وجود ندارد، یا در حرم اباعبدالله علیه السلام یا در مجلس آن حضرت.»

در نتیجه اگر می خواهیم یک زندگی امیدوارانه داشته باشیم باید در این هیئت ها با جریان عاشورا و امام حسین علیه السلام انس بیش تری بگیریم؛ اما در بُعد اجتماعی هم موظفیم امیدبخش باشیم و برخلاف کوفیان، همبستگی در امیدبخشی هم داشته باشیم تا مبدا امام زمان علیه السلام را تنها بگذاریم.

چگونه ممکن است که از فرصت ایام محرم به خوبی استفاده کنیم و سعی کنیم یک هیئت امیدبخش بسازیم؟

شاخصه هیئت موردپسند اهل بیت (علیهم السلام) این است که در جامعه امیدآفرین باشد و بتواند از ظرفیت مردمی که در هیئت حضور پیدا می‌کنند استفاده کرده و امیدآفرینی کند.

برای این کار ابتدا باید دانست که آیا هیئت در خلوت خود نیز شور و هم شعور دارد یا خیر؟! شما مدافعان حرم خودمان را ببینید! خوش به حال این مردان نیک روزگار، همه این‌ها هیئتی‌های خیلی باشور و در ضمن بسیار باشعور و معرفت دینی بودند.

شهید عباس دانشگر یک جوان دهه‌هفتادی پرشور و بامعرفت است. در وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد: صدای العطش می‌شنوم، صدای حرم می‌آید و گوش عالم کر است. خیام می‌سوزد؛ اما دلمان آتش نمی‌گیرد. مرضی بالاتر از این! چرا درمانی برایش جست‌وجو نمی‌کنیم؟ روحمان از بین رفته و سرگرم بازیچه دنیاایم!

﴿الَّذِينَ هُمْ فِي حَوْضٍ يَلْعَبُونَ﴾^۱ ما هستیم.

یک جوان ۲۲ ساله چقدر به زیبایی ندای امام حسین (علیه السلام) را در زمانه خودش پس از ۱۴۰۰ سال درک کرده است.

بدانیم که هیئت باید در جلوت خود نیز جلودار باشد نه جلوه‌دار! هیئت نباید به دنبال تظاهر اجتماعی و فخرفروشی و جلوه فروشی باشد. علم چندم‌تری و دُهل گران‌قیمت و باند چندصد میلیونی و... هویت هیئت نیست، هویت هیئت به چیز دیگری است، هویت به امیدآفرینی است. هیئت امیدآفرین، هیئتی است که دغدغه مردم داشته باشد و جلودار حل مشکلات مردم باشد و علمدار خیرین باشد.

وقتی سیل، خانه امید مردم را خراب می‌کند، هیئت باید جلودار امیدبخشی به آبادانی باشد. وقتی مشکلات معیشتی بر سر مردم آوار می‌شود و امید بهبود وضعیت را از بین می‌برد، هیئت باید جلودار کمک به مستضعفان باشد. وقتی کرونا و مرگ، امید به زندگی را می‌میراند، هیئت باید جلودار امید به زندگی و سلامتی مردم باشد.

وقتی همه درگیر مشکل معیشت هستند هیئت نباید به جلوه‌داری فکر کند یا به فکر صوت بهتر باشد! وقتی همه به فکر سلامتی و درمان کرونا هستند، به جمعیت خودش فکر کند. وقتی همه درگیر «متروپل» هستند هیئت باید در صحنه باشد.

یک نکته مهم این است که اگر هیئت جلودار باشد خواهی‌نخواهی جلوه‌دار خواهد شد؛ یعنی هم مردم او را می‌بینند و به او کمک می‌کنند تا مشکل مالی و... نداشته باشد و هم در پیشگاه امام حسین علیه السلام فقط این هیئت است که جلوه خواهد کرد.

هیئت باید مظهر امیدواری امام حسین علیه السلام باشد و همه را در همه سختی‌ها به دستگاه امام حسین علیه السلام امیدوار کند.



اگر بخواهیم ذکر مصیبتی هم بکنیم باید امیدآفرین باشد. هیئتی که جلودار شد، به حضرت مسلم علیه السلام اقتدا کرده است. خیلی خواستند امید حضرت مسلم علیه السلام را ناامید کنند، چه کسانی؟ کسانی که به نقل مقاتل حدود دوازده هزار نامه به امام حسین علیه السلام نوشته بودند، آن قدر پشت سر مسلم علیه السلام را خالی کرده بودند که وقتی به سمت خانه طوعه رفت، تک‌وتنها بود. مسلم علیه السلام به چه امید داشت؟ وقتی اصرار اهل دغا و پافشاری آن مردم بی‌وفا از حد گذشت، ارباب وفا و سلطان سریر و حشمت حضرت امام حسین علیه السلام، جناب مسلم علیه السلام را طلبید. اینجا امام علیه السلام می‌خواستند با مسلم علیه السلام وداع کنند. امام علیه السلام فرمودند: «ای پسرعمو! باید در این راه آن قدر بلندهمت باشی که شهادت را در خود آشکارا ببینی، چنانچه من از صورت تو علایم و امارات شهادت

را مشاهده می‌کنم. یابن عمّ أرجو اللّهان یُوصَلّنی وایاک إلى ما تُرید وَیرَفَعنا إلى دَرَجَة الشّهادة؛^۱ ای پسرعمو! امید به خدا دارم که ما را به آن مقامی که می‌خواهیم، یعنی مقام قرب و جوارش برساند و امید دارم که حق تعالی من و تو را به درجه شهادت که اعلی درجات قرب است برساند.»

ابن عباس از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل می‌کند که می‌گوید امیرالمؤمنین (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پرسیدند: «آیا شما عقیل را دوست دارید؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: من دو تا محبت به عقیل دارم، یکی به علت حبی که به خودش دارم و یکی هم به علت حبی که حضرت ابی طالب (علیه السلام) به او داشت؛ زیرا فرزند عقیل به علت محبت فرزند شما، شهید می‌شود و مؤمنین برایش گریه می‌کنند و ملائکه خدا نیز برایش درود می‌فرستند.»

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای مسلم (علیه السلام) چنان گریه کردند که اشک از گونه‌های مبارکشان به لباس و سینه‌هایشان رسید؛ اما در کوفه، حضرت مسلم (علیه السلام) در اوج سختی‌ها و محنت‌ها بازهم امیدوار بودند. زبان حالشان این‌گونه بود:

جان برکف بازار توأم یوسف زهرا

دلباخته دار توأم یوسف زهرا

سوگند به خونی که برون از دهنم ریخت

من تشنه دیدار توأم یوسف زهرا

هرسو بکشانند به هر کوچه تنم را

در سایه دیوار توأم یوسف زهرا

۱. سید محمدجواد ذهنی، تهرانی، مقتل الحسین، از مدینه تا مدینه.

وقتی حضرت مسلم رضی الله عنه را بالای دارالاماره آوردند، درحالی که ذکر سبحان الله و الحمد لله می گفت و سپس با نگاهی به سمت مکه، شاید سلامی به امام زمانش کرد!

با آنکه به عشقت پدر پنج شهیدم

بی مایه خریدار توأم یوسف زهرا

تنها نه همین لحظه که در کوفه غریبم

یک عمر گرفتار توأم یوسف زهرا

بگذار لب تشنه ببرند سرم را

زیرا که خریدار توأم یوسف زهرا

جلسه دوم:
از گرفتاری تا امیدواری

جلسه دوم: از گرفتاری تا امیدواری موضوع: گرفتاری‌ها و بلاها، عامل ناامیدی

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَإِبْصَفُهُ نَعْتُ الْوَاصِفِينَ وَلاَ يَجَاوِزُهُ رَجَاءُ الرَّاجِينَ وَلاَ يَضِيعُ لَدَيْهِ أَجْرُ الْمُحْسِنِينَ^۱ وَ
صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.



۲۵ سال قبل از قیام امام حسین علیه السلام، امام علی علیه السلام قافله‌سالار لشکری متشکل از یاران خود و یا از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله بود، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام نیز در این جمع حضور داشتند، این قافله، قافله‌ای بود که به جنگ صفین می‌رفت. در مسیر، ناگهان امام علی علیه السلام ایستادند.

همه همراهان می‌دانستند که امام علیه السلام بی‌دلیل توقف نمی‌کنند و در همه کارها اهل حساب است، اهل حکمت و دقت است؛ بنابراین برای همه سؤال شد که چرا ایشان ایستادند!

امام علیه السلام نشستند، گیاهی را برداشتند و بویدند و بر روی چشم گذاشتند و گریستند؛ گریه‌ای که اشکشان تا سینه‌های مبارکشان رسید. پرسیدند: آقا جان! اینجا کجاست و چه شده است؟

امام فرمودند: «فُقِلَ فِيهَا مَائَتَا نَبِيٍّ وَ مَائَتَا سِنْبُطٍ؛ كُلُّهُمْ شُهَدَاءُ^۱ اینجا جایی است که دویست پیامبر و دویست نواده پیامبر، به قتل رسیده‌اند و همه آن‌ها شهیدند.»
 گویی امام علیه السلام می‌خواهند خبر از بالای بزرگی بدهند؛ آقا جان دیگر چه؟
 وَ مَنَاخُ رِكَابٍ؛ سوارها اینجا بر زمین می‌افتند!
 آقا جان! این سوارها چه جایگاه و مقامی دارند؟
 ایشان پاسخ ما را با بهترین و زیباترین صفت داده‌اند: «و مَصَارِعُ عُشَّاقٍ» اینجا محل ریخته شدن خون شهیدان عاشق است.
 آقا جان! این‌ها چه کسانی‌اند که این قدر عزیزند؟ «كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى نَقْلِ مِنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ أَنْأَحُوا يَهَذَا الْوَادِي»^۲ می‌بینم کاروانی از خاندان حضرت محمد صلی الله علیه و آله، اینجا فرود می‌آیند و خونشان ریخته می‌شود.

اما در چنین روزی قافله امام حسین علیه السلام به همین منزلگاه، یعنی کربلا می‌رسد. امام علیه السلام بعد از جمع کردن فرزندان، برادران و اهل بیتش به آنان نگاهی انداختند و گریستند. سپس عرضه داشتند: «اللَّهُمَّ إِنَّا عِتْرَةَ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله؛^۳ خداوندا به درستی که ما عترت و خاندان پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله هستیم؛ قَدْ أَخْرَجْنَا وَ طَرَدْنَا وَ أَرْعَجْنَا عَنْ حَرَمِ جَدِّنا وَ تَعَدَّتْ نَبِيَّ أُمَّيْهِ عَلَيْنَا؛ و از شهر و دیارمان اخراجمان کردند و پریشان و سرگردان از حرم جدمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون شدیم و بنی‌امیه به ما تعرض کردند؛ اللَّهُمَّ فَخَذْنَا بِحَقِّنا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛ خدایا پس حَقمان را از آنان بگیر و ما را در برابر ظالمان یاری ده.»

سپس رو به اصحاب کردند و فرمودند: «النَّاسُ عِبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدُّنْيَا لِعِزِّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ؛ مردم بندگان دنیا هستند و دین لقلقه زبانشان؛ يَحْوِطُونَهُ بِهِ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ؛ حمایت و پشتیبانی آن‌ها از دین تا کجاست؟ تا آنجاست که زندگی‌شان در رفاه باشد. فَاذًا

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۴۱، ص ۲۹۵.

۲. سید بن طاووس، التشریف بالمنن، ج ۱، ص ۲۳۶.

۳. عبدالله بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۲۳۱.

مُخْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ؛ پس هرگاه گرفتار بلا و سختی شوند دین‌داران کم می‌شوند.»



این جمله سیدالشهدا (علیه السلام) - که هنگام ورود به کربلا بیان کردند - بسیار دقیق و عمیق و قابل دقت و تأمل است: ﴿فَإِذَا مُخْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ﴾ هرگاه مردم متدین دچار بلا و سختی شوند دین خود را از دست می‌دهند.

مهم‌ترین عوامل ناامیدی

یکی از مهم‌ترین عوامل ناامیدی - که حتی منجر به از دست دادن دین نیز می‌شود - گرفتاری‌ها و بلاهاست. به تعبیر دقیق‌تر نوع نگاه‌ها به گرفتاری‌ها و بلاهاست؛ یعنی ممکن است جمع یا گروهی حرکتی را با امید شروع کنند، اما تا به سختی‌های آن مسیر می‌رسند دیگر تاب‌وتوان را از دست می‌دهند و به قول معروف کم می‌آورند و ناامید می‌شوند؛ اینجاست که می‌شود اول بن‌بست.

دقت کنید که این تعبیر قرآن کریم چقدر عجیب و مهم است: ﴿وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيُؤْسِنْ قُنُوطًا﴾^۱ اگر شر و سختی به انسان برسد ولو شر کوچکی هم باشد ناامید می‌شود.

گرفتاری‌هایی که بر سر راه انسان است و امید را از او می‌گیرد و باعث خاموش شدن مشعل فروزان حیات در دل ما می‌شود، چیست؟ آیا این گرفتاری‌ها توجیه خوبی برای از دست دادن امید انسان است؟

گاهی انسان مسیری را شروع می‌کند که انتهای آن بن‌بست است و می‌گوید ای کاش این مسیر را نرفته بودم. آیا همه بلاها و گرفتاری‌ها به یک گونه هستند و ما باید به علت هر بلایی ناامید شویم؟

بحث این جلسه، فوق‌العاده مهم و شنیدنی است. اگر عزیزان به بحث این جلسه خوب دقت کنند نگاهشان نسبت به زندگی فرق خواهد کرد. بحث این جلسه ما انواع گرفتاری است، چرا؟ دلیل ناامید شدن انسان به علت گرفتاری‌ها این است که گرفتاری‌ها را نمی‌شناسد، بین گرفتاری‌ها و راه برون‌رفت از آن تفکیک نمی‌کند.

انواع بلاها و گرفتاری‌ها

در این جلسه می‌خواهیم به چهار مورد از این بلاها و گرفتاری‌هایی که موجب ناامیدی انسان می‌شود اشاره کنیم.

امیرالمؤمنین علیه السلام در کلامی بسیار عمیق و دقیق، بلا و گرفتاری‌هایی که به انسان می‌رسد را به انواعی تقسیم می‌کند و برای هر کدام از آن، فلسفه‌ای را نیز ذکر می‌کنند: «إِنَّ الْبَلَاءَ لِلظَّالِمِ آدَبٌ وَ لِلْمُؤْمِنِ امْتِحَانٌ وَ لِلْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ وَ لِلْأَوْلِيَاءِ كَرَامَةٌ»^۱

باتوجه به این تعبیر نورانی، باید بدانیم همه گرفتاری‌ها و بلاها یکسان نیست؛ بلکه باید ببینیم که این بلا در چه ظرفی ریخته می‌شود! ظرف و ظرفیت افراد نسبت به هم متفاوت است.

(۱) گرفتاری طبیعی

نوع اول این گرفتاری‌ها، گرفتاری طبیعی است؛ یعنی چه؟ این نوع گرفتاری را همه انسان‌ها دارند، فرقی بین مؤمن و کافر، مرد و زن و کوچک و بزرگ ندارد و عامل این نوع گرفتاری خلقت دنیا است. یکی از نعمت‌های بزرگ الهی، زمان است. این نعمت همان قدر که خوب است، گذر آن یک گرفتاری است.

قرآن کریم می‌فرماید: «وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ»^۲ به هر کس عمر طولانی بدهیم او را در عرصه آفرینش [به سوی حالت ضعف، سستی، نقصان و فراموشی] واژگون می‌کنیم.

۱. میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۳۷.

۲. یس، ۶۸.

این نوع گرفتاری حتی به امام علیه السلام و غیر امام نیز کاری ندارد؛ زیرا زمان بسیار بی‌رحم است و حتی امام علیه السلام هم مسیر عمر را طی می‌کند.

اما ناامیدی در این فضا به چیست؟ یکی از آمارهای عجیب دنیا، آمار ترس از پیری^۱ است! ترس از اینکه نکند پیر و افتاده و گوشه‌گیر شوم. فرقی هم بین پیر و میان‌سال و جوان ندارد؛ اما در میان‌سال‌ها این ناامیدی بیش‌تر پیش می‌آید.

عملاً ناامیدی در این مورد معنی ندارد؛ زیرا انسان باتوجه به عمل به برخی نکات در زندگی، دیگر دچار مشکلات پیری نمی‌شود؛ مثلاً اگر ورزش کند در پیری کمتر دچار ضعف جسمانی و مشکلات ناشی از آن می‌شود یا اینکه اگر بتواند فرزندان خود را تربیت صحیحی کند در پیری آنان کمک کار او خواهند بود. پس نباید مؤمنی که به خدا اعتماد دارد و فرزندان خوبی برای خودش تربیت کرده ناامید بشود؛ زیرا جنس این عالم، این است که سختی‌هایی دارد.

بالاخره مرگ می‌آید تا دنیا باعث سرکشی انسان نشود و بچه به دنیا می‌آید تا مبدا انسان با پیری و مرگ ناامید شود.

اگر تو ملک جهان را به دست آوری مباش غره که ناپایدار خواهد بود!
به مال غره چه باشی که یک دو روزی بعد همه نصیب میراث‌خوار خواهد بود.^۲

۲) گرفتاری تأدیبی

نوع دوم، گرفتاری تأدیبی است. گرفتاری‌ای که به‌علت ظلم به انسان می‌رسد، این گرفتاری مخصوص کسانی است که با بی‌تدبیری و ظلمی که به خودشان یا اطرافیان روا می‌دارند، فرد سرمایه خود یا دیگری را از بین می‌برد. آقا امیرالمؤمنین علیه السلام با اشاره به این نکته می‌فرمایند: بلا برای ظالم حکم ادب کردن او را دارد.

۱. گراسکوفوبیا. Gerascophobia.

۲. سعدی، موعظ، قصاید، قصیده ۲۳.

البته همه ظلم‌ها هم با هم یکسان نیستند. خداوند عزوجل در قرآن کریم ۸۱ مصداق برای ظلم بیان کرده است: «کفران نعمت خدا ظلم است.^۱ یاری کردن ظالمان ظلم است.^۲ انکار آیات الهی ظلم است.^۳ تعدی و سرپیچی از دستورات الهی،^۴ بی‌تقوایی به‌طورکلی ظلم است،^۵ هوا و هوس ظلم است^۶ و به تعبیری همه گناهان ظلم است.»^۷

به‌صورت کلی ظلم‌هایی که موجب گرفتاری و ناامیدی انسان می‌شود دو دسته‌اند:

نوع اول: ظلم به نفس؛ این مورد ظلمی است که گرفتاری آن به خود فرد می‌رسد؛ مثلاً انسان خودش را از بلندی به پایین پرت کند، این فرد به جان و عمر خودش، ظلم کرده و گرفتاری‌اش هم برای خودش است.

زمانی که فردی وقت خود را با چرخیدن بی‌رویه در فضای مجازی تلف می‌کند به خودش ظلم کرده است و تأدیب در این مورد از دست رفتن زمان و جا ماندن از رشد است.

وقت شما عزیزترین چیزهاست، آیا آن را صرف عزیزترین چیزها می‌کنید یا خیر؟!

امیرالمؤمنین، امیر بیان عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرمایند: «إِضَاعَةُ الْفُرْصَةِ غُصَّةٌ»^۸ از دست دادن فرصت‌های خیر، مایه غم و اندوه انسان است.»

۱. بقره، ۵۷.

۲. انعام، ۱۲۹.

۳. عنکبوت، ۴۹.

۴. بقره، ۲۲۹.

۵. مریم، ۷۲.

۶. قصص، ۵۰.

۷. غافر، ۱۸.

۸. ابوالفتح آمدی، غررالحکم، ج ۱، ص ۲۹۰.

خوش به حال کسی که به علت ظلم نکردن به خودش، برنامه‌ریزی و دقت دارد تا پس‌فردا دچار گرفتاری و غصه نشود.

نوع دوم: ظلم به مردم؛ این نوع گرفتاری هم کار خود فرد را زار می‌کند و هم کار مردم را. این ظلمی است که بزرگ‌ترین تأدیب‌ها در تاریخ برای آن بوده است. گاهی این ظلم به مردم از جانب مردم به خودشان است که تأدیب آن به تناسب ظلمی است که به هم کرده‌اند یا در این دنیا با احقاق حق تأدیب صورت می‌گیرد و یا در آخرت به علت آن ظلم تأدیب می‌شود مثل گرفتاری‌هایی که به علت حق‌الناس به انسان تحمیل می‌شود.

گاهی هم ظلمی بالاتر است؛ چه ظلمی؟!

بسیاری از مردم به علت جوّ حاکم بر جامعه و مخصوصاً فساد مسئولین، ناامید می‌شوند؛ چرا؟ چون ظلم یک مسئول فاسد و دنیازده و رفاه‌زده موجب تغییر سرنوشت یک امت است. مردم می‌دانند مسئول فاسد نمی‌تواند عدالت را اجرا کند و این ظلم است؛ در نتیجه افراد وقتی تبعیض‌ها و فسادها و بی‌عدالتی‌ها را می‌بینند، نسبت به آینده ناامید می‌شوند.

مردم حق دارند و باید نسبت به بی‌عدالتی‌ها و فساد مسئولین نگران و معترض باشند. یکی از فلسفه‌های مهم بعثت انبیا و ارسال رسل همین اقامه قسط است. جایی که پای یک سوءاستفاده مالی و اقتصادی در میان است، جایی که پای یک تبعیض فاحش اقتصادی و مالی در میان است، به آن هدف اصلی انبیا ضربه زده می‌شود و یک خط قرمز مهم و اساسی نقض می‌شود. اصلاً مسئله ستیز با فساد یک امر فطری است. امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ قَرَضَ عَلَى أُمَّةٍ الْعَدْلَ أَنْ يُقَدَّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ؛^۱ خداوند بر مسئولین امر واجب کرده است تا مانند فقیرترین مردم زندگی کنند؛ این یعنی ساده‌زیستی مسئولین، امری تشریفاتی و حتی مستحب هم نیست، بلکه فریضه واجب است که زندگی خود را هم‌سطح مردم ضعیف و معمولی تنظیم کنند و لذا اشرافی‌گری یک ظلم به مردم

۱. محمدباقر مجلسی، بحارالأنوار، ج ۶۷ ص ۱۱۸.

است؛ بنابراین امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند که گرفتاری برای ظالم موجب ادب و به تعبیری برای برخی عذاب است.

یکی از معروف‌ترین و بزرگ‌ترین ظالمان به مردم، حجاج بن یوسف ثقفی بود. در تاریخ گفته‌اند: زشت‌رو، کوچک‌اندام، ولی فصیح و بلیغ و خطیبی توانمند و سیاستمدار و باتدبیر بود. با زبانی که داشت از حيله و نیرنگ خیلی استفاده می‌کرد. برخی مورخان به او نسبت‌هایی مثل جبار، ظالم، کافر، فاسق و کذاب و خبیث نیز داده‌اند.

حجاج بسیاری از مخالفان خود و امویان را به قتل رساند. او به قتل و خونریزی علاقه داشت. بنا بر نقل مورخان، تعداد کسانی که به دست حجاج کشته شدند بیش از ۱۳۰ هزار نفر است؛ اما علت مرگ حجاج همین ظلم‌ها بود، یک نفرین و آه یک مظلوم!

«سعید بن جبیر» کسی بود که ارادت خاصی به امام سجاد داشت. گفته‌اند اصحاب خاص امام سجاد علیه السلام پنج نفر بودند که یکی از آن‌ها سعید بود. او به دست حجاج به قتل رسید؛ ولی قبل از شهادت دعا کرد: «اللَّهُمَّ لَا تَسْلُطْهُ عَلَيَّ أَحَدٌ...؛ خدایا این جانی را بعد از من بر احدی مسلط مگردان.» گفته‌اند کمتر از ۴۰ روز بعد از قتل سعید، حجاج مرد و تا موقعی که زنده بود، نمی‌توانست بخوابد؛ چون اگر می‌خوابید دایماً سعید را در خواب می‌دید درحالی‌که گریبانش را گرفته است می‌گفت: «دشمن خدا، چرا مرا کشتی؟ حجاج از خواب می‌پرید و می‌گفت: مالی و سعید، مالی و سعید.^۱ مرا با سعید چه کار! اما چه عاقبت سختی در آخرت دارد، خدا می‌داند!»

بعد از اینکه حجاج به درک واصل شد در دوران خلافت سلیمان بن عبدالملک هم خاندان حجاج در معرض شکنجه و تعقیب و مصادره اموال قرار گرفتند و به فرمان خلیفه اموی، حجاج را بر منابر لعن و نفرین می‌کردند.^۲

۱. ابن کثیر، ۱۹۸۸، ج ۹، ص ۱۱۶.

۲. جاحظ، ۱۹۴۸، ج ۱، ص ۳۹۷.

لذا بالاخره در این دنیا و یا در آخرت فرد ظالم حتماً مواخذه می‌شود و خدا عادل است و بلایی که موجب عذاب او می‌شود بلای تأدیبی است. به قول سعدی: «بسا امیر که آنجا اسیر خواهد بود و بسا اسیر که آنجا امیر خواهد بود.»^۱

اما سوای از آنکه ظالم باید ادب شود و در همین دنیا یکی مثل قوه قضائیه با قهر و غضب باید ظالم به مردم را ادب کند، چه چیز موجب می‌شود مردم از این ناامیدی خارج شوند؟

همه شما عزیزان می‌دانید کرونا یک بلای بزرگ تاریخی و همه‌گیر بود، بیماری‌ای که همه جهان را فراگرفت و آمار کشته‌های آن در دنیا تا مرز شش میلیون رسید؛^۲ اما در اوج همه این گرفتاری عظیم اجتماعی، یک چیز خنکای دل انسان بود و موجب امیدواری در دل مردم ایران شد که این هم به همان اندازه که کرونا مهم بود، اهمیت داشت. آن چه بود؟ این نهضت مواسات و همدلی و کمک مؤمنانه بود که امید را در دل مردم زنده کرد.

هرچند در کشور و در جهان گرانی و مرگ‌ومیر بود؛ اما مردم به فکر هم بودند، این یک نعمت بزرگ است. مواسات و همدلی در اوج تمام گرفتاری‌های اجتماعی به انسان امید می‌دهد.

اگر می‌بینیم ظلمی بر ما تحمیل شد در زمانی و موجب بلایی شد، دلیل ناامیدی نیست؛ بلکه همدلی در سختی‌ها و شدائد ما را امیدوار می‌کند.

۳) گرفتاری امتحانی

اما سومین نوع بلا و گرفتاری‌ها، گرفتاری امتحانی است. این نوع بلا برای همه انسان‌ها نیست؛ بلکه این مورد برای مؤمنین است و اختصاص به بلای گناهان

۱. سعدی، مواظا، قصاید، قصیده ۲۳.

هم ندارد، بلکه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «و للمومن امتحان!» یعنی ممکن است انسان گناه نکرده باشد؛ ولی دچار بلایی شود، این بلا برای چیست؟
 خدای رحمن و رحیم در قرآن کریم بسیار به زیبایی یک آدرس و نشانی جامع به ما می‌دهد: ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴾^۱ خدایی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را امتحان کند که کدامتان احسن اعمال را انجام می‌دهید و او توانای شکست‌ناپذیر و بسیار آمرزنده است.

در این آیه خدا بسیار جالب و مهربانانه می‌فرماید: مرگ و زندگی را آفریدم تا ببینم کدام‌یک از شما احسن و بهترین و زیباترین رفتار را انجام می‌دهد.

منظور از آزمایش و امتحان، نوعی پرورش است به این معنی که انسان‌ها را به میدان عمل می‌کشد تا ورزیده و آزموده و پاک و پاکیزه و لایق قرب خدا، شوند. به این ترتیب عالم میدان آزمایش بزرگ است برای اینکه مؤمنین به وسیله آزمایش خدا رشد کنند و هدف این آزمون بزرگ رسیدن به حسن عمل، که مفهومی «تکامل معرفت و اخلاص نیت و انجام هر کار خیر» است برسد و از آنجا که در این میدان آزمایش بزرگ، انسان گرفتار لغزش‌های فراوانی می‌شود نباید این لغزش‌ها او را مأیوس کند و او از تلاش و کوشش برای اصلاح خود باز ماند؛ لذا خدا آدرسش در این آیه کامل و دقیق است. در پایان آیه با دادن وعده یاری و آمرزش به بندگان می‌گوید: و او شکست‌ناپذیر و بخشنده است؛ و هو العزیز الغفور. قواعد عالم خیلی ظریف است، گاهی انسان بدون اینکه گناهی کند، مصیبتی می‌بیند و محبوبی را از دست می‌دهد؛ اینکه آن فرد از دنیا رفته بالای طبیعی است چون عمرش بالاخره تمام شده، اما برای فرزند و یا مثلاً پدر او بالای امتحانی است. خدا می‌خواهد با همین بلا انسان را صبور بار بیاورد و انسان پرورش پیدا کند.

از همه مهم‌تر و زیباتر در تکوین عالم خدا آن را به گونه‌ای خلق کرده است تا کسی که به علت ظلم به مردم، گرفتار بالای تأدیبی می‌شود وجودش برای مردم

بلای امتحانات است تا مردمی که تقصیر ندارند و ظلمی بر آن‌ها تحمیل شده است با این ظلم مبارزه کنند و رشد کنند؛ البته یک مسئله را هم نباید از یاد برد؛ تاکنون کباب درست کرده‌اید؟

هنگام درست کردن کباب، گاهی از چربی‌هایی که آب می‌شوند قطره‌ای روی آتش می‌چکد، در این مواقع آتش گرمی‌گیرد و جِلز ولز می‌کند! سال‌ها پیش صائب تبریزی با استفاده از این صحنه دلپذیر، بیتی سرود که شاید امروز معنای آن صریح‌تر و آشکارتر باشد.

اظهار عجز نزد ستم‌پیشه ابلهی است اشک کباب موجب طغیان آتش است

صائب می‌گوید ضعف نشان دادن به ستمگران نشانه ابلهی است و سپس در مثالی زیبا اشک کباب یا همان قطره که گویا نشان خواهش کباب از آتش است را باعث بیش‌تر شدن آتش می‌داند.

وقتی به ستمگران پیام ضعف می‌دهید طمع آن‌ها برای ضربه زدن بر شما بیش‌تر می‌شود؛ این مربوط به امروز و دیروز نیست، این طبیعت ستمگران است که صائب در قرن یازده به آن اشاره کرده است.

مثلاً فرض کنید عده‌ای از داخل کشور مدام به دشمنان بیرونی کشور پیام ضعف می‌فرستند و به آن‌ها ما را ناتوان و به بن‌بست رسیده نشان می‌دهند یا دست یاری به سمت دشمنان دراز می‌کنند و به خیال خام خود فکر می‌کنند این‌گونه ستمگران دست آن‌ها را می‌گیرند و یا حداقل دست از ظلم‌وستم برمی‌دارند؛ اما چه کسی دیده است که دوستی با گرگ سرانجامی داشته باشد؟

اگر در جامعه کسی این‌گونه شد این فرد موجب ظلم به مردم شده است و این دیگر بلای امتحانات نیست؛ بلکه همان بلای تأدیبی است و آن فردی که در پیشگاه دشمن اظهارعجز کند برای خودش و جامعه موجب گرفتاری تأدیبی می‌شود؛ اما اگر انسان توانست در امتحانات خدا صبور باشد ممکن است زندگی برایش موجب یأس از خدا شود، فلذا همه باید این آیه زیبا را نصب‌العین خود قرار

دهیم. آنجا که قرآن کریم در یک آیه بسیار اعجاب‌آور بر گفته حضرت یعقوب صحنه می‌گذارد!

آنجا که یعقوب به فرزندانش می‌فرماید: «بروید و دنبال یوسف بگردید.» و سپس می‌فرماید: ﴿وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾^۱ از رحمت خدا مأیوس نباشید؛ زیرا جز مردم کافر از رحمت خدا مأیوس نمی‌شوند. این ناامیدی چیست؟ این همان ناامیدی از رحمت خداست؛ زیرا وقتی به قسمت اول این بخش از آیه دقت می‌کنیم می‌فرماید از روح‌الله یعنی همان رحمت خدا ناامید نباشید.

یعنی از بین رفتن سرمایه‌های مادی یا معنوی در زندگی باعث می‌شود انسان امید به تکاپو و حرکت را از دست بدهد و مخصوصاً اگر انسان در امور معنوی سرمایه‌های ایمانی خود را از دست بدهد بیش‌تر در معرض ناامیدی از رحمت خداست.



۴) گرفتاری ارتقایی

اما آخرین و چهارمین نوع گرفتاری گرفتاری ارتقایی است. این گرفتاری مخصوص خوبان و عزیز کرده‌های خدا و کسانی است که نگاهشان به خدا زیباست؛ گرفتاری که خوبان خدا با آغوش باز به استقبال آن می‌روند.

«آنکه مقرب‌تر است جام بلا بیش‌ترش می‌دهند.»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: ﴿الْبَلَاءُ لِلْمُؤْمِنِ امْتِحَانٌ؛ ولی برای انبیاء و اولیاء چه؟﴾^۲ برای انبیاء و اولیاء، بلا موجب درجه و کرامت است. مهم است خدا بلا را در ظرف چه کسی می‌ریزد.

بسیاری از شما خوبان و عزیزان به سفر نورانی اربعین و یا حج مشرف شده‌اید یا در مسیر نورانی زیارت قرار گرفته‌اید. خوش به حال کسانی که وقتی به جهت حضور در محضر امام علیه السلام پا در مسیر می‌گذارند با آغوش باز سختی و بلای مسیر را می‌پذیرند. این بلا، بلای ارتقای دین و ایمان و معرفت و رشد آن‌هاست؛ بلایی است که خود انسان برای رشد خود و جامعه‌اش می‌پذیرد. این نوع بلا، بلایی بسیار مقدس است.

این بلا همان بلایی است که حضرت سیدالشهداء علیه السلام با آغوش باز به آن کربلا رفتند و از جام بلای کربلا تا قیام قیامت تشنگان را سیراب می‌کنند؛ این بلا مناخ رکاب می‌خواهد و مصارع عشاق.

سواره‌هایی که می‌دانند به لقای چه کسی می‌روند، حاضرند بمانند و بلا را با جان بخرند و با این بلا به وادی نور برسند؛ همان بلایی که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «مَنْ أَجَبْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَلَيْسَ عِدَّةً لِلْبَلَاءِ» \ آن کس که ما را دوست دارد پس باید خود را برای انواع بلا آماده کند.

پس هر که دارد هوس کرب و بلا بسم‌الله!

حال بنشینیم به تماشای زیباترین تابلوی بی‌نظیر هستی!

و زیباترین جلوه‌های عشق و ارادت و امید!

در شب عاشورا آن شبی که امام علیه السلام با خود این ابیات را زمزمه می‌کرد:

يا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِینَ خَلِیلِ
كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَ الْأَصِیلِ
مِینَ طَالِبٍ وَ صَاحِبِ قَتِیلِ
وَ الدَّهْرُ لَا یَقْتَنِعُ بِالْبَدِیلِ
وَ كُلُّ حَیٍّ سَالِكٌ سَبِیلِ
مَا أَقْرَبَ الوَعْدُ إِلَى الرَّحِیلِ
وَ إِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِیلِ^۲

ای روزگار! اف بر تو که با دوستان خود چنین می‌کنی!

۱. حکمت ۱۱۲، نهج‌البلاغه.

۲. شیخ مفید، ارشاد، ص ۳۹۵.

و چه خوش است زمانی که بدانیم امر عالم بر عهده رب جلیل است.

اصحاب پیرامون امام علیه السلام جمع شدند.

اینان اولیاء و خوبان خدا و سرشار از امید و در قله آن و در اعلامرتبه آن بودند.

امام علیه السلام فرمودند: «می‌توانید بروید، ولی آنان برای ارتقاء درجه و هم‌سفری

بی‌پایان با امام علیه السلام نمی‌روند!»

سعید بن عبدالله در آن تاریکی رودرروی امام علیه السلام محکم و باصلابت می‌ایستد

و می‌گوید:

«اباعبدالله! ما هرگز تو را رها نمی‌کنیم تا خدا بداند ما به وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله

عمل کردیم؛ اگر بدانم هفتاد بار کشته می‌شوم و باز زنده می‌شوم و هفتاد بار کشته

شوم باز از شما جدا نمی‌شوم! چون یک جان دارم که می‌دهم؛ ولی به کرامتی

می‌رسم که هیچ انقضایی ندارد.»

زهیر برمی‌خیزد و با تعجب می‌پرسد: انخلی عنک یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله؟ آقا جان! تو

را تنها بگذاریم؟ یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله، دوست داشتم هزار بار کشته شوم و زنده شوم،

ولی خدا مرگ را از تو و خاندان تو دور کند.

دست از تو برندارم تا جان ز تن برآید یا جان رسد به جانان یا جان ز تن برآید^۱

عجیب است، عجب شبی بوده...

همه عاشقان بلای مقدس‌اند و ظرفی به وسعت چنین بلای بزرگ و مقدسی

پیدا کرده‌اند، خوش به حال ایشان که در کشاکش انواع بلا رشد کردند و ظرفشان

چنین وسعتی پیدا کرد و تا قیامت پرچم برافراشته امید در اوج گرفتاری‌ها شدند.



راهکارها مقابله با گرفتاری‌ها

اما چه کنیم که ما هم در اوج بلاها ظرفمان را گسترش دهیم و شامل آن جمله امام علیه السلام که فرمودند: «فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ»^۱ نشویم. چه کنیم بلا ما را بی دین نکند؟!

چه کنیم بلاهای سخت ما را از رحمت خدا ناامید نکند؛ بلکه با آغوش باز دل به بلای مقدس بسپاریم؟!

راهش این است که انسان گره‌های دنیایی که به دلش خورده را از جان خود باز کند و وابسته دنیا نباشد. اگر این وابستگی به دنیا کنار رفت انسان حاضر است با جان و دل به استقبال بلایی برود که موجب لقاء می‌شود. خود امام علیه السلام قبل از ادا محصوا بالبلا فرمودند: دلیل بی‌دینی به علت گرفتاری همان بندگی دنیاست و می‌فرمایند: الناس عبید الدنیا...

اما راهکار دل‌کندن از دنیا هم این است که انسان خودش را در دنیا مهمان بداند. کونوا فی الدنیا اضيافاً؛ مردان خدا دنیا را خانه نمی‌بینند، خوان حضرت حق می‌دانند و میهمان، تابع میزبان است و البته اگر چیزی از این سفره به او برسد از دیگران دریغ نمی‌کند.

اگر کسی خود را مهمان دید نعمت‌ها را برای خودش قبضه نمی‌کند و از آن انفاق می‌کند. راهکار عملی دل‌کندن از دنیا این است که اگر موقعیت جان‌دادن نیست مالت را برای دفع بلای تأدیبی و هم برای دل‌کندن از دنیا و هم برای پر کردن خلأ جامعه به مستضعفان بپردازد.

چه خوب است انسان هر روز به صورت مستمر هرچند کم و اندک دیگران را در اموال خود شریک کند و از کسی گره‌گشایی کند و گاهی اوقات اگر می‌تواند

۱. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۴۵.

پایه‌گذار یک سنت حسنه باشد، برای کمک به نیازمندان یک خیریه و یا قرض‌الحسنه دایر کند.

خوش به حال گذشتگان ما که چقدر به سنت وقف، هرچند اندک معتقد و با اهتمام بودند، صدقه‌ای جاریه ایجاد می‌کردند و چه تأسفی است اگر در زمانه ما وقف کم‌رنگ شود.

نقل می‌کنند شهید مصطفی واعظی، یکی از شهدای بااخلاص دفاع مقدس جوان ۲۶ ساله بود. او با اینکه کارگر تأسیساتی بود به انفاق خیلی اهمیت می‌داد. این شهید ۶۶ آیه از قرآن کریم را در حوزه انفاق، جدا کرد تا هر روز آن را مطالعه کند. خودش از مغازه‌های دوستانش البسه می‌خرید و شبانه به در خانه مستمندان می‌برد.^۱

او معتقد بود که «ما باید از آنچه که خداوند به ما روزی داده است انفاق کنیم و خلأهای جامعه را پر کنیم.» درنهایت هم در جبهه به شهادت رسید و در بهشت زهرا آرام گرفت.^۲



امام حسین علیه السلام در شب عاشورا فرمود: هرکسی که خانواده‌اش همراهش است، امشب او را به محل مناسبی برساند.

علی بن مظاهر، برادر حبیب بن مظاهر به خیمه خود رفت و فرمایش امام علیه السلام را به سمع همسرش رسانید. او گریست و گفت: «ای علی! درباره من بی‌انصافی کردی... تو خودت می‌خواهی وارد بهشت شوی و من از آن محروم بمانم!»

۱. غلام‌علی رجایی، سیرت شهیدان، ص ۱۵۰.

۲. همان، ص ۱۵۰.

علی بن مظاهر به خدمت امام علیه السلام بازگشت و سخن همسرش را به عرض ایشان رسانید. در همین حین همسرش بر امام علیه السلام وارد شد و عرض کرد: «آیا ما لیاقت خدمت به دختران و خواهران شما را نداریم؟» این جمله سبب شد امام حسین علیه السلام به زنانی که خودشان می‌خواهند در غم خاندان اهل بیت علیهم السلام شریک باشند اجازه دهند تا در کاروان بمانند.^۱ ای خانمی که می‌گویی من چطور می‌توانم به درد امام زمانم علیه السلام بخورم، اینجا حتی زنان اصحاب مایه دلگرمی حضرت زینب علیها السلام شدند، وقتی که دستور داد بارها را بیاورید پایین، دستور داد اول خیمه خانم زینب علیها السلام را بزنند. حالا این خانم می‌خواهد از ناقه بیاید پایین، یکی عنان را گرفته و یکی هم زانویش را خم کرده است.

چه با شکوه می‌آید ز محملش پایین

سرِ تمامی مردان مقابلش پایین

حجابِ دخترِ حیدر هزار پرده نور

زِ قد و قامتِ این زن نگاهِ عالم دور

رکاب‌دار ابوالفضل علیه السلام، پرده‌دار حسین علیه السلام

شکوه این زن ابوالفضل علیه السلام و اقتدار حسین

اینجا سرزمین کرب و بلاست!

روزی هم رسید که بی‌بی همه را سوار ناقه‌ها کرد، بی‌مه‌ها اطرافش را

نگریست، دید دیگر کسی نمانده است.

می‌خواهد سوار ناقه شود؛ اما نمی‌تواند!

۱. سید محسن امین، اعیان‌الشیعه، ۱۴۰۳ ق، ج ۳، ص ۴۸۲.

جلسه سوم:
طمع تمدنی

جلسه سوم: طمع تمدنی موضوع: سبک زندگی غربی و طمع تمدنی

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَصِفُهُ نَعْتُ الْوَاصِفِينَ وَلَا يَجَاوِزُهُ رَجَاءُ الرَّاجِينَ وَلَا يَضِيعُ لَدَيْهِ أَجْرُ الْمُحْسِنِينَ^۱ وَ
صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.



چندی پیش انیمیشنی چهار دقیقه‌ای در فضای مجازی دیدم که پر از حرف‌های نگفته و پرمعنا بود. این کلیپ چهار دقیقه‌ای حاصل ساعت‌ها مطالعه بود. چهار دقیقه بود؛ ولی پیام‌های بسیاری را به ذهن مخاطب القاء می‌کرد.

لحظه‌ای وارد سینمای ذهنمان شویم و با هم تصویرسازی کنیم و به تماشای این انیمیشن بنشینیم.

تصور کنید که در انبوه آپارتمان‌های هم‌شکل، دوربین وارد یکی از هزاران واحد آپارتمانی کوچک و بانظم و مدرن در این شهر می‌شود. فردی چاق و تن‌پرور که روی مبل راحتی نشسته و برای انجام پیش‌یافتاده‌ترین کارهای روزمره‌اش از پیشنهادهای تبلیغاتی تلویزیون بهره می‌جوید. این فرد برای اینکه بتواند کالایی

۱. اقباس از دعای ۳۱ صحیفه سجادیه.

که سبب امید و زندگی راحت او شود را تهیه کند آرام‌آرام اختیار و عنان خود را به توصیه‌های تلویزیون می‌سپارد.

این شرکت برای او لوازم راحت زندگی را - که مایه امید باشد - فراهم می‌کند؛ اما با یک طناب. طنابی که با هر بار کشیدن به راحتی نیاز او رفع می‌شود. مثلاً با یک طناب، غذا از داخل آشپزخانه کشیده شده و جلویش آماده می‌شود و دیگر نیازی به زحمت راه رفتن ندارد.

رفته‌رفته از شرکت تبلیغاتی طناب‌های مختلفی برای راحت‌تر شدن و امیدواری به زندگی می‌خرد؛ ولی با افزایش طناب‌ها برای باز کردن در برای بستن پنجره و حتی خوردن و آشامیدن و... هر کدام یک طناب جدا، کم‌کم در ابزارها گم شده و همان طنابی که سبب امید و زندگی راحت او بود، باعث می‌شود او همچون طعمه‌ای که در تار عنکبوت به تله می‌افتد و گرفتار می‌شود و انتظار مرگ خود را به تماشا می‌نشیند. این طناب‌ها سبب مرگ او می‌شود.

در نمای انتهایی، کُل شهر را می‌بینیم که همگی به سرنوشتی مشابه دچار شده‌اند و سر طناب‌ها به شرکت تولید و تهیه اقلام و لوازم و کالاهای مصرفی منتهی می‌شود؛ یعنی آن شرکت با ایجاد نیاز برای مردم، دُرست از نقطه ضعف آن‌ها استفاده می‌کند و برای رفع گرسنگی، استراحت و فراغتشان و به بهانه خدمت و تأمین رفاه، آرامش و امید را از آن‌ها سلب می‌کند.^۱

این پویانمایی، همان قصه زندگی بعضی‌هاست که طمع، آن‌ها را به جایی می‌رساند که فکر می‌کنند حرصشان به ابزار راحتی موجب امیدواریشان است؛ ولی قتلگاهشان می‌شود. درست است که مالکان شرکت مصرفی، آن‌ها را کشتند ولی روحیه زیاده‌خواهی باعث قتل تک‌تک افراد آن شهر شد.



بحث شب‌های قبل درباره امید بود و مطالبی درباره عوامل ناامیدی به بحث گذاشته شد. به‌طور کلی بیان شد که ما باید برخی عوامل ناامیدی را شناخته و امید را به‌جای آن قرار دهیم؛ اما یکی از روحیه‌هایی که موجب ناامیدی انسان می‌شود طمع زیاد است. طمع چیست؟

«طمع» در لغت^۱ به معنی تمایل نفس به چیزی از روی آرزوی شدید و آزمندی است و اصطلاحاً به معنی توقع داشتن و حریص بودن در اموال و زندگی مردم است.^۲

یک نکته لطیف بگوییم! این معنا در جایی که تلاش عاقلانه برای معیشت آبرومندانه باشد خوب است، ولی به آن طمع نمی‌گویند؛ بلکه به آن «أمل»^۳ می‌گویند.^۴

نمی‌دانم غذا خوردن موش همستری^۵ را دیده‌اید یا خیر؟ وقتی به موش همستری غذا برده می‌شود بیش از نیازی که دارد می‌خورد و این قدر میل و طمعش زیاد است که اگر جلویش زیاد غذا بگذارند سعی می‌کند همه را ببلعد و کنار دهانش نگه دارد تا جای ممکن هم کنار دهانش ذخیره می‌کند این قدر که ممکن است

۱- الطَّمْعُ، نزوعُ النفسِ إلى الشيءِ شهوةً له. مفردات، ج ۱، ص ۵۲۴.

۲. سید محمدباقر موسوی همدانی، ترجمه المیزان، ج ۱، ص ۳۴۴.

۳. رسول‌الله ﷺ: إِنَّمَا الْأَمَلُ رَحْمَةٌ مِنَ اللَّهِ لِأُمَّتِي، لَوْلَا الْأَمَلُ مَا أَرْضَعَتْ أُمَّ وَلِدَا، وَلَا غَرَسَ غَارِبٌ شَجْرًا. تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۵۲ الرقم ۴۴۸.

۴. نکته: بیش‌تر در فارسی طمع و حرص کنار هم به کار می‌رود، ولی در روایات، طمع در مقابل یأس یا استغناء نفس از مردم است، ولی حرص در مقابل قناعت و کفاف و توکل است.

۵. Hamster تلفظ عرفی: همستر، تلفظ دقیق انگلیسی: هَمْسْتِر.

خودش را خفه کند. به این «طمع» می‌گویند؛ یعنی میل شدید به چیزی، حالا میل به اموال و زندگی مردم باشد یا میل به هر چیزی از دنیا. انسان زیاده‌خواه به روزنه‌ای امید می‌بندد که روزنه امید نیست؛ بلکه سراب است، نور نیست؛ بلکه تاریکی است.

دیده‌اید اگر انسان یک آبکش برنج بزرگ داشته باشد وقتی داخل آب می‌زند خوشحال و امیدوار می‌شود که چقدر از آب پر شده است؛ ولی وقتی آبکش را از آب بیرون می‌آورد هیچ آبی در آن نیست؛ یعنی به پوچی امید بسته است. به فرد می‌گویند: آخر این خیابان به قله می‌رسی؛ ولی به دره می‌رسی.

در یک روایت زیبا و اعجاب‌آور و مهم که توصیف‌ساز است؛ نبی مکرم می‌فرماید: «اسْتَعِيدُوا بِاللَّهِ مِنْ ظَمَعٍ يَهْدِي إِلَى ظَمْعٍ»^۱ به خدا پناه ببرید از طمعی که به ننگ و پستی کشاند. وَمِنْ ظَمَعٍ يَهْدِي إِلَى غَيْرِ مَطْمَعٍ، وَمِنْ ظَمَعٍ حَيْثُ لَا مَطْمَعٍ؛ و از طمعی که به نتیجه نرسد و از طمعی که بی‌جاست.

معنی هایپر چیست؟ «هایپر مارکت»!

مرکز فروشی که وقتی وارد آن می‌شوی با تنوعی که در اجناس به شما عرضه می‌کند الان هایپر شده است و اگر دقت نکنیم موجب طمع ما می‌شود و همین‌طور باعث زیاده‌خواهی انسان.

درباره طمع و فزون‌خواهی، حرف‌های زیادی مطرح شده است و نمی‌خواهیم بحث تکراری باشد؛ ولی حرصی که تاکنون گفته شد بیش‌تر در حوزه فردی مطرح شده است؛ اما یک جنبه آن شاید اصلاً بحث نشده باشد.

جنبه و زاویه دیدی که زندگی میلیون‌ها که نه بلکه زندگی میلیاردها انسان را به خود گره زده و باعث امیدواری یا ناامیدی شده است؛ این قدر مهم است که دارد سرنوشت میلیاردها تن از مردم دنیا را عوض می‌کند.

حالا چه جنبه و زاویه و بعدی از طمع است که می‌تواند زندگی این جمعیت عظیم را تغییر دهد؟ چه بحثی که این قدر سرنوشت‌ساز یا حتی سرنوشت‌سوز است؟

پاسخ: جنبه تمدنی طمع یا به تعبیر دیگر، جنبه اُمتی طمع یا به تعبیری جنبه اجتماعی آن.

جنبه تمدنی طمع چیست و چه ربطی به کربلا و محرم دارد؟
ربطش این است که یکی از آن ابعادی که باعث شد مردم ناامید بشوند و امام حسین (علیه السلام) را یاری نکنند و در مقابلش قرار بگیرند همین بحث است؛ منتهی باید یک مقدار مقدمه و طلّیعه بگویم و بعد می‌رسیم سر بحث کربلا.

جنبه تمدنی طمع، یعنی طمعی که اول بحث گفتیم، طمعی که روحیه و نوعی سبک زندگی بشود. اگر روحیه و سبک زندگی شد باعث ناامیدی می‌شود.

می‌خواهم بگویم یکی از بسترهایی که انسان را به ناامیدی می‌کشد، فرهنگ مدرن، مدرنیته و سبک زندگی غربی است و یکی از پایه‌های این سبک زندگی، طمع است. برای اینکه این حرفم را ثابت و واضح کنم باید اولاً بگویم مدرنیته چیست؟^۱

مدرنیته^۲ همان چیزی است که به آن می‌گویند «تجدد»، به آن «سبک زندگی» هم می‌گویند؛ البته نه هر تجدیدی و نه هر سبک زندگی‌ای. اصطلاحاً یعنی سبک زندگی امروزی که در چند قرن اخیر در اروپا و آمریکا باب شده است و همه در حال متمایل شدن به آن سبک هستند. تمدن مدرنیته یعنی برای تمام ابعاد زندگی‌مان غرب برنامه ریخته است، برای تربیت فرزند، برای تعامل، برای

۱. مفهوم مدرنیته یکی از پیچیده‌ترین مفاهیم تاریخ اندیشه است به این دلیل که توافق اندکی است بر سر اینکه مدرنیته چیست یا مدرن چیست هرچه سخنران سعی کند مفهوم را ساده‌تر بیان کند، بهتر است. اگر مخاطب دانشجویی است می‌توان از تعریف افرادی مثل فرانکفورت، مارکس، رنه گنون و... استفاده کرد.

۲. modernity. مدرن. [مُد] (فرانسوی، ص) تازه. نو. جدید. تازه باب شده. مد روز. باب روز. (دهخدا)

خوردخوراک و... خلاصه همه برنامه‌های مادی که انسان‌ها در زندگی به آن نیاز دارند و موفق هم بودند.

حاج آقا! فکر کنم از اول بسم‌الله می‌خواهید بگویید آن‌ها بد هستند و ما خوبیم؟! از این حرف‌ها!

به نظر بنده اگر معنایش این است که شما می‌گویید که آن‌ها خیلی شیک هستند، خیلی سبک زندگیشان بهتر از ماست، اینکه خیلی عالی است. در کل، آن‌ها امیدوارتر از ما زندگی می‌کنند، تازه خود شما هم گفتید برای همه ابعاد ما برنامه دارند.

ببیند دوستان عزیز! امشب می‌خواهم در همین باره صحبت کنم. آیا غرب فقط سیاهی است یا همه‌اش خوبی است یا اصلاً فضیله غیر از این‌هاست؟ پاسخ چیست؟ پاسخ: باید خوبی‌ها و بدی‌هایش را با هم بگوییم که بی‌انصافی نکرده باشیم. باید انواع جنس خوب و بد را معرفی کنیم.

مشتری بحث ما الحمدلله خوش فکر و عاقل است و عزادار امام حسین (علیه السلام) خودش نتیجه می‌گیرد. حُب ابتدا برویم سراغ اتفاقات خوبی که در سبک زندگی غربی‌ها پیش آمده است.

مزایا

نخستین اتفاق صحیح سبک زندگی غربی فرهنگ خطرپذیری است. غربی‌ها به شدت در کارهای اقتصادی ریسک‌پذیرند. آن‌ها غالباً برای زندگی مادی سراغ کارهای ناشدنی می‌روند تا بشود.^۱

در یک روایت دل‌نشین، امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «صُرُورَاتُ الْأَحْوَالِ تَحْمِلُ عَلَى رُكُوبِ الْأَهْوَالِ»^۲ ضرورت‌های احوال، انسان را به سوار شدن بر ترس وامی‌دارد.

۱. خطرپذیری مهم‌ترین عناصر تأثیرگذار در پیشرفت ملت‌هاست، ۲۵/۰۶/۱۳۸۵، بیانات در دیدار نخبگان جوان.

۲. ابوالفتح آمدی، غررالحکم، ج ۱، ص ۴۲۵.

شخصی که به گفته بعضی اقتصاددانان نه تنها انقلابی در صنعت اروپا و آمریکا ایجاد کرد؛ بلکه با تولید انبوه کالا، افزایش دستمزد کارگران و کاهش قیمت کالاها، تأثیری شگرف بر اقتصاد و جوامع قرن بیستم گذاشت او ۵ بار ورشکست شد؛ ولی با آن هم یک شرکت تأسیس کرد.

او الان یکی از غول‌های صنعت اتومبیل‌سازی است؛ اما با این همه شکست خودش را به دل خطر زد و در معرض تلاش بسیاری قرار داد تا بتواند پیشرفت کند.^۱ این یک قاعده عمومی و جهانی است.

ما هم هر وقت این تفکر را داشتیم پیشرفت کردیم. درود امام حسین (علیه السلام) بر شهیدی که یکی از ابعاد پیشرفت کشور مدیون اوست. سلام‌وصلوات بر شهیدی که دشمنان را ترسانده و انسان‌ها را به آینده کشور در این وضعیت اقتصادی امیدوار کرده است.

خداوند شهید طهرانی مقدم را رحمت کند. خود این شهید تعریف می‌کند^۲ در اوج دوران جنگ، زمانی که عراق موشک باران شهرها را انجام می‌داد و مردم همه شعار می‌دادند موشک جواب موشک، لیبی با ایران ارتباطش را قطع کرد. ما گفتیم روی پای خودمان می‌ایستیم و موشک را خودمان شلیک می‌کنیم. در یکی از عملیات‌های موشکی یکی از تست‌های پیش از شلیک موشک در سکوی پرتاب، جواب مثبت نمی‌داد و ما نمی‌دانستیم وارد حالت جنگی شویم یا نه؟! این کار بسیار خطر داشت.

از یک طرف نمی‌توانستیم موشک را پرتاب کنیم چون موشک در حالتی قرار داشت که ممکن بود عمودی بالا برود و بعد از اتمام سوخت در همان جای پرتاب پایین بیاید و همان‌جا منفجر شود، از طرفی اگر پرتاب نمی‌کردیم هوا روشن می‌شد و جایگاه موشک لو می‌رفت؛ هواپیماهای جنگنده گشتی عراق آن را می‌زدند. گفتیم خیلی کار سختی است و نمی‌دانستیم چه کاری انجام دهیم. در این زمان

۱. ن. ک. هنری فورد و تولید انبوه اتومبیل، نویسنده: مایکل اهرن، مترجم: محمد همت‌خواه.

۲. مستند «مردی با آرزوهای دور برد»، <https://www.aparat.com/v/VaPHM>

سخت به این فکر افتادیم که از خدای متعال کمک بخواهیم و استخراج کنیم؛ استخراج کردیم و این آیه زیبا آمد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اتَّأَلَّفْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود: به سوی جهاد در راه خدا حرکت کنید! بر زمین سنگینی می‌کنید (و سستی به خرج می‌دهید)؟! آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده‌اید؟! با اینکه متاع زندگی دنیا، در برابر آخرت، جز اندکی نیست!

خدا به تعبیری به ما گفت چرا به زمین چسبیده‌اید نترسید. همان لحظه هرگونه احتیاطی را کنار گذاشتیم و موشک را با همان حالت شلیک کردیم، به اذن و لطف خدا این موشک رفت داخل ترمینال هواپیمایی عراق و خورد به اتوبوس افسران سودانی و مصری که به کمک صدام آمده بودند و آن موقع برای تعویض شیفت در حال بازگشت بودند.

این خطرپذیری‌ها که با توکل به خدا همراهم بود موجب شد در این سال‌ها چنین رشدی در صنعت موشکی خودمان داشته باشیم، به طوری که هیچ مهاجمی جرئت حمله به ایران را ندارد.

کار و پشتکار

یکی از خوبی‌های دیگرشان پشتکار آن‌هاست؛ یعنی تلاش می‌کنند در همان هدف دنیایی‌شان حسابی کار و پشتکار داشته باشند. امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: «العَمَلُ الْعَمَلُ ... کار، کار، ... والاستقامة الاستقامة...، پشتکار، پشتکار.»^۲ چقدر زیبا! ما این روایات را داریم و هر جا عمل کردیم و نفع بردیم.

۱. توبه، ۲۸.

۲. «العَمَلُ الْعَمَلُ، ثُمَّ النَّهَايَةُ النَّهَايَةُ، وَالِاسْتِقَامَةُ الْاسْتِقَامَةُ، ثُمَّ الضَّرْبُ الضَّرْبُ، وَالْوَزَعُ الْوَزَعُ، إِنَّ لَكُمْ نَهَايَةً فَانْتَهُوا إِلَى نَهَائِكُمْ» به جد، عمل کنید و حتماً آن را به پایانش رسانید و در آن پایداری کنید، آنگاه سخت شکیبایی ورزید و به راستی پارسا باشید. همانا شما را پایانی است؛ پس خود را به آن پایان رسانید. نهج البلاغه: الخطبة ۱۷۶.

به جد می‌توان گفت غرب در کار و پشتکار بسیار جدی است. اگر ساعات کار رسمی در یک کشور را با ساعات کار مفید آن مقایسه کنیم و میزان ساعات آن را از یکدیگر کم کنیم به‌عنوان نمونه می‌بینیم که^۱ در کشور کره اگر ۴۰ ساعت کار رسمی در هفته وجود دارد، کل ۴۰ ساعت، ساعت کاری مفید است، یا مثلاً در ترکیه از هر ۴۵ ساعت ۳۵ ساعت مفید است.

این کشورها با اهداف مادی، کار را بسیار جدی گرفته‌اند و همین مزیت زندگی غربی است؛ این یعنی در کار مفید جدی هستند. اگر این مزیت را در هر جایی استفاده کردیم نتیجه گرفتیم.

نقل می‌کنند که شهید همت صبح، منطقه می‌رفت و تا شب منطقه را شناسایی کند. در حال آمدن، به معاون لشکر بی‌سیم می‌زد که با نیروی انسانی، مهندسی، لجستیک و... برای برگزاری جلسه هماهنگی کند. عجیب است که چقدر کار می‌کرد، از نه شب تا چهار صبح هم جلساتش ادامه داشت. گاهی هم دو سه روز نمی‌خوابید. این نحوه کار کردن شهید همت بود. این شهید عزیز این قدر پشتکار داشت.^۲

که اندر جهان، سود بی‌رنج نیست کسی را که کاهل بود، گنج نیست^۳

یکی از آثار این ریسک‌پذیری و پشتکار، پیشرفت در ابزار تکنولوژی است.^۴

۱. yun.ir/1lqve2

۲. مسئولی که در جنگ مسئولیت هماهنگی و جابجایی جنگ‌افزار، مهمات و جیره غذایی را در مواقع حرکت از مکان اصلی به سمت خط مقدم برعهده دارد.

۳. مصاحبه با هم‌زمان شهید، به آدرس: yun.ir/Abzfe4

۴. پادشاهی کسری نوشین‌روان چهل‌وهشت ساله بود.

۵. در کشورهای غربی در ابزار پیشرفت‌های بسیار خوبی صورت گرفته است. برای نمونه در تولید ابزار، موتوری ساخته شده که بدون سوخت کار می‌کند. موتور EmDrive در سال ۲۰۰۳ توسط «راجر شاور» دانشمند انگلیسی ابداع شد.

خُب حاج آقا! این دو موردی که گفتید هم خطرپذیرند و هم کار و پشتکار دارند، چه مشکلی دارد، این که خیلی هم خوب است؟
نه! ببین عزیز دل!

این‌ها مقدمه بود تا این اصل را بگوییم. قرار شد بی‌انصافی نکنیم و خوبی و بدی را با هم بگوییم. این‌ها که گفتیم از خوبی‌های مدرنیته بود؛ ولی خطرپذیری، کار و پشتکار، تکنولوژی و نظم، پوسته‌ای از آن است و باید غرب را از داخل و باطن دید!

حالا گُل مطلب اینجاست که باید دو گوش خودت و یک جفت دیگر گوش قرض بگیری و خوب گوش بدهی که باطن چیست. آن باطنی که در کربلا هم بود و مردم را مقابل امام (علیه السلام) قرار داد.

این موتور با استفاده از چند آهن‌ریا ساخته شده، فرض کنید یک ماشین داشته باشید که بتوانید مادام‌العمر یا چندین سال بدون سوخت فسیلی سوار شوید یا موتور جت هواپیمایی که بتواند چندین سال بدون سوخت پرواز کند. جالب است که بدانید چنین موتوری توسط هم‌وطنانمان ساخته شده است.

اختراع موتور بدون سوخت خردو توسط جوان لرستانی: <http://shabestan.ir/detail/News/668781>

چقدر خوب است که چنین ابزاری در خدمت توحید و بینش توحیدی و بشریت باشد. الگوی کشور اسلامی به معنای این نیست که در این کشور همه مردم فقط مشغول نماز و روزه و دعا و توسلاتند؛ این‌ها هست، این‌ها معنویت است؛ اما در کنار این معنویت، پیشرفت مادی، رشد علمی، توسعه عدالت، کم شدن فاصله‌های طبقاتی و برداشته شدن قله‌های اشرافی‌گری است. (بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم ۱۳۹۵/۰۵/۱۱). «امیرالمؤمنین اُنَّ مَعَايِشَ الْخَلْقِ خَمْسَةَ الْإِمَارَةِ وَالْمَعَارِفَةِ وَالنَّجَارَةِ وَالصَّدَقَاتِ إِلَى أَنْ قَالَ وَ أَمَّا وَجْهُ الْعِمَارَةِ فَقَوْلُهُ تَعَالَى هُوَ أَتَشَأْكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاعْتَلَمْنَا سُبْحَانَهُ أَنَّهُ قَدْ أَمَرَهُمْ بِالْعِمَارَةِ لِيَكُونَ ذَلِكَ سَبَبًا لِيَعَايِشِهِمْ بِمَا يَخْرُجُ مِنَ الْأَرْضِ مِنَ الْحَبِّ وَ الثَّمَرَاتِ وَ مَا شَأْنُ ذَلِكَ مِمَّا جَعَلَهُ اللَّهُ مَعَايِشَ لِلْخَلْقِ.» امام علی (علیه السلام): وسایل زندگی مردم پنج چیز است: حکومت، آبادکردن، تجارت، اجاره و صدقات. در شرح معنای «آبادکردن» سخن خداوند متعال است «هُوَ أَتَشَأْكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» خدای سبحان [با این آیه] ما را آگاه کرد. او مردمان را به آباد کردن فرمان داده است تا دانه، میوه و نظایر آن‌ها که از زمین بیرون می‌آید، از چیزهایی که خدا آن‌ها را روزی بندگان خود قرار داده است، وسیله معاش آنان باشد. تفصیل وسایل الشیعهٔ إلى تحصیل مسائل الشریعه، ج ۱۹، ص ۳۵.

عیب

طمع تمدنی^۱

آن باطنی که مردم را جلوی مردم قرار داد و به تعبیر بنده جنبه تمدنی سبک زندگی آن‌ها است؛ یعنی طمع تمدنی.

طمع تمدنی یعنی تمایل شدید به اموال و زندگی دیگران که یک نوع تفکر و سبک زندگی می‌شود، یعنی طمع ارزش و اساس یک سبک زندگی شود، یعنی سبک زندگی‌ای که بنیانش براساس طمع است.

کسی که سبک زندگی‌اش براساس مدرنیته است و اساس مدرنیته هم زیاده‌خواهی است به قسمت خود راضی نمی‌شود و حاضر است برای سیر کردن حرصش هرکاری بکند. به قول امام علی (علیه السلام): «أصلُ السَّرِّهِ الطَّمَعُ»^۲ طمع ریشه سیری‌ناپذیری است؛ زیرا انسان افزون‌خواه از طرفی سیرناپذیر است و از طرف دیگر نمی‌تواند به اشتهايش پاسخ بگوید و ناامید می‌شود و ناامیدی همانا و زندگی بی‌نشاط همانا و ناکامی همانا و خواری همانا؛ مثل آب شوری که هرچه بنوشی باز تشنه‌تر می‌شوی.

طمع انسان‌ها را به یأس می‌کشد و بدین ترتیب آن‌ها مشتری کالاهای مصرفی می‌شوند. این حرف من نیست، الله اکبر از این روایت، روایتی که انسان حس می‌کند همین امروز و برای دنیای ما صادر شده است.

مولای کلام و امیرالکونین (علیه السلام) در صفات منافقین می‌فرماید: «يَتَوَضَّلُونَ إِلَى الطَّمَعِ بِالْيَأْسِ لِيَقِيمُوا بِهِ أَسْوَاقَهُمْ وَ يَنْفِقُوا بِهِ أَغْلَاقَهُمْ»^۳

از صفات منافقین و دشمنان این است که با استفاده از ناامید کردن، به طمع خودشان می‌رسند تا بازارهای خودشان را برپا و کالای خود را به فروش برسانند.

۱. طمع در کتاب کافی (ج ۱، ص ۲۰) جزو جنود عقل معرفی شده ولی حرص جزء جنود جهل است.

۲. ابوالفتح آمدی، غررالحکم، ۳۰۹۴.

۳. فی صفة المنافقین: ... يتوصلون الى الطمع بالياس ليقيموا اسواقهم، و ينفقوا به اغلاقهم... نهج البلاغه خطبه ۱۹۴.

خدای ناکرده نمی‌گوییم که تلاش نداشته باشیم، خیر. منظور من سیری ناپذیری است. همین معنا قالب مدرنیته است؛ مدرنیته‌ای که قالب زندگی‌ش طمع است برای این سیری ناپذیری همه را وابسته به خود کند و منابع دیگران را به غارت ببرد. این نمونه که می‌آورم مثنوی هفتادمن است و ریشه استعمار و استثمار ملت‌هاست، این جریانی شده است برای نسل‌سوزی یک ملت.

یکی از تربیت‌شدگان این نوع زندگی،^۱ برای ارضاء زیاده‌خواهی خود و به دست آوردن منابع به آمریکا و جزیره هائیتی^۲ رفت. با افراد استعمارگرا در ناحیه‌ای که تصور می‌کردند طلا زیاد باشد، دستور دادند هر فرد بالای سیزده سال برایشان طلا جمع کند.

بومیان هائیتی که حاضر نمی‌شدند برای این استعمارگران طماع اسپانیایی طلا بیاورند، کشته می‌شدند. یک مأموریت غیرممکن بردوش بومیان هائیتی گذاشته شده بود. تنها طلای آن منطقه، تکه‌های خاک طلای رودخانه‌ها بود. آن‌ها هم چاره‌ای جز فرار پیدا نداشتند. اسپانیایی‌ها با سگ دنبالشان می‌گشتند و آن‌ها را می‌کشتند، زندانیان را اعدام می‌کردند و یا می‌سوزاندند.

آراواک‌ها^۳ که در برابر سلاح، شمشیر، نیزه و اسب سربازان اسپانیایی تاب مقاومت نداشتند به کمک سم اقدام به خودکشی دسته‌جمعی کردند. دقت کنید که طمع چه می‌کند و اثرش چیست!

نوشته شده است که در آغاز جست‌وجوی طلا توسط اسپانیایی‌ها ۲۵۰ هزار سرخپوست در هائیتی زندگی می‌کردند؛ ولی بعد از دو سال بر اثر قتل یا خودکشی، حدود ۱۲۰ هزار تن از آن‌ها جان باختند.

۱. کریستف کلمب.

۲. هائیتی با نام رسمی جمهوری هائیتی. کشوری است در جزیره هیسپانیولا در دریای کارائیب. پایتخت آن پورتو پرنس است. جمعیت این کشور ۱۱/۳ میلیون نفر و زبان‌های رسمی آن فرانسوی و کریؤل هائیتی است. واحد پول آن گورد است. هائیتی از شرق با جمهوری دومینیک هم‌مرز است.

۳. آراواک یا آراهواکو دسته‌ای از سرخ‌پوستان بودند که نخستین بار اسپانیاییان در سده پانزدهم میلادی با آنان روبه‌رو شدند.

وقتی به صورت کامل چهره این استعمارگران روشن شد، طلایی باقی نمانده بود و بومیان به بردگان املاک بزرگ اسپانیایی‌ها مبدل شده بودند. در این مرحله نیز به علت کار زیاد و سوءرفتار اربابان، هزاران تن جان خود را از دست دادند. با آغاز سال ۱۵۵۰ میلادی تنها ۵۰۰ سرخپوست بومی در جزیره باقی مانده بود. یک قرن بعد، دیگر بشری از نژاد آراواک بر روی آن سرزمین نفس نمی‌کشید.^۱ چطور به علت طمع یک نسل را سوزاندند. بله! طمع اگر تفکر و سبک زندگی شود چنین اثراتی دارد. فرد حاضر است برای رسیدن به طمع خود این کارها را بکند. در کربلا هم اشخاص به علت حرص امامشان را یاری نکردند.



اگر ما هم مدرنیته را با این مؤلفه قبول کنیم و طمع هم سبک زندگی ما بشود خدای ناکرده کسانی می‌شویم که سخت‌ترین جنایت را بر امام علیه السلام راندند. نمی‌دانم «جدل بن سلیم کلبی» را می‌شناسید یا نه؟ کارش را شنیده‌اید ولی از این منظر شنیدن دوباره‌اش قابل تأمل است.

در کتاب «مثیر الاحزان»^۲ اثر معروف «ابن نمای حلی» استاد علامه حلی، آمده است: «لَمَّا قُتِلَ [الْحُسَيْنُ] علیه السلام مَا لَ النَّاسُ إِلَى سَلْبِهِ يَنْهَوْنَهُ» هنگامی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، مردم، سرگرم تاراج وسایل امام علیه السلام شدند. دقت کنید که طمع چه می‌کند! بیانش برای من سنگین است «وَأَخَذَ خَاتَمَهُ بِهِ جَدَلُ بْنُ سُلَيْمٍ الْكَلْبِيِّ، وَقَطَعَ إِبْصِعَهُ»^۳ و به جدل بن سلیم کلبی^۳ انگشتر ایشان را بردند. جدل [برای این کار] انگشت امام علیه السلام را قطع کرد.

۱. زین، هاروارد، رویای آمریکایی، ص ۲۲.

۲. مِثْرُ الْأُحْزَانِ وَ مِثْرُ سَبْلِ الْأَشْجَانِ (برانگیزاننده غم‌ها و چراغ راه مصیبت‌ها).

۳. مِثْرُ الْأُحْزَانِ به نقل از دانشنامه امام حسین علیه السلام ج ۲، ص ۲۹۸.

چقدر افزون خواهی!

ای تن خسته به گودال، زپا افتاده تنت اینجاست سرت پس به کجا افتاده
از چه انگشتر و انگشت تو پیدا نشود ساریبان نیست ولی دشنه به جا افتاده
فیلمی که از مختار پخش شد گنجایش نشان دادن عاقبت مرگش را نداشت.
سرگذشت این شخص به جایی رسید که «أَخَذَهُ الْمُخْتَارُ، فَقَطَعَ يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ، وَتَرَكَهُ يَتَشَحَّطُ
فِي دَمِهِ حَتَّى هَلَكَ»^۱ مختار او را دستگیر کرد و دست و پاهایش را برید و او را وانهاد تا
در خونش بغلتد و هلاک شود.

قربان تان بروم مولا که در کلام ما را یاری می‌کنید. حضرت در یک روایت
بیدار کننده می‌فرماید: «لَا أَذَلُّ مِنْ طَامِعٍ»^۲ ذلیل تر از طمع کار، وجود ندارد. ذلیل تر از
اینکه آخر و عاقبت مثل جدل شود.



چه کنیم از این مدرنیته که همه زندگی ما را گرفته و ما را طمع کار و به تبع ناامید
کرده است، به سلامت عبور کنیم؟

چه کنیم تا طمع کار و سیاه‌بخت نشویم. راهکاری که شاهراه است، چیست؟
امشب راهکاری را بیان می‌کنیم که نه تنها فقر را برطرف می‌کند بلکه پادشاهی را
به انسان می‌دهد؛ راهکاری که موجب گوارا شدن زندگی و حیات طیبه و نشانه
انسان‌های باتقواست، راهکاری که موجب سعادت و عزت ابدی است، راهکاری
که باعث می‌شود ما از طمع انتقام بگیریم.
چه راهکاری؟

۱. ابن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۳۰.

۲. ابوالفتح آمدی، غررالحکم، ۱۰۵۹۳.

راهکاری که عطیه الهی است و عفاف و حیا را به جامعه می‌دهد. این آثار برای این راهکار، همه برگرفته از گوشه‌ای از روایات اهل بیت علیهم‌السلام است. آن راهکار چیست؟

امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: «انتقم من حرصک»^۱ از حرص خودت انتقام بگیر! «بالقنوع كما تنتقم من عدوك بالقصاص» با قناعت از حرص و طمعت انتقام بگیر همان‌طور که انسان دشمنش را قصاص می‌کند.

گویا حرص دشمنی است که با حمله‌ور شدن به سرزمین جان انسان، انسانیت را غارت می‌کند و مرزهای فضیلت را درهم می‌شکند. امام علیه‌السلام می‌فرماید که با سپر قناعت در مقابل این دشمن ایستادگی کن!

«قناعت» راهکاری است که ما را از دل طمع به اوج بی‌نیازی می‌رساند و موجب حیات طیبه می‌شود. از امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرسیدند که آقا جان! منظور از حیات طیبه در قرآن چیست؟ ایشان فرمودند: «قناعت! القنَاعَةُ مَا لَا يَنْقُدُ»^۲ قناعت مالی تمام‌نشده است.

قناعت به این معناست که انسان در امور زندگی به قدر احتیاج و کفافش بسنده کند و مشغول تجملات زندگی نشود؛ فلذا خوش به حال کسی که با ریختن یک برنامه برای خود، همه آثار قناعت را برای خودش جلب کند. زن و مرد فرقی ندارد، برنامه بریزد که وقتی به خرید برای اهل منزل می‌رود یا می‌خواهد چیزی تهیه کند نگاه کند چقدر آن نیاز است و چقدر تجملات، چقدر آن کافی است و چه مقدار اسراف، آن وقت به اندازه نیاز خرید کند؛ اما برای عبور از طمع تمدنی هم بیاید کاری کنیم! بیایید در تبیین ماهیت تمدنی طمع، قناعت و بخل نکنیم و مرد جهاد تبیین قناعت باشیم و دیگران را از تجملاتی زندگی کردن نهی کنیم و افشاکننده ماهیت ناامیدکنندگی طمع باشیم.

۱. همان، ص ۱۳۶.

۲. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۸۹.

برادر شهید محمود ایزدی^۱ که مسئول طرح و برنامه تیپ امام رضا (علیه السلام) بود می‌گوید آقا محمود به شدت اهل قناعت بود.

یک روز جعبه سیبی را از باغ جمع کردم و به منزل محمود بردم، ایشان گفت: برادر! برای چه این قدر سیب آورده‌ای؟ نگاه کن ما سیب داریم، گفتم حالا که آورده‌ایم شما استفاده کنید.

ایشان گفت اشکالی ندارد، آن را گرفت و به سپاه برای بسیجی‌ها برد، وقتی به خانه آمد گفت از این به بعد هر موقع سفارش کردم برایمان سیب بیاور چون ما به میزان نیاز برای خانه اقلام تهیه می‌کنیم و اگر خواستی بیاوری بین نیازمندان تقسیم کن.

و چه زیبا این شهید عزیز هم قناعت داشت و هم نهی از اسراف کرد.



عرضه بداریم یا اباعبدالله (علیه السلام)! امشب، شب شما و رقیه سه‌ساله شماست. بگویم آقا! اگر یک نگاه و روزنه‌ی امیدی از شما به ما برسد، بس است که ما را با امید به شما متحول خالص کند.

خودمان را اسیر سبک زندگی‌ای که گفتیم، نکنیم. دست به دامن کوچک‌ترین امیدوار کربلا شویم که ظاهراً کوچک بود ولی الان امید حاجتمندان بسیاری است. سبک زندگی دینی است که چنین دختری تربیت می‌کند.

خدا رحمت کنه عالم عزادار اهل بیت (علیهم السلام) شیخ عباس قمی^۲ را که می‌فرماید: حضرت رقیه (علیها السلام) به یاد پدر، سجاده امام (علیه السلام) را پهن می‌کرد و بر روی آن نماز

۱. اطلاعات دریافتی از کنگره سرداران و ۲۳۰۰۰ شهید استان‌های خراسان.

۲. شیخ عباس قمی، منتهی‌الأمال، ج ۱، ص ۴۶۲، به نقل از مقاله سرگذشت حضرت رقیه در کربلا و چگونگی شهادت ایشان. زهرا زحمتکش، پژوهشنامه معارف حسینی.

می‌خواند. ظهر عاشورا نیز طبق عادت، سجاده پدر را پهن کرد و به انتظار نشست؛ ولی بعد از مدتی، ناگهان دید شمر وارد خیمه شد.
 رقیه علیها السلام به او گفت: آیا پدرم را ندیدی؟
 شمر به غلام خود گفت: این دختر را بزن!
 غلام به این دستور عمل نکرد.

(هرجا دختر کوچک شیرین‌زبانی کند، کسی ندیده است این‌طور پاسخش را بدهند، بمیرم!) شمر خود پیش آمد و چنان سیلی به‌صورت آن نازدانه زد که عرش خداوند به لرزه درآمد.

در خرابه زبان حال رقیه علیها السلام هنگامی که سر پدر را دید، چنین است:
 بیا بشنو پدر جان صحبت‌م را غم تو برده از کف طاقت‌م را
 دو چشم خویش را یک لحظه وا کن بین سیلی چه کرده صورت‌م را^۱
 شما طاقت ندارید اگر دختر کوچک و چندساله دارید، ببینید صورتش کبود باشد. نمی‌دانم سنت صورت کبود را بگوییم یا کاری که به‌خاطر طمع با امام علیه السلام کردند!

شما شاهد باشید این را گفتم که اگر دچار طمع شوید چه می‌کنید! برای طمع چه کردند؟ «وَأَخَذَ قَمِيصَةَ إِسْحَاقَ بْنِ حُويَّةَ، فَصَارَ أَبْرَصَ. وَرُوي أَنَّهُ وُجِدَ فِي الْقَمِيصِ مِئَةٌ وَبِضْعَ عَشْرَ مَا بَيْنَ رَمِيَةٍ وَطَعْنَةٍ وَصَرِيَةٍ» و اسحاق بن حوییه، پیراهن امام علیه السلام را برد و پیسی گرفت. روایت شده است که در پیراهن ایشان، بیش از صدوده جای اصابت تیر و نیزه و شمشیر یافتند.

قال الصَّادِقُ علیه السلام: «وُجِدَ بِهِ ثَلَاثٌ وَثَلَاثُونَ طَعْنَةً وَأَرْبَعٌ وَثَلَاثُونَ صَرِيَةً^۲ وَأَخَذَ دِرْعَهُ التَّبْرَاءَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ» به فرموده امام صادق علیه السلام سی‌وسه جای نیزه و سی‌وچهار جای ضربه شمشیر یافتند. عمر بن سعد، زره امام علیه السلام را - که اندازه بدن ایشان بود - و جدل بن سلیم کلبی، انگشتر ایشان را بردند.

۱. سید هاشم وفایی.

۲. ابن‌نما حلی، مثيرالاحزان به نقل از دانشنامه امام حسین علیه السلام ج ۲، ص ۷۲۸.

جلسه چهارم:
«حر» الگوی امیدواری در وقت
اضافه

جلسه چهارم: «حر» الگوی امیدواری در وقت اضافه موضوع: حسن ظن به خدا موجب امیدواری

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَصِفُهُ نَعْتُ الْوَاصِفِينَ وَلَا يَجَاوِزُهُ رَجَاءُ الرَّاجِينَ وَلَا يَضِعُ لَدَيْهِ أَجْرُ
الْمُحْسِنِينَ^۱ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.



حکایت تکان‌دهنده‌ای از جنایت هولناک یکی از کارگزاران هارون‌الرشید در کتب معتبر روایی ما شیعیان نقل شده است که بسیار عجیب و درس‌آموز است. این حکایت در کتاب گران‌سنگ و ارزشمند عیون اخبارالرضا^(ع) تألیف عالم کم‌نظیر و بزرگ تاریخ تشیع، مرحوم شیخ صدوق نقل شده است و از جهت سند هیچ خدشه‌ای به آن وارد نیست.^۲

عزیزان! می‌دانید که نام شیخ صدوق، «صدوق» نیست! نام ایشان محمد ابن بابویه است؛ اما به جهت اینکه در نقل روایات و حکایات از اهل بیت^(ع) بسیار دقت و ظرافت و حساسیت به خرج می‌داد، علما و بزرگان معاصر ایشان لقب صدوق به ایشان دادند؛ یعنی بسیار راست‌گو.

۱. اقباس از دعای ۳۱ صحیفه سجادیه.

۲. شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا^(ع)، ج ۱، ص ۱۰۹ - ۱۱۱، تهران، نشر جهان، چاپ اول، ۱۳۷۸ ق.

عبدالله بزاز نیشابوری می‌گوید:^۱ «حمید بن قحطبه (والی و سردار معروف خراسان در زمان هارون الرشید و مأمون) را دیدم که در روز ماه رمضان سفره پهن کرده بود و داشت غذا می‌خورد!» (در ماه رمضان و روزه‌خواری؟!)

گفتم: عذری داری یا امیر؟ گریه کرد و گفت: نه عذری ندارم! (این گریه تعجب‌آمیز است! کسی که روزه‌خواری می‌کند گریه می‌کند!)

سپس ادامه داد: شبی هارون الرشید مرا احضار کرد، درحالی‌که شمعی روشن کنارش و شمشیر برهنه و سبزرنگی جلوی او بود، پرسید: ارادت تو نسبت به من در چه حد است؟

گفتم: در حدی که حاضرم جانم و مالم را فدای شما کنم. سپس مرا مرخص کرد.

طولی نکشید دوباره مرا احضار کرد و همان پرسش را تکرار کرد.

گفتم: در حدی که حاضرم جان و مال و اهل و اولادم را فدای شما کنم. سپس مرا مرخص کرد. آن شب دوباره برای سومین بار احضارم کرد.

خدایا! امشب هارون از جان من چه می‌خواهد؟ مثل اینکه دست‌بردار نیست!

دوباره برای سومین بار همان سؤال را تکرار کرد، گفتم: در حدی که حاضرم جانم و مالم و اهل و اولاد و دینم را فدایتان کنم!

گویا منتظر شنیدن همین اعتراف بود که اعتراف کنم حاضرم دینم را فدای خواسته‌های او کنم. لبخندی زد و گفت: این شمشیر را بردار و هرکس را که این خادم به تو نشان داد، باید بکشی.

خادم مرا به خانه‌ای برد که وسط آن چاهی بود و دور آن سه اتاق قفل‌زده. درب اتاق اولی را گشودم، دیدم بیست نفر از سادات نورانی علوی به زنجیر کشیده شده‌اند. خادم یکی‌یکی آن‌ها را کنار چاه می‌آورد و من گردن می‌زدم. درب اتاق دوم را گشودم، بیست سید نورانی هم داخل آن اتاق بودند و همه را گردن زدم.

۱. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۷۷؛ عیون اخبارالرضا، ج ۱، ص ۱۰۸؛ کیفر گناه، دفتر نشر فرهنگ اسلامی،

سپس وارد اتاق سوم شدیم. آنجا هم بیست سید علوی بودند و من همه را گردن زدم.

آخرین نفر پیرمردی نورانی بود که به من گفت: فردای قیامت جواب پیامبر ﷺ جدّ ما را چه خواهی داد؟ با اینکه بدنم لرزید، ولی او را نیز سر بردم. حال با این وضع، روزه و نماز چه نفعی به حال من دارد؟ من یقین دارم که مخلّد در آتشم و خدا مرا نمی‌بخشد!

به نظر شما چنین کسی که در یک شب شصت امامزاده نورانی بی‌گناه را سر بریده است، امامزادگانی که با یکی دو واسطه نسل آن‌ها به امام معصوم ﷺ می‌رسید، اگر توبه کند توبه‌اش پذیرفته می‌شود؟

خدا را شکر، ناقل این داستان این را از محضر امام رضا ﷺ پرسیده است و امام ﷺ هم پاسخ داده‌اند. ببینیم نظر امام رئوف، امام رضا ﷺ چیست؟



عبدالله بزاز می‌گوید: وقتی داستان حمید را برای علی بن موسی الرضا ﷺ نقل کردم، حضرت فرمود: «وای بر او، به خدا قسم... [خیلی عجیب است که امام معصوم ﷺ قسم می‌خورد، آن‌هم بالاترین قسم، قسم به لفظ جلاله الله! با اینکه اهل بیت عصمت و طهارت ﷺ به ندرت قسم یاد می‌کردند و به شیعیان هم توصیه کرده‌اند جز در موارد ضرورت قسم نخورند.»

خداوند متعال نیز در قرآن کریم صراحتاً انسان‌ها را از قسم خوردن غیر ضروری نهی کرده است. «وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِّإِيمَانِكُمْ» (و مراجع بزرگوار تقلید با عنایت به این آیه شریفه و روایاتی که از قسم خوردن نهی می‌کند فتوا به کراهت قسم خوردن داده‌اند جز در موارد ضرورت و ما یقین داریم که امام معصوم ﷺ کار مکروه

و حتی ترک اولی انجام نمی‌دهد. دقت کنید این مسئله چقدر مهم است که امام معصوم علیه السلام را مجاب می‌کند به خاطر آن، قسم به لفظ جلاله الله یاد کند. [والله قسم! گناه یأس و ناامیدی که حمید از رحمت الهی داشت، از قتل آن شصت امامزاده بی‌گناه بیش‌تر است! «والله لکنوط صاحبه اشد من القتل» البته امام علیه السلام در مقام بیان این مطلب نیست که قاتل ده‌ها انسان بی‌گناه بخشیده می‌شود یا نه! بلکه این روایت نورانی و صدها آیه قرآن و روایاتی از این سنخ می‌خواهد درس مهمی به بندگان بیاموزد و آن اینکه بزرگ‌تر از هر گناهی، ناامیدی به علت ارتکاب آن گناه است و گناه بنده گنهکار هرچه هم زیاد باشد نباید یک‌ذره از رحمت، عفو و بخشش خداوند متعال ناامید باشد؛ یعنی باید به خداوند و بخشش او حسن‌ظن داشته باشد.

حسن ظن به چه معناست؟

حسن ظن به معنای خوش‌بینی و گمان نیک داشتن نسبت به دیگران است. در مقابل، سوءظن به معنای بدبینی و بدگمانی به دیگران است و به تعبیری به همه چیز با عینک بدبینی نگاه کردن، به طوری که گفتار و کردار دیگران را در اکثر موارد حمل بر جهت منفی کردن باشد. مثلاً اگر کسی به او ابراز محبت کند، با خود می‌گوید حتماً این شخص در صدد سودجویی و سوءاستفاده از من است! به طور کلی افراد در ارتباط با یکدیگر چهار دیدگاه دارند که بعضی دیدگاه‌ها درست و برخی هم اشتباه و انحراف است.

دیدگاه اول: کارش بدِ خودش هم بد؛ یعنی هم افراد را و هم کارشان را بد دانستن. بدترین برخورد با شیعه اهل گناه همین است که وقتی گناهی از او دیدیم این‌طور قضاوت کنیم که باطن او هم خبیث است! و این دیدگاه کاملاً مخالف دیدگاه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است.

بینید امام کاظم علیه السلام چقدر زیبا و دقیق شیعیان را تعلیم می‌دهد که طرز برخوردتان با شیعیان گنهکار چگونه باشد. روایت در چند جای بحارالانوار از جمله جلد ۶۵ ص ۱۴۷ نیز به صورت زیر آمده است:

شخصی از محضر امام علیه السلام سؤال کرد که آقا جان! بعضی از شیعیان شما گناهان متعدد مرتکب می‌شوند، مثلاً شراب می‌خورند. آیا اجازه داریم از آن‌ها تبری بجوییم؟

پاسخ امام علیه السلام چقدر زیباست! فرمودند: «تَبَرَّوْا مِنْ فِعْلِهِ وَ لَا تَبَرَّوْا مِنْهُ»^۱ از عمل زشت او تبری بجوید؛ ولی از خود او تبری نجوید! «أَجْبُوهُ وَ أُغْضُوا عَمَلَهُ» با اینکه گنهکار است، عمل زشت مرتکب شده است، اما او را دوست داشته باشید و فقط از عمل بد او بدتان بیاید؛ یعنی بگویند چقدر آدم خوبی است؛ چون حب اهل بیت علیهم السلام در دل اوست، ولی عمل او عمل زشتی است.

ادامه روایت هم خیلی زیباست. این آقا دوباره پرسید: «فَيَسْعُنَا أَنْ نَقُولَ فَاسِقٌ فَاجِرٌ؟» آقا جان! چشم! ما فهمیدیم و نباید از او دوری کنیم و بگوییم آدم بدی است؛ اما می‌توانیم به او بگوییم فاسق فاجر؟ امام فرمودند: «نه به او فاسق نگویند! أَبَى اللَّهُ أَنْ يَكُونَ وَ لَيْتَنَا فَاسِقًا فَاجِرًا وَ إِنِّ عَمَلٌ مَا عَمِلَ؛ محب ما فاسق و فاجر نیست، هر چند ممکن است گناهی هم از او سر بزند! وَ لَكُنْكُمْ تَقُولُونَ فَاسِقٌ فَاجِرٌ الْعَمَلِ؛ به او بگویند عملش عمل فسق و گناه است. مُؤْمِنُ النَّفْسِ حَبِيبُ الْفِعْلِ؛ خودش مؤمن است اما فعل او زشت است. طَيِّبُ الرُّوحِ وَ التَّبَدَّنِ؛ اما روح و بدن او طیب و طاهر و پاکیزه است.»^۲

۱. الأصول الستة عشر من الأصول الأولية (ط - دارالشبستری)، ج ۱، ص ۵۱.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۱۴۷.

کتاب زید الثمینی، قال: فُلْتُ لِأبي الحسن موسى عليه السلام [الرجل من موالیکم يكون غارفاً يشرب الخمر و يرتكب الموبق من الذنوب تبرأ منه فقال تبرأوا من فعله و لا تبرأوا منه أجبوه و اغضوا عمله فُلْتُ فیسعنا أن نقول فاسق فاجر فقال لا الفاسق الفاجر الكافر الجاحد لنا الثائب لأوليائنا أبي الله أن يكون و لیتنا فاسقاً فاجراً و إن عمل ما عمل و لکنکم تقولون فاسق الفاجر العمل مؤمن النفس حبيب الفعل طيب الروح و البدن و الله ما يخرج و لیتنا من الدنيا إلا و الله و رسوله و نحن عنه راضون بخشره الله على ما فيه من الذنوب مبيهاً وجهه مشهوره عورته روعته لا خوف عليه و لا حزن و ذلك أنه لا يخرج من الدنيا حتى يرضى من الذنوب إما بمصيبة في مال أو نفس أو ولد أو مرض و أدل ما يرضى به و لیتنا أن يریه الله رؤیا مهولة فيضج حزیناً لما رأى فيكون ذلك كرامة له أو خوف يرد عليه من أهل ذلّة الباطل أو يمدد عليه عند الموت فيلقى الله طاهراً من الذنوب آمناً روعته بمحمد عليه السلام و أمير المؤمنين عليه السلام ثم يكون اماماً أحد الأئمة زخمة الله

مؤمن اهل گناه، مثل الماسی است که در لجن افتاده باشد؛ هرچند کثیف شده است اما از ارزش این الماس کاسته نمی‌شود و با یک شست‌وشوی مختصر تمام کثافت‌ها برطرف می‌شود.

درس مهم این روایت نورانی این است که اگر در کوچه و بازار دختر کم‌حجابی دیدیم یا پسر به‌ظاهر بدلباسی را دیدیم با ترشروی با آن‌ها برخورد نکنیم. این جوانان مثل الماسی هستند که ظاهرش مقداری غبارآلود شده است که با یک فوت پاک می‌شود. با برخورد چکشی این الماس حساس می‌شکند.

البته معنای فرمایش امام علیه السلام این نیست که شیعه هرچه گناه کند اشکال ندارد! شیعه ممکن است گناه کند؛ اما گناه را دوست ندارد. اصلاً علامت شیعه همین است که از گناه خوشش نمی‌آید.

این فرمایش امام علیه السلام در جایی است که یقین داریم شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام کار زشت مرتکب شده است؛ با این وجود حق نداریم بگوییم او آدم بدی است. پس به‌طریق اولی درجایی که فقط احتمال می‌دهیم کار زشتی مرتکب شده است نباید بگوییم شیعه امام علیه السلام آدم بدی است.

دیدگاه دوم؛ کارش بد، خودش خوب؛ یعنی افراد را خوب دانستن ولی فعل آن‌ها را تقبیح کردن؛ این دیدگاه صحیح است ولی در صورتی که یقین به حرمت داشته باشیم؛ اما اگر صرفاً احتمال بدهیم که شیعه و محب امام علیه السلام کار حرام مرتکب شده است نباید قضاوت کنیم و باید توجیه کنیم؛ به‌عبارت‌دیگر به مؤمن حسن‌ظن داشته باشیم.

دیدگاه سوم؛ کارش خوب، خودش بد؛ یعنی افراد را تقبیح کردن ولی فعل آن‌ها را خوب دانستن (قبیح فاعلی و حسن فعلی). این مورد درباره شیعیان صادق نیست؛ اما درباره کافری که کار خوب انجام می‌دهد صادق است. خمیرمایه او خبیث است

چون منکر ولایت است؛ اما فعل او صحیح است چون مثلاً کارش را خوب انجام می‌دهد.

دیدگاه چهارم: کارش خوب، خودش هم خوب؛ یعنی هم افراد را و هم فعلشان را خوب دانستن (حسن فاعلی و حسن فعلی). مقصود از داشتن حسن‌ظن، همین قسم چهارم است؛ البته این بدین معنا نیست که در تصمیم‌گیری‌های مهم مثل دختر شوهر دادن و به دیگران قرض دادن تحقیق نکنیم و سادگی به خرج دهیم).

انواع حسن‌ظن

آیا فقط نسبت به مؤمنین باید حسن‌ظن داشته باشیم یا به افراد دیگری هم می‌توان حسن‌ظن داشت؟ پرسش بسیار به‌جایی است؛ البته پاسخش هم ساده است.

حسن‌ظن از جهت فرد مورد ظن به چهار دسته «نسبت به خود، نسبت به مردم، نسبت به خدا، و نسبت به فرستادگان الهی» تقسیم می‌شود؛

(۱) حسن‌ظن نسبت به خود

اما نخستین مورد، حسن‌ظن داشتن نسبت به خود است که اگر به معنی غرور و خودبرتربینی باشد از صفات زشت اخلاقی به شمار می‌رود.

انسان مؤمن باید بهترین عمل را انجام دهد؛ اما هیچ‌وقت عمل خود را بهترین نداند و به خود سوءظن داشته باشد تا خدای ناکرده دچار عجب و تکبر نشود. اگر معلم است، بهترین معلم باشد، اگر تولیدکننده است، باکیفیت‌ترین جنس را تولید کند، اگر محصل است، درس‌هایش را خیلی خوب و عالی بخواند و سعی کند از همه بهتر باشد؛ اما هیچ‌وقت خودش را بهترین نداند؛ البته حسن‌ظن به خود، اگر به معنی عزت‌نفس داشتن باشد بسیار خوب و پسندیده است چون باعث امید به این می‌شود که انسان خودش را دست‌کم نگیرد و کارهای بزرگ انجام دهد.

۲) حسن ظن نسبت به مردم

مورد دوم، حسن ظن نسبت به مردم است:

روایتی جالب که به ما مفهوم و اهمیت زیاد حسن ظن نسبت به دیگران و سوءظن نسبت به خود را می‌رساند تقدیمتان می‌کنم که فوق‌العاده زیبا و درس‌آموز است:

خداوند متعال به حضرت موسی علیه السلام فرمود: «به بنی اسرائیل بگو بهترین فردشان را انتخاب کنند.» آن‌ها هم هزار نفر را انتخاب کردند. دوباره وحی شد «از میان ایشان بهترین کیست؟» ده نفر را برگزیدند. دوباره وحی شد «بهترین این ده نفر کیست؟» یک نفر را انتخاب کردند.

خطاب شد به شخصی که بهترین شما است بگویید تا بدترین شخص بنی اسرائیل را معرفی کند. ایشان چهل روز مهلت خواست و در این چهل روز سابقه تمام افراد و اشخاص را بررسی کرد و سرانجام روز چهارم، شخصی را پیدا کرد که به انواع فسق و فجور و کارهای زشت شهرت داشت.

خواست او را به‌عنوان بدترین شخص بررسی کند، با خود اندیشید که نمی‌توان تنها به‌ظاهر حکم کرد. شاید او بهتر از برخی دیگر باشد، شاید بعدها به مقاماتی برسد و شاید...

با خود گفت: «چون هرچه کنم به ظن و گمانم باشد؛ بنابراین این گمان را به خویش ببرم، بهتر باشد.» سرانجام نزد حضرت موسی علیه السلام رفت و گفت: «هرچه گشتم بدتر از خود نیافتم. در این هنگام به حضرت موسی علیه السلام وحی شد که قطعاً این شخص بهترین بنده من است.»^۱

۳) حسن ظن نسبت به خدا

اما سومین مورد که بحث فوق‌العاده مهم و کاربردی است را با یک داستان روایی جذاب و آموزنده که نشانی دقیق زیباترین و شیرین‌ترین نوع حسن ظن -

که خنکای وجود انسان و امیدبخش‌ترین آن است - را بیان می‌کنم؛ جریان تشریف شقیق بلخی^۱ از عرفای قرن دوم هجری به مکه. شقیق می‌گوید:

«در سال ۱۴۹ هجری برای شرکت در مراسم حج به سوی مکه حرکت کردم. وقتی به منزلگاه قادسیه رسیدیم چشمم در میان جمعیت به چهره زیبای جوانی افتاد که لاغراندام و گندم‌گون بود و روی لباسش، جامه مویین پوشیده بود و به‌تنهایی در مکانی نشسته بود.»

با خود گفتم: «این جوان باید از صوفیان باشد و می‌خواهد سربار مردم شود. سوگند به خدا نزدش می‌روم و سرزنش می‌کنم.»

نزدیکش رفتم، متوجه شد و فرمود: «ای شقیق! اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم؛^۲ از بسیاری گمان‌ها بپرهیزید چراکه بعضی از گمان‌ها گناه است.» سپس مرا به خودم وا گذاشت و رفت.

با خود گفتم: «حادثه عظیم و عجیبی دیدم، این جوان از نیت پوشیده من خبر داد و نام مرا به زبان آورد، حتماً او عبد صالح و ممتاز خداست، به دنبالش می‌روم و از او می‌خواهم که مرا حلال کند.»

به دنبالش رفتم، او را گم کردم و دیگر ندیدم تا اینکه در منزلگاه «واقصه» او را در حال نماز دیدم. بندهای بدنش در نماز می‌لرزید و اشک از چشمانش سرازیر بود. با خود گفتم: «پیدایش کردم، اکنون نزدش می‌روم و از او می‌خواهم مرا حلال کند، نزدیکش رفتم، پس از نماز به من متوجه شد» و فرمود: «ای شقیق! ان لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی؛^۳ من هر که را توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و سپس هدایت شود، می‌آمرزم.»

سپس مرا به خودم واگذازد و رفت. با خود گفتم این جوان از ابدال و نمونه‌های بی‌نظیر است؛ زیرا دوباره از نیت پوشیده من خبر داد. به مسیر خود ادامه دادیم تا

۱. جمعی از نویسندگان، دانشنامه امام کاظم (علیه السلام)، ج ۱، ص ۱۸۲.

۲. حجرات، ۱۲.

۳. طه، ۸۲.

در منزلگاه زباله آن جوان را دیدم، کنار چاهی ایستاده و در دستش کوزه پوستی است و می‌خواهد از چاه آب بیرون آورد و بنوشد. ناگاه آن کوزه از دستش رها شد و در میان چاه افتاد. دیدم به‌سوی آسمان نگریست و چنین با خدا مناجات کرد: «انت ربی اذا ظمئت الی الماء و قوتی اذا اردت الطعاما» تو ای خدا! هنگام تشنگی، پروردگارم هستی و هنگام گرسنگی نیز تو هستی که غذایم را می‌رسانی. «اللهم سیدی! مالی غیرها فلا تعدمنیها» ای خدای من و سرور من! غیر از این ظرف را ندارم، آن را به من بازگردان.

سوگند به خدا دیدم که ناگاه آب چاه بالا آمد، آن جوان دستش را دراز کرد و کوزه را از سر آب گرفت و آن را پر از آب کرد و با آن آب وضو گرفت و چهار رکعت نماز خواند.

سپس به تل ریگی متوجه شد و مقداری ریگ برداشت و در میان آن ظرف ریخت و آن را حرکت داد و آشامید، نزدش رفته و سلام کردم، پاسخ سلام مرا داد.

گفتم: «از زیادی آن نعمتی که خدا به تو داده به من نیز غذا بده. فرمود: ای شقیق! همواره نعمت خدا، به‌طور آشکار و نهان به ما می‌رسد، به خدای خود حسن‌ظن داشته باش.»

سپس ظرف را به من داد، از آب آن نوشیدم، ناگاه آن را فالوده بسیار شیرین یافتم، سوگند به خدا هرگز نوشابه‌ای لذیذتر و خوش‌بوتر از آن را نیاشامیده بودم، سیراب و سیر شدم به‌طوری که چند روز اشتهای غذا و آب نداشتم.

شقیق چنین ادامه می‌دهد: دیگر آن جوان را ندیدم تا اینکه نیمه‌های شب او را در کنار آبگاه در مکه در حال نماز دیدم که با راز و نیاز و زمزمه و گریه مخصوصی نماز می‌خواند، تا صبح همچنان مشغول عبادت بود. پس از نماز صبح، کنار کعبه رفت و هفت بار طواف کرد و از آنجا بیرون رفت.

به دنبالش رفتیم، ناگاه غلامان و جمعیتی را برگرد او دیدیم. برخلاف آنچه قبلاً او را تنها می‌دیدیم، جمعیتی در اطرافش بودند و بر او سلام می‌کردند. از بعضی کسان که نزدیکش بودند پرسیدم این جوان کیست؟ گفتند: «این جوان موسی بن جعفر علیه السلام است.» گفتم: «از بروز عجایب و شگفتی‌ها در زندگی هر کسی در شگفتم مگر از بروز آن عجایب در وجود این آقا.»

چقدر زیباست انسان در زندگی ملجأ و پناهش خدا باشد و به کسی حسن ظن داشته باشد که هیچ رحمتی را بر بندگانش دریغ نمی‌کند.

۴) حسن ظن نسبت به فرستادگان الهی

اما چهارمین و آخرین قسم حسن ظن، حسن ظن نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام است.

از شگفتی‌های عالم این است که همین ناامیدی که اعظم بلاهاست و موجب اکبرالکبائر^۱ است؛ یعنی از بزرگ‌ترین گناهان کبیره است اما انسان با حسن ظن به خدا و اهل بیت علیهم السلام نه‌تنها می‌تواند اژدهای هفت‌سر ناامیدی را به زانو درآورد؛ بلکه می‌تواند قله امید را هم فتح کند.

حضرت حر علیه السلام تمام وجودش حسن ظن بود و هر چهار دسته حسن ظن را شامل می‌شد. همین ویژگی مهم، فرق اساسی حر با بسیاری از فرماندهان و سربازان و جیره‌خوران عبیدالله ابن زیاد بود.

اگر حر رحمت و لطف و بخشش بی‌کران ابی‌عبدالله علیه السلام را باور نداشت، هرگز جرئت پیدا نمی‌کرد از امام علیه السلام درخواست بخشش داشته باشد؛ در نتیجه، خلود در جهنم پیدا می‌کرد و هرگز به جایگاهی نمی‌رسید که دو مرتبه در زیارت رجبیه و یک مرتبه در زیارت ناحیه مقدسه به فیض سلام دادن امام زمان علیه السلام به ایشان نائل شود. «السلام علی الحر ابن یزید ریاحی»^۲

۱. علاءالدین علی بن حسام، کنز العمال، ۵۸۴۹.

۲. سید بن طاووس، إقبال الأعمال (ط - القدیمة)، ج ۲، ۷۱۳، معروف به زیارت ناحیه مقدسه.

پرورش احساس

زمانی که سرش در بالین امام علیه السلام قرار گرفت رو به امام مهربان خود عرضه داشت: «زمانی که ابن زیاد مرا به سوی شما فرستاد از قصر بیرون آمدم، ناگهان از پشت سر ندایی شنیدم که می‌گفت: فنودیت من خلفی یا حر ابشر بالخیر! ندایی از پشت سر شنیدم که می‌گفت: «ای حر تو را مژده باد به خیر و فلاح، همین که برگشتم هیچ کس را ندیدم.» پیش خود گفتم: «والله ما هذه بشارت وانا اسیرالی الحسین» به خدا قسم این مژده نیست، من که برای مبارزه با حسین علیه السلام می‌روم و ما احدث نفسی باتباعک. آقا جان! اصلاً فکر نمی‌کردم از تو پیروی کنم.

حر! تو که جلو امامت را گرفتی! تو که اصلاً خودت فکر نمی‌کردی بخواهی برای امامت جان فشانی کنی! چه شد؟ مگر جز این بود که به رحمت امامت، به جودش، به کرمش، به بخشش، به عطوفت و محبتش امید داشتی، حسن ظن به امامت داشتی و خوش به حال تو که امامت به تو گفت: «لقد اصبت خیرا و اجرا!»^۱ چقدر زیباست!

رفتار سازی

پیامبر گرامی اسلام راهی برای پیدا کردن حسن ظن بیان می‌کنند که فوق‌العاده کارگشاست. انسان را به بهترین وجه از ورطه هلاک نجات می‌دهد. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «أَنَّ حَسْنَ الظَّنِّ بِاللَّهِ مِنْ حَسَنِ عِبَادَةِ اللَّهِ»^۲ به واسطه حسن عبادت و رفتار عبادی نیکو، حسن ظن برای انسان حسن ظن به خدا ایجاد می‌شود.

۱. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۵.

۲. ابی الحسین ورام بن ابی فراس بن حمدان المالکی الاثیری، مجموعه ورام، ج ۱۵۲.

یکی از بزرگ‌ترین راهکارها برای حسن عبادت، اهتمام به عبادتی است که معجون دین است؛ مجموعه‌ای است که هم احکام دارد، هم اعتقادات و هم اخلاق، هم ستون دین است و هم نشانه اسلام و ایمان که موجب عبرت دیگران است و آن عبادت، نماز است.

نماز خیلی در اسلام مهم است تا جایی که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «بعد از معرفت خدا عبادتی را بالاتر از آن نمی‌شناسم.»^۱ بیاییم سعی کنیم، اولاً نماز را اول وقت بخوانیم و اگر می‌توانیم سعی کنیم نماز را به جماعت ادا کنیم و سوم اینکه در نماز به چیز غیر از خدا فکر نکنیم.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «فَظِلُّ الْوَقْتِ الْأَوَّلِ عَلَى الْأَخِيرِ كَفَضْلِ الْآخِرَةِ عَلَى الدُّنْيَا» نماز اول وقت نسبت به نماز دیرتر از وقت، مثل فضیلت آخرت نسبت به دنیا است.^۲ کسی که نمازهای روزانه را به جماعت بخواند هر خیری و نیکی را از او گمان ببریم.

نماز ظهر عاشورای سیدالشهدا علیه السلام یکی از جلوه‌های حسن ظن ایشان به خدا و الگوی تمام‌عیار اقامه نماز است. این نماز سه ویژگی دارد: اولاً امام نماز را اول وقت بجا آوردند، در بحبوحه جنگ نماز نیز، نماز را به تأخیر نینداختند. دوم اینکه نماز را به جماعت اقامه کردند و سوم این نماز علنی بود و نماز را در جلو روی همگان اقامه کردند. خوشا به سعادت کسانی که در ظهر عاشورا و همه ایام به مولایشان سیدالشهدا علیه السلام اقتدا می‌کنند.



۱. ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی، ما اعلم شیئا بعد المعرفة افضل من هذه الصلوه الکافی، ج ۳، ص ۲۶۴.

محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۲۲۶.

۲. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۳۵۹.

در کربلا شخصی داریم به نام زهیر بن سلیم ازدی که با پسرش به سپاه دشمن آمد. او تصور می کرد امام یک جایی کوتاه می آید! دید نه مثل این که جدی است؛ بلکه جداً می خواهند امام را بکشند!

این آقا شیعه هم نبود، به پسرش گفت: «پسرم! من یقین دارم کسی که روبه رو ایستاده - و قطعاً می خواهند با او بجنگد - پسر پیغمبر ﷺ است.» شیعه و سنی عقیده دارند کنار حوض کوثر با ایشان دیدار می کنند. می گفت من هر قدر فکر می کنم می بینم اگر مقابل پسر پیغمبر ﷺ بایستم نمی توانم کنار حوض کوثر در چشم ایشان نگاه کنم؛ پایان این است که ما را می کشند! من می روم.

پسر گفت: «تو دیوانه هستی! من نمی آیم. اصلاً شیعه نبود ولی مال دنیا، نفس پرستی، حبّ زنده بودن، آن قدر نداشت که این حرمت را بشکند.» گفت: «بگذار در پایان ما را تکه تکه کنند، می ترسم که بخوایم در چشم پیغمبر ﷺ نگاه کنم.»

ظهر عاشورا پسر او به عمر سعد گفت: «امیر، داشته باش! - برای این که بیش تر بگیرد- تیر را چله کمان گذاشت و به سینه پدرش زد.»^۱
باید بنشینیم کربلا را نگاه کنیم که اگر آنجا بودیم کجا بودیم؟! «یا لیتنی کنت مَعَهُمْ» تصمیم گیری در یک لحظه، کار هر کسی نیست.

امام عسکری فرمود: «السَّلَامُ عَلَى زُهَيْرِ بْنِ سُلَيْمِ الْأَزْدِيِّ» امام معصوم ﷺ به او سلام کرد. امام صادق ﷺ در سلام به یاران امام حسین ﷺ می گوید: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ دِينِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ رَسُولِ اللَّهِ... السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ؛ يَا بَائِي أَنْتُمْ وَ أُمَّي» این حیرت انگیز است؛ یعنی امام صادق ﷺ به زهیر بن سلیم ازدی - که قطعاً تا ۱۵ ساعت قبل از عاشورا شیعه نیست - می گوید: «پدرم فدای تو شود؛ يَا بَائِي أَنْتُمْ وَ أُمَّي»^۲ یعنی در هیچ حالتی نباید ناامید باشد، حتی اگر گذشته او مثل زهیر ابن سلیم باشد؛ البته در صورتی که به امام معصوم ﷺ حسن ظن داشته باشد.

۱. أبوحنیفة أحمد بن داود الدینوری، الاخبار الطوال، ص ۱۲۳.

۲. عبدالله مامقانی، تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۴۳.

اما امشب شب حر و شب شرمساری است.

در کربلا دیده نشده است که امام حسین علیه السلام برای شهیدی مداحی کرده باشد به جز اینجا. در اینجا به بالاسر خود نگاهی کرد دید که در آن طرف می‌تواند به غنیمت دست یابد؛ اما در این طرف، نیزه‌ها به بدنش برخورد می‌کند.

حر با حالت شرم از دنیا رفت. در میان شهدای کربلا بیش از چند تن، این‌گونه نداریم؛ یکی حر با شرم از دنیا رفت و یکی هم قمر بنی‌هاشم علیه السلام سیدالشهدا علیه السلام هم برایش مایه گذاشت بالاسرش زبان گرفت: «لنغم الأحر حربی ریح»^۱ آزادمرد تویی فقط حر بنی ریاحی؛ صبور عند مختلف رماحی؛ نیزه زدند اما صبر کردی. حسین جان! بمیرم برایت، سر تائب را به آغوش گرفتی و برایش خواندی.

ساعاتی گذشت، خودش در قتلگاه ماند؛ ولی کسی بالای سرش نبود. داشت ذکر می‌گفت. سکینه خاتون می‌فرماید: در لَهوفِ جدهام زهرای اطهر علیها السلام را خواب دیدم آنجا شما برای حر خواندی اینجا - حضرت سکینه می‌فرماید - مادرت برایت می‌خواند؛ واذبیحا... وا غربتا... وا حسینا... بی... قتلوک... قدرت تو را نشناختند و ما عرفوک.^۲

و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مَنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ^۳

۱. احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۹.

۲. عبدالله مامقانی، تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۴۳.

۳. شعراء، ۲۷.

جلسه پنجم:
امید حسینی، امید یزیدی

جلسه پنجم: امید حسینی، امید یزیدی موضوع: انواع امید

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَصِفُهُ نَعْتُ الْوَاصِفِينَ وَلَا يَجَاوِزُهُ رَجَاءُ الرَّاجِينَ وَلَا يَضِيعُ لَدَيْهِ أَجْرُ الْمُحْسِنِينَ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.



مرحوم علامه مجلسی در جلد ۱۲ کتاب ارزشمند بحار الانوار حکایت زیبا و قابل تأملی از حضرت عیسی علیه السلام چهارمین پیامبر اولوالعزم نقل می‌کند.
حضرت عیسی علیه السلام در جایی نشسته بودند، پیرمردی را دیدند که با بیل و کلنگ مشغول کندن زمین است و با وجود سن زیاد با زحمت مشغول به کار است. حضرت مسیح علیه السلام به پیشگاه خدا عرضه داشتند: خدایا، امید و آرزو را از او بگیر!
ناگهان پیرمرد بیل را به کناری انداخت و روی زمین دراز کشید و خوابید!

اندکی بعد حضرت مسیح علیه السلام مجدداً دست به دعا برداشت و عرضه داشت: «بارالها! امید و آرزو را به او برگردان.»
ناگهان پیرمرد برخاست و دوباره مشغول فعالیت و کار شد. حضرت عیسی علیه السلام با تعجب از پیرمرد پرسید: «من دو حال مختلف از

تو دیدم! یک بار بیل را به کناری انداختی و روی زمین خوابیدی؛ اما بعد از لحظاتی دوباره بلند شدی و مشغول کار شدی! قضیه چیست؟» پاسخ داد: «در مرتبه اول، همین طور که کار می‌کردم با خود فکر کردم که من دیگر پیر و ناتوان شده‌ام و این کارها از من گذشته است. این همه کار! چرا این همه به خود زحمت بدهم و تلاش کنم؟ به همین علت، بیل را کناری انداختم و خوابیدم؛ ولی چیزی نگذشت تا فکری به ذهنم خطور کرد که از کجا معلوم سال‌های زیادی زنده نباشم؟! انسان تا زنده است باید برای امرامعاش خود و خانواده‌اش تلاش کند؛ بلند شدم، بیل را برداشتم و مشغول کار شدم!»^۱

این داستان واقعی اهمیت فوق‌العاده موضوع امید را می‌رساند.

شب‌های گذشته مباحث متعددی درباره امید تقدیم شما عزیزان کردیم؛ بحثی که تقریباً تمام زندگی انسان را فراگرفته و همیشه با انسان است.

شب اول به این نکته پرداختیم که مهم‌ترین درس عاشورا و کربلا، داشتن امید در اوج سختی‌ها و مشکلات است. شب دوم گرفتاری‌ها را به‌عنوان یکی از عوامل ناامیدی مطرح و راه برون‌رفت از مشکلات و گرفتاری‌ها را بیان کردیم و گفتیم گرفتاری‌ها هر قدر هم زیاد باشد نباید ما را ناامید کند. شب سوم سبک زندگی نادرست را به‌عنوان عامل ناامیدی معرفی کردیم. شب چهارم عرض کردیم برای شعله‌ور شدن آتش امید در وجود افراد و جامعه، باید حسن‌ظن داشته باشیم.

در این جلسه قصد داریم به این پرسش پاسخ دهیم که «آیا هر امیدی مطلوب و مورد توصیه و تأیید اهل بیت (علیهم‌السلام) است یا امید کاذب و ناکارآمد هم داریم که مورد نهی بزرگان دین است؟ چه امیدی صادق و کارآمد و کارساز و گره‌گشا است و کدام امید، کاذب و ناکارآمد و کارسوز و گره‌ساز؟»

ما در جبهه کربلا دو طرف حسینی و یزیدی را شاهدیم. هر دو جبهه به چیزی امیدوار بودند؛ یعنی هر دو طرف امیدی داشتند، منتها امید به چه چیزی؟ پاسخ به

این پرسش بحث امشب ماست. بحث امید به تنهایی فایده‌ای ندارد؛ باید به اصطلاح متعلق آن را دید تا بتوان درباره آن دقیق قضاوت کرد.



انواع امید بر حسب متعلق

امید کاذب یا کارسوز؛

این نوع امید، کارسوز است و انسان را به بن‌بست می‌رساند، پایدار نیست و در نهایت منتهی به یاس و ناامیدی می‌شود. پایدار نبودن و موقتی بودن، مهم‌ترین نشانه ویژگی امید کارسوز و کاذب است. سه مورد از مهم‌ترین و مبتلابه‌ترین مصادیق امید کاذب را تقدیم شما عزیزان می‌کنم:

مورد اول: امید داشتن به آنچه در دست مردم است؛ یعنی چشم انسان به دنبال اموال و دارایی و امکانات مردم باشد.

امام باقر (علیه السلام) در روایتی نورانی می‌فرماید: «عَلَيْكَ بِالْيَاسِ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ»^۱

چرا امام باقر (علیه السلام) ما را از داشتن امید به اموال و امکانات مردم نهی کرده‌اند؟ این پرسش دقیق درباره فرمایش امام باقر (علیه السلام) است؛ بنابراین خوب است پاسخ هم از لابلای روایات و فرمایشات ایشان باشد. خوشبختانه امام (علیه السلام) به این پرسش مهم و دقیق پاسخ محکم و متقنی داده‌اند و اشکال این کار را با فصاحت تمام تبیین کرده‌اند. این روایت در کتاب شریف تحف العقول، تألیف عالم والامقام و محدث عظیم‌الشان علامه بحرانی، از علمای بزرگ قرن چهارم هجری است.

۱. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۰.

قَالَ الْبَاقِرُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «ادْفَعْ ذَلِكَ الطَّمَعُ بِعِزِّ الْيَأْسِ»^۱ طبق این روایت شریف و نورانی، طمع و امید به داشته‌های دیگران باعث ذلت، خواری و زبونی انسان می‌شود و مؤمن هرگز نباید خود را در مقابل دیگران خوار و ذلیل کند.

مرحوم محدث نوری (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در کتاب گران‌سنگ مستدرک‌الوسائل روایتی از امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نقل می‌کند که حقیقتاً باید با آب طلا نوشت، روایت فقط چهار کلمه است آن‌هم در نهایت ایجاز و فصاحت!

ایشان می‌فرمایند: «الْيَأْسُ حُرٌّ وَالرَّجَاءُ عَبْدٌ»^۲ ناامیدی از داشته‌های دیگران باعث حریت و آزادی انسان و امید به دارایی‌های دیگران باعث بردگی انسان می‌شود. این کلام امام درباره کشورها و ملت‌ها هم صادق است و شایسته نیست ملت امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تمام آمال و امیدش به کشورهای غربی و دشمنان قسم‌خورده اسلام و شیعه و امام زمان (عَلَيْهِ السَّلَامُ) باشد. اگر خدایی نکرده به کمک و دستگیری شرق و غرب امید داشتیم و دل به کمک آن‌ها بستیم، خیلی زود پشیمان خواهیم شد چون این امید، امید ناپایدار است و پس از مدتی اندک امیدمان تبدیل به یأس خواهد شد.

از تاریخ عبرت بگیریم. در چند سال اخیر بسیاری از کشورها و دولتمردانی که امیدشان به غرب بود خیلی زود تبدیل به یأس شد؛ صدام، محمدرضا پهلوی و حامد کرزی از افرادی بودند که به غرب و قدرت غرب و امکانات غرب دل بسته بودند و به چه سرنوشت نکبت‌باری دچار شدند.

صدامی که روزی آمریکا تمام‌قد از او حمایت می‌کرد بعد از چند سال توسط همین آمریکا اعدام و به دار مجازات آویخته شد.

اهل بیت (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) به‌عنوان الگوی انسان کامل هرگز به اموال و امکانات دیگران امید نداشتند. وقتی عبیدالله ابن حر جعفی به امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عرضه داشت: «این اسب مرا بگیر! به خدا قسم تاکنون هیچ سواری با آن در طلب چیزی نرفته است مگر

۱. ابن شعبه حرّانی محدث شیعی، تحف‌العقول، ص ۲۸۴.

۲. میرزا حسین نوری، مستدرک‌الوسائل، ج ۱۲، ص ۷۰.

به آن رسیده و هیچ کس در طلب من نیامده است مگر از او سبقت گرفته و نجات یافته‌ام.»

دقت کنید امام علیه السلام چقدر با عزت تمام درخواست او را رد کردند. این برخورد امام علیه السلام نشان‌دهنده این است که سیدالشهدا علیه السلام در آستانه قیام بزرگ و تاریخی عاشورا و در اوج سختی‌ها و شدائد هیچ امیدی به امکانات دیگران نداشتند. امام علیه السلام از عبیدالله روی برگرداند و فرمود: هیچ نیازی به تو و اسب تو ندارم!

دومین مصداق امید ناکارآمد، امید به شفاعت، اما بدون عمل است. مثلاً کسی که خدایی نکرده نماز را سبک بشمارد ولی امید به شفاعت داشته باشد، این امید واهی و کاذب و پویشی است. امام صادق علیه السلام با صراحت تمام می‌فرماید: «لَا يَنَالُ شَفَاعَتَنَا مَنْ اسْتَحَفَّ بِالصَّلَاةِ»^۱ کسی که نماز را سبک بشمارد به شفاعت ما نمی‌رسد.

مرحوم علامه مجلسی در جلد ۸۳ کتاب گران سنگ بحار الانوار روایتی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که خیلی عجیب و تکان‌دهنده و یکی از مهم‌ترین مصادیق سبک شمردن نماز است. از خدا می‌خواهیم به ما توفیق دهد جزء این گروه نباشیم و ان‌شالله نیستیم. عزادار واقعی سیدالشهدا علیه السلام قطعاً جزء این گروه نیست.

شیخ‌الایمه در تفسیر آیات ۴ و ۵ سوره مبارکه ماعون ﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾ می‌فرماید: «تَأْخِيرُ الصَّلَاةِ عَنْ أَوَّلِ وَقْتِهَا لِيَغَيَّرَ عُذْرًا»^۲ مراد از بی‌اعتنائی

به نماز و سبک شمردن آن، تأخیر آن از اول وقت بدون عذر است؛ البته روشن است که مراد از عذر، ضرورتی است که به‌صورت اورژانسی پیش آید و قابل تأخیر نباشد ورنه باید به کار بگوییم نماز دارم، نه اینکه به نماز بگوییم کار دارم!

سومین مصداق امید کاذب، امید به توبه بدون ترک گناه است. امام سجاده علیه السلام در دعای ابوحمزه با خدای خود چقدر زیبا مناجات می‌کنند! ایشان عرضه می‌دارند:

۱. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۳، ص ۲۷۰.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۳، ص ۶.

«اللَّهُمَّ تُبَّ عَلَيَّ حَتَّى لَا أَعْصِيكَ» خدایا توفیقم بده توبه‌ای کنم که بعد از آن گناهی مرتکب نشوم!

توبه حقیقی توبه‌ای است که توبه‌کننده دوباره سراغ گناه نرود. خوشا به حال عزیزانی که در این شب‌ها و در مجالس نورانی و انسان‌ساز ابی‌عبدالله (علیه السلام) اولاً توبه می‌کنند و ثانیاً به شدت مواظب هستند توبه خودشان را نشکنند. گریه بر مصائب ابی‌عبدالله (علیه السلام) انسان را پاک و نورانی و به ترک گناه و نشکستن توبه کمک می‌کند.

امید صادق و کارآمد

نوع دوم امید، امید صادق و کارآمد است؛ امیدی که کارساز است و بن‌بست‌ها را باز می‌کند؛ البته شرط کارآمدی امید، پایدار بودن آن تا قیامت است.

وصول به رحمت الهی، به مقامات معنوی، سربازی امام (علیه السلام) و انتظار ظهور امام زمان (علیه السلام) و حرکت در مسیر انسان کامل شدن، رسیدن به لقای الهی و عفو بخشش خداوند متعال، همگی از آثار و نتایج امید کارآمد است؛ البته امید به تنهایی کفایت نمی‌کند و شرط مهمی دارد که با رعایت آن، این مصادیق امید، صادق و کارآمد خواهد بود که در جلسه بعد به آن خواهیم پرداخت.

یکی از مهم‌ترین آثار امید حقیقی و کارآمد، وصول به نصرت الهی است که سرمنشأ آن امید به وعده‌های الهیست. همان‌طور که در شب اول بیان شد، زیباترین و امیدبخش‌ترین آیات قرآن مربوط به حضرت موسی (علیه السلام) است.

خدای متعال حضرت موسی (علیه السلام) و حضرت هارون (علیه السلام) را برای رفتن به سوی فرعون، مأمور کرد. رفتن دو نفر آدم تنها برای مقابله و معارضه با یک قدرت عظیم آن روز، کار بسیار عظیمی بود! قدرت فرعون از لحاظ سیاسی، از لحاظ اجتماعی و حتی از لحاظ نفوذ در مردم، از لحاظ تأسیسات اداری و... قدرت بسیار بزرگ و عجیبی بود. او یک قدرت مستبد فعال مایشاء و با آن همه امکانات بود. خدای متعال این دو تن را مأمور می‌کند که بروید با این آدم معارضه و مبارزه کنید.

حضرت موسی علیه السلام عرض کرد: «پروردگارا! اگر برویم ممکن است ما را بکشند و به قتل برسانند و کارمان نصفه کاره بماند.» البته حضرت موسی علیه السلام و هارون از کشته شدن نمی ترسیدند؛ بلکه نگران بودند کار ناتمام بماند و نتوانند مأموریت الهی و دعوت به حق به اتمام برسانند.

چه شد که این احساس ناامیدی حضرت موسی علیه السلام - که مبادا کار به نتیجه نرسد - از بین رفت و امیدوار شد که در کار خود موفق می شود؟

امید به وعده نصرت الهی داشت وقتی خطاب شد: ﴿لَا تَخَافُ إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَ أَرَى﴾^۱ نگران نباشید من با شما هستم. حضرت موسی علیه السلام به این خطاب و وعده الهی اعتماد کرد و نتیجه گرفت.

﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾^۲ اگر من و شما تقوا داشته باشیم خدا با ما است. این معیت الهی و با ما بودن خدا، معنایش این است که می توان دو نفر آدم تنهای دست خالی به جنگ یک فرعون فرستاد.

همین حضرت موسی علیه السلام وقتی کارش به معارضه و رودررویی علنی افتاد، به دستور خدا بنی اسرائیل را جمع کرد تا سحر - صبحگاه خیلی زود یا نیمه شب - برای فرار به سوی بیرون شهر حرکت کنند تا از دست فرعون خلاص شوند؛ اما فرعونیان لشکر را جمع کردند و پشت سر آن ها به راه افتادند. حضرت موسی علیه السلام و بنی اسرائیل پیاده و بدون تجهیزات بودند؛ ولی لشکر فرعون با تجهیزات کامل به دنبال آن ها به راه افتادند.

۱. طه، ۶۴

۲. نحل، ۱۲۸

وقتی یاران حضرت موسی علیه السلام از دور دیدند که لشکر فرعون در حال آمدن است، دستپاچه شدند. قرآن در سوره شعرا می‌فرماید که ﴿فَلَمَّا تَرَاءَ الْجَمْعَانِ﴾^۱ دو گروه - یعنی گروه حضرت موسی علیه السلام که جلو می‌رفتند و گروه فرعون که از پشت‌سر می‌آمدند - به قدری به همدیگر نزدیک شدند که می‌توانستند یکدیگر را ببینند.

﴿قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ﴾ بنی اسرائیل - که با موسی بودند - ترسیدند و گفتند: یا موسی! الان لشکر فرعون به ما می‌رسد، «مُدْرِكُونَ» یعنی الان آن‌ها می‌رسند و ما را می‌گیرند و قتل‌عام می‌کنند.

حضرت موسی علیه السلام چه پاسخ داد؟ ایشان با آرامش کامل پاسخی به آن‌ها داد که نشان‌دهنده اطمینان کاملش به وعده الهی است. حضرت در کمال امیدواری به خدا، در پاسخ فرمود: ﴿قَالَ كَلَّا﴾ هرگز چنین چیزی پیش نخواهد آمد، چرا؟ ﴿إِنَّ مَعِيَ رَبِّي﴾ خدا با من است، پروردگار من با من است؛ ﴿كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾^۲

بحث جدید و مهم ما در این جریان - که همه شما بسیار شنیده‌اید - کجاست؟

گاهی یک نفر امیدوار، می‌تواند سرنوشت قومی را عوض کند!

در این جریان حضرت موسی علیه السلام با امیدی که به وعده الهی داشت همه بنی اسرائیل را به صلاح و پیروزی رساند و فرعون هم با امید واهی که به ابزار و قدرت خودش داشت همه لشکرش را به عذاب الهی دچار کرد.

رمز دریافت نصرت الهی یأس از اسباب ظاهری است، قرآن کریم می‌فرماید: «زمانی نصرت الهی شامل حال پیامبران می‌شود که حتی روی کمک پیروان خود

۱. شعرا، ۶۱

۲. شعرا، ۶۲

هم حساب باز نکنند و از کمک آن‌ها ناامید شوند.» یعنی فقط و فقط امید به خدا داشته باشند و لا غیر.

قرآن کریم چقدر زیبا این نکته مهم را گوش زد می‌کند، می‌فرماید: ﴿حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا﴾^۱ زمانی که پیامبران ما احساس ناامیدی از غیر خدا کردند و احساس کردند پیروانشان به آن‌ها به دروغ گفته‌اند و یاری می‌کنند، اما یاری نمی‌کنند؛ آن زمان نصرت و یاری خدا شامل حال آن‌ها شد.

از جمله، آتش را بر ابراهیم علیه السلام سرد کرد؛ ﴿فَلَمَّا يَأْتِ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ إِنْبْرَاهِيمَ﴾^۲ گفتیم: ای آتش! برابر ابراهیم سرد و بی‌آسیب باش! ﴿وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ﴾^۳ و بر ضد او نیرنگی سنگین به کار گرفتند که نابودش کنند؛ پس آنان را زیانکارترین مردم قرار دادیم. ﴿وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ﴾^۴ لوط را [از آن سرزمین پر از شرک و فساد] نجات داده و به سوی سرزمینی که در آن برای جهانیان برکت نهاده‌ایم، بردیم.

حضرت نوح علیه السلام را از مشکلات و گرفتاری‌ها نجات داد: ﴿وَنُوحًا إِذْ نَادَىٰ مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ﴾^۵ و نوح را [یاد کن] هنگامی که ندا کرد: [پروردگارا! مرا از این قوم فاسد و تبهکار نجات بخش]. پس ندایش را اجابت کردیم و او و خانواده‌اش را از آن اندوه بزرگ نجات دادیم.

۱. یوسف، ۱۱۰.

۲. انبیاء، ۶۹.

۳. انبیاء، ۷۰.

۴. انبیاء، ۷۱.

۵. انبیاء، ۷۶.

﴿وَنَصْرِنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَعْرِفْتَانَهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۱ و او را در برابر گروهی که آیات ما را تکذیب کردند، یاری دادیم؛ قطعاً آنان گروه بدی بودند، پس همه آنان را غرق کردیم.

دریای نیل را بر حضرت موسی علیه السلام شکافت و از فرعون و فرعونیان نجات داد. ﴿وَأَنْجَيْنَا مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ﴾^۲ و موسی علیه السلام و هر که با او بود، همه را نجات دادیم. این امید موسی علیه السلام بود که نیل را شکافت و فرعونیان را در غرقاب هلاکت فرو برد. این است یک امید کارآمد، اینکه بدانی همه کاره عالم خداست.

ما به دریا حکم طوفان می دهیم ما به سیل و موج فرمان می دهیم
نقش هستی؛ نقشی از ایوان ماست خاک و باد و آب سرگردان ماست
قطره‌ای کز جویباری می رود از پی انجام کاری می رود
﴿ثُمَّ أَعْرِفْنَا الْآخِرِينَ﴾^۳ آنگاه آن گروه دیگر (فرعون و لشکریانش) را غرق کردیم.
اینجا خدا می خواهد بگوید هر کس بنخواهد با کسی - که به من امید دارد - بجنگد، ولو فرعون باشد او را غرق می کنم. با خدا باش و پادشاهی کن، بی خدا باش و هر چه خواهی کن!



سیدالشهدا علیه السلام نیز از این قاعده مستثنی نبود، امام علیه السلام تمام امیدش به نصرت الهی بود؛ لذا صبح عاشورا دست به دعا داشت و عرضه کرد: «اللَّهُمَّ أَنْتَ تَقِي فِي كُلِّ

۱. انبیاء، ۷۷.

۲. الشعراء، ۶۵.

۳. شعراء، ۶۶.

كَوْبَةً وَ أَنْتَ رَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ^۱ خدایا! تو تکیه‌گاه من در مشکلات و سختی‌ها و امید من در هر مصیبت هستی.

همین نگاه امام علیه السلام باعث شد نصرت الهی شامل حال ایشان شود. امام حسین علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام در روز عاشورا مرکز ثقلی برای پمپاژ امید کارآمد و صادق برای عامیان تا قیامت بنا کردند.

اگر می‌بینید پیام‌آور کربلا، شریکه الحسین، عقيله بنی‌هاشم زینب کبری علیها السلام در روز عاشورا بدون خم‌به‌ابرو آوردن و کوچک‌ترین نگرانی، لباس نو بر تن دو فرزند دل‌بند خود عون و محمد کرده و آن‌ها را از گردوغبار تمیز می‌کند و سرمه بر چشمانشان می‌کشد و شمشیر به دستشان می‌دهد و آماده شهادت و جان‌فشانی در رکاب امام علیه السلام می‌کند و سپس آن دو را به حضور برادرش سیدالشهدا علیه السلام می‌آورد و اجازه می‌خواهد به آن‌ها اذن میدان بدهد، دلیلش چیست؟

زینب علیها السلام یک مادر است، کدام مادر حاضر می‌شود فرزندان خود را با دست خود کفن‌پوش کرده و به میدان بفرستد و جلوی چشم خود، با لبان تشنه پرپر شدن آن‌ها را ببیند؟

هنگامی که فرزندان آن حضرت بر اثر اصابت شمشیرها و تیرها و نیزه‌ها بدنشان پاره‌پاره می‌شود، حتی برای دیدن بدنشان آن‌هم برای آخرین بار از خیمه بیرون نمی‌آید! و عجیب‌تر اینکه هنگام آماده کردن آن دو برای نبرد، به آن‌ها توصیه می‌کند اگر با امتناع امام علیه السلام مواجه شدید - کما اینکه آن مظلوم حتی غلام سیاه را از قتال برحذر می‌داشت - امام علیه السلام را به مادرش حضرت فاطمه علیها السلام قسم دهید تا اجازه میدان رفتن بگیرد!

۱. دعای سیدالشهدا علیه السلام در روز عاشورا.

وقتی امام علیه السلام اذن میدان نمی‌دهد و می‌فرماید شاید همسرت عبدالله خشنود نباشد، این بانوی بزرگ عرضه می‌دارد: چنین نیست؛ بلکه همسرم به‌خصوص به من سفارش کرد که اگر کار به جنگ کشید، پسرانم جلوتر از پسران برادرت به میدان بروند! و با اصرار فراوان، سرانجام امام علیه السلام را متقاعد می‌کند دو گل را به میدان بفرستند!^۱

امید به وعده‌های الهی است که عقيله بنی‌هاشم علیها السلام را این‌گونه محکم و باصلابت نگه می‌دارد.

آن‌شاءالله اربعین به کربلا مشرف شوید. وقتی وارد حرم مطهر ارباب بی‌کفن شدید روایت طولانی از امام سجاده علیه السلام که بر روی کاشی‌های آبی‌رنگ سردر ورودی رواق پایین پای سیدالشهدا علیه السلام را که با لعاب طلاپی‌رنگ حک شده است بخوانید و لذت ببرید؛ البته آن متن عربی است، ترجمه آن را تقدیمتان می‌کنم. این روایت در مقاتل مستند نیز آمده است. وارث کربلا، حضرت امام سجاده علیه السلام می‌فرماید:

«زمانی که در طف (کربلا) آن مصیبت به ما وارد گشت و پدرم و تمام فرزندان و برادران و جمیع اهلس که با او بودند کشته شدند و خانواده و زنان آن حضرت را بر روی شتران بی‌جهاز نشانده و ما را به کوفه برمی‌گرداندند، به قتلگاه ایشان چشم دوختم و ابدان طاهره ایشان را برهنه و عریان دیدم که روی خاک افتاده و دفن نشده‌اند و پوشانده نشده‌اند.

تحمل دیدن این صحنه دردناک برایم خیلی مشکل بود و سینه‌ام به درد آمد؛ هنگامی که از ایشان چنین منظره‌ای را مشاهده کردم، اضطراب و بی‌قراری در من شدت یافت به حدی که نزدیک بود روح از کالبدم خارج شود؛ وقتی عمه‌ام

۱. شیخ عباس قمی، نفس‌المهموم؛ محمدباقر ملبوبی، الوقایع و الحوادث، ج ۳؛ ملاحیب کاشانی، تذکره‌الشهدا.

زینب کبری علیها السلام دختر علی بن ابی طالب علیه السلام این حال عجیب مرا مشاهده کرد و فرمود: مَا لِي أَرَاكَ تَجُودُ بِنَفْسِكَ يَا بَقِيَّةَ جَدِّي وَأَبِي وَإِخْوَتِي؟! این چه حالی است از تو می بینم، ای یادگار جد و پدر و برادرم! چرا با جان خود بازی می کنی؟ پاسخ دادم: چگونه جزع و بی تابی نکنم درحالی که می بینم سرور و برادران و عموها و پسرعموها و خاندانم در خون خویش افتاده، عربان و برهنه بوده، جامه هایشان را از بدن بیرون آورده اند، بدون اینکه کفن شده یا دفن شده باشند؛ احدی بالای سرشان نبوده و بشری نزدیکشان نمی شود!»

[ببینید عمه سادات چگونه امام زمان علیه السلام خود را آرام می کند و تسلی می دهد! الله اکبر از این همه عظمت و بزرگواری! بانویی که در نصف روز داغ امام زمانش دیده، داغ چند برادر دیده، داغ دو فرزند دیده، داغ چند برادرزاده دیده، این گونه وارث کربلا را آرامش می بخشد!]

امام سجاد علیه السلام می فرماید: «عمه ام فرمود: آنچه می بینی تو را به جزع نیاورد! خداوند متعال از گروهی از این امت که در زمره ستمکاران و سرکشان نیستند پیمان گرفته است. ایشان در بین اهل آسمان ها معروف و مشهورند که این اعضای قلم قلم شده را جمع کرده و دفن کردند و این ابدان و اجسام خون آلود را به خاک سپردند و در این سرزمین برای قبر پدرت سیدالشهداء علیه السلام نشانه ای نصب کرده که اثرش هیچ گاه کهنه و مندرس نشده و گذشت شب و روز آن را محو نمی کند! و بسیاری از رهبران کفر و الحاد و ابناء ضلالت و گمراهی سعی در نابود کردن آن

۱. این قولویه قمی، کامل الزیارات، ص ۲۷۴ - ۲۷۵؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۵۷ و ج ۴۵، ص ۱۷۹؛

شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص ۲۱۰ و مقتل الحسین مقرر، ص ۳۰۸.

می‌کنند؛ ولی به‌جای اینکه رسم و نشانه آن از بین رود ظاهرتر و آشکارتر می‌شود.»^۱

ببینید زینب کبری علیها السلام چگونه آینده را تا صدها سال بعد می‌دید و تا این اندازه به وعده‌های الهی ایمان داشت؛ آری زینب کبری علیها السلام تحقق وعده الهی را در قرن‌ها بعد می‌دید. زینب کبری علیها السلام جمعیت ده‌ها میلیونی عاشقان و زائران ابی‌عبدالله علیه السلام در ایام اربعین را می‌دید.

عقیله بنی‌هاشم علیها السلام تحقق وعده الهی را می‌دید که شیعیان ابی‌عبدالله علیه السلام به برکت خون ایشان و به عشق ابی‌عبدالله از سراسر جهان در زمستان و پاییز و بهار و تابستان با تحمل تمام رنج‌ها و مشقت‌ها نه‌تنها خود را در ایام اربعین به کربلای حسین علیه السلام می‌رسانند، بلکه با شور و شوق فراوان، دیگران را هم به این مراسم باشکوه دعوت می‌کنند!

آری! زمانی که آدمی در آن صحن و سرا می‌ایستد و به زیبایی و معجزات ظاهره از آن مقام شریف و از همه مهم‌تر دگرگونی درونی - که برای هر زائری، در این زیارت رخ می‌دهد - را می‌بیند، این بشارت زینب کبری علیها السلام و این اعتماد عمه سادات به وعده‌های الهی را بیش‌ازپیش درک می‌کند.

۱. فَإِنَّهُ لَمَّا أَصَابَتَا بِالطَّفِّ مَا أَصَابَتَا وَفِيْلَ أَبِي عليه السلام وَفِيْلَ مَنْ كَانَ مَعَهُ مِنْ وَلَدِهِ وَإِخْوَتِهِ وَ سَائِرِ أَهْلِيهِ وَ حَمَلَتْ حَرَمَهُ وَ نَسَاؤُهُ عَلَى الْأَفْتَابِ يَرَاؤُ بِنَا الْكُوفَةِ فَعَجَلَتْ أَنْظُرَ الْإِنْتِمِ صَرَعِي وَ لَمْ يُوَاوِزَا فَعَظُمَ ذَلِكَ فِي صَدْرِي وَ اسْتَدَّ لِمَا أَرَى مِنْهُمْ فَلَقِي فَكَادَتْ نَفْسِي تَخْرُجُ وَ تَبْتِئَتْ ذَلِكَ مِنِّي عَمِي زَيْنَبُ الْكُبْرَى بِنْتُ عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَتْ: مَا لِي أَرَاكَ تَجُودُ بِنَفْسِكَ يَا بَقِيَّةَ جَدِّي وَ أَبِي وَ إِخْوَتِي فَلَمْتُ وَ كَيْفَ لَا أُجْرَعُ وَ أَلْهَيْعُ وَ قَدْ أَرَى سَيْدِي وَ إِخْوَتِي وَ عُمُومِي وَ وُلْدَ عَمِّي وَ أَهْلِي مُضْرِعِينَ بِدِمَائِهِمْ مُرْمَلِينَ بِالْعِزَاءِ مُسْلَبِينَ لَا يَكْفُؤُونَ وَ لَا يُوَارُونَ وَ لَا يُعْرَجُ عَلَيْهِمْ أَحَدٌ وَ لَا يُفْرِيهِمْ بَشَرٌ كَانَتْهُمْ أَهْلٌ يَبْتِي مِنَ الدَّيْلَمِ وَ الْخَزَرِ فَقَالَتْ لَا يُجْرِعَنَّكَ مَا تَرَى فَوَ اللَّهُ إِنَّ ذَلِكَ لَعَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِلَى جَنَكَ وَ أَبِيكَ وَ عَمَّكَ وَ لَعَدَّ أَخَذَ اللَّهُ السِّبَاقَ (مِثَاق) أَنَا مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا تَعْرِفُهُمْ فَرَاعَمَهُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ هُمْ مَعْرُوفُونَ فِي أَهْلِ السَّمَاوَاتِ أَنَّهُمْ يَجْمَعُونَ هَذِهِ الْأَعْضَاءَ الْمُتَفَرِّقَةَ فَيُوَاوِرُونَهَا وَ هَذِهِ الْجُسُومَ الْمُضْرَجَةَ وَ يَنْصُبُونَ لِهَذَا الطَّفِّ عَلَمًا لِيُفْتَرَّ أَبِيكَ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ لَا يَذُرُّسُ أَثَرُهُ وَ لَا يَغْفُو رَسْمُهُ عَلَى كُرُورِ اللَّيَالِي وَ الْوَكَاِمِ وَ لِيَجْتَنِبْنَ إِيمَةَ الْكُفْرِ وَ أَشْيَاعَ الضَّلَالَةِ فِي مَخْوِهِ وَ تَطْمِيسِهِ فَلَا يَزِدَاؤُ أَثَرُهُ إِلَّا ظِلْهُوْرًا وَ أَثَرُهُ إِلَّا غُلُوًّا.

رفتار: اما چگونه امید زینبی پیدا کنیم؟ چگونه هم‌نوای امید فرزندان حضرت زینب علیها السلام باشیم؟ چگونه امیدی کارساز و صادقانه که موجب جلب نصرت الهی است داشته باشیم؟

انس با قرآن کریم، مخصوصاً آیاتی که خداوند متعال در آن آیات وعده به نصرت داده است باعث می‌شود کم‌کم اعتماد به وعده‌های الهی در وجود ما پررنگ شود. تلاوت را در نظر داشته باشیم و هرقدر میسور است بخوانیم. چقدر خوب است با ترجمه و مفاهیم قرآن نیز آشنا شویم و چه بهتر که به دستورات و معارف قرآن جامه عمل بپوشانیم. خوش به حال کسی که راه و رسم زندگی‌اش قرآنی شود.

اگر شما می‌بینید امثال شهید طهرانی‌مقدم به وعده‌های الهی اعتماد فراوان داشتند، یکی از مهم‌ترین عوامل این اعتماد قوی، انس آن بزرگواران با قرآن کریم است.

وقتی اولین موشک ایرانی را - که بچه‌های سپاه درست کرده بودند - برای آزمایش بردند و شلیک کردند، همان‌جا در سکوی پرتاب منفجر شد. واقعاً ساخت موشک نیاز به تخصص قوی دارد؛ همان‌جا خیلی‌ها ناامید و بی‌خیال ساخت موشک شدند؛ اما شهید طهرانی‌مقدم خیلی محکم گفتند: «اگر به همین یک آیه در زندگی اعتماد داشته باشم کافی است تا به دنبال ساخت موشک باشم و در این مسیر دشوار ناامید نشوم؛ نگاه این آیه را تلاوت کردند: وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ؛^۱ همین امید به صدق وعده الهی - که در وجود شهید طهرانی‌مقدم که نتیجه انس زیاد ایشان با قرآن کریم بود - سبب شد امروز ایران اسلامی جزء ده کشور برتر دنیا در صنعت هوافضا شود.»

این شهید بزرگوار هر روز صبح بعد از نماز و شب قبل از خواب مقید به تلاوت قرآن بودند.^۱



وقتی کاروان اسرا وارد کوفه شد، کنیز ام‌حبیبه آمد و گفت: «خانم! یک مشت، زن و بچه با پای برهنه و لباس‌های پاره آمده‌اند و خیلی گرسنه‌اند؛ ام‌حبیبه یک زنبیل پر از نان و خرما کرد و گفت برایشان ببر.»
همه بچه‌ها گرسنه بودند. کنیز، همه خرماها را میان افراد کاروان توزیع کرد. خانم کلثوم نان و خرماها را از دست بچه‌ها گرفت و داخل زنبیل انداخت و فرمود: «صدقه برای ما حرام است.»

برگشت (قدیم‌ها وقتی کارد به استخوانشان می‌رسید به دو نفر توسل می‌کردند بعد از عاشورا؛ یکی حضرت صغری و یکی هم ام‌حبیبه) گفت نان و خرماها را برگردان. ام‌حبیبه تعجب کرد و گفت: «مگر تو نگفتی این‌ها گرسنه‌اند و چند روز است غذا نخورده‌اند؟»

گفت: «خانم! تا نان و خرماها را دست بچه‌ها دادم، خانمی آمد آن را گرفت و داخل زنبیل انداخت و گفت صدقه برای ما حرام است.»
از جا بلند شد و گفت صدقه فقط به یک خانواده حرام است و آن هم بنی‌هاشم! خود ام‌حبیبه با گریه زنبیل‌های نان و خرما را آوردند و از بچه‌ها پرسید: «بزرگ شما کیست؟»

۱. فائزه غفارحدادی، خط مقدم، ص ۱۴۴.

بچه‌ها خانم قدخمیده‌ای را نشان دادند، همه آن‌ها حضرت زینب علیها السلام را نشان دادند. ام‌حبیبه آمد و گفت: «چرا نگذاشتید بچه‌ها این نان و خرماها را بخورند؟» گفت: «صدقه برای ما حرام است.» عرضه داشت: «خانم جان! صدقه نیست، بلکه نذر است.»

فرمود: «ام‌حبیبه! نذرت چیست؟» گفت: «هر کاروانی به این شهر بیاید برایش نان و خرما نذر می‌کنم، نذرم این است که یک دفعه خانم زینب علیها السلام را ببینم. یک موقع زینب صدا زد ام‌حبیبه نذرت قبول شد، من زینب هستم!»
گفت: «اگر تو زینب هستی چرا قَدَّت خمیده است؟ چرا موهایت سپید شده است؟ باورم نمی‌شود تو زینب باشی، آن زینبی که من می‌شناسم هیچ موقع از حسین علیه السلام جدا نمی‌شود!»

یک موقع عقيله بنی‌هاشم علیها السلام حضرت زینب علیها السلام صدا زد: «ام‌حبیبه! آن سری که بالای نیزه است سر حسین علیه السلام است.»

و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مَنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

جلسه ششم:
قله امیدواری

جلسه ششم: قلّه امیدواری موضوع: سطوح امیدواری در جامعه

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَصِفُهُ نَعْتُ الْوَاصِفِينَ وَلَا يَجَاوِزُهُ رَجَاءُ الرَّاجِينَ وَلَا يَضِيعُ لَدَيْهِ أَجْرُ الْمُحْسِنِينَ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.



فرض کنید یک کشتی در دریا در حال حرکت است، موج‌ها دائماً در حال برخورد با کشتی‌اند و آن را به عقب پس می‌زنند. آنچه کشتی را به جلو می‌برد و حرکت می‌دهد، بادبان آن کشتی است. باد به بادبان می‌خورد و باعث حرکت کشتی در برابر امواج می‌شود؛ در حقیقت نبرد کشتی و موج و پیروزی کشتی در این نبرد و حرکت کشتی بستگی به بادبان دارد.

اگر کشتی بادبان نداشته باشد، بادها و نسیم‌های مختلف می‌وزد ولی کشتی هیچ حرکتی نمی‌کند؛ بلکه با هر موج به عقب می‌رود و اسیر امواج دریا می‌شود. بادبان ستون حرکت کشتی است.

کشتی وجود انسان نیز نیاز به بادبان دارد و بادبان کشتی وجود انسان، امید است. اگر امید نباشد، تلاطمات زندگی، کشتی حیات انسان را از حرکت بازمی‌دارد و به عقب پس می‌زند. همان طوری که کشتی بدون بادبان در دریای خروشان و پرتلاطم، سرگردان خواهد بود، انسان ناامید نیز در این دنیای پرهیاهو حیران خواهد ماند.

بعضی به علت شکست‌های گذشته، امیدشان را از دست داده‌اند به طوری که زندگی منهای امید را قابل تحمل ندانسته و درنهایت، بدترین گزینه یعنی مرگ را مشکل‌گشای خود یافته‌اند و عده‌ای هم که زنده‌اند، درواقع مردگان متحرکی بیش نیستند؛ چون کشتی حیات آن‌ها بادبان ندارد.

نکته بسیار مهم و اساسی این است که هر امیدی چنین خاصیتی ندارد! کدام امید بادبان کشتی زندگی ماست؟ کدام سطح از امیدواری باعث می‌شود کشتی ما در ساحل آرامش و موفقیت پهلو بگیرد؟

در این جلسه قصد داریم بالاترین سطح امید و راه رسیدن به آن را خدمت شما عزاداران و عاشقان ابی‌عبدالله علیه السلام معرفی کنیم و سپس ببینیم که آیا جنس امید ما همان امید نجات‌بخش است یا باید آن را ارتقا دهیم؟

بحث امشب ثمره و میوه پنج شب گذشته است که اگر عنایت ویژه به این بحث داشته باشید، پس از این مجلس و منبر، زندگی شما متحول خواهد شد و جان تازه‌ای خواهد گرفت.



در مواجهه با مردمی که در جامعه در کنارمان زندگی می‌کنند با سه سطح از امیدواری یا به تعبیری سه سطح از نگاه به امید مواجهیم:

سطح اول امیدواری، امیدواری است که ما به آن «امید الکی» می‌گوییم. بعضی‌ها ادعا دارند که روحیه امید و امیدواری در وجودشان هست؛ اما صرفاً این امید در لسان آن‌هاست و اگر به جنبه فردی و یا به ابعاد خصوصی زندگی آن‌ها بنگیم خواهیم دید که این امید سر سفره عمل آن‌ها نیست.

فرد صرفاً می‌گوید امیدوارم، ولی این امیدواری فقط لسانی است و تکاپوی عملی برای فرد نساخته است. این عین افسردگی است. مثلاً افرادی هستند که می‌گویند مشکلی در زندگی نداریم و امیدوار هم هستیم، ولی حال و حوصله کار نداریم.

عزیزان! این امیدواری نیست، چون امیدواری صرفاً به صورت لسانی معنا ندارد، ذات امیدواری تکاپو می‌آورد.

انسان به اندازه‌ای می‌تواند برای خود امیدسازی کند که به مرز خیال‌پردازی نرسد. از آنجا که انسان سرشار از انرژی است و توان رسیدن به آرمان‌ها و اهداف بلند را در خود می‌بیند، افق بالاتری را برای خویش ترسیم می‌کند و در اندیشه‌های بهتری است؛ در نتیجه برای او همواره خطر افتادن در دام اوهام وجود دارد. امیدسازی همیشه با در نظر گرفتن واقعیات، امکانات و توان و طاقت فردی صورت می‌گیرد، درحالی‌که خیال‌پردازی فاقد این ویژگی‌هاست؛ پس باید در امیدهایمان تجدیدنظر کنیم. باید مرز بین امیدواری و خوش‌خیالی را به‌خوبی بدانیم تا یکی جای دیگری را نگیرد. امیدواری مقوله‌ای توأم با فعالیت و تلاش است.

باغبانی را تصور کنید که در ذهن خود، ثمرات و نتایج کارش را - که باغستان سرسبز و آباد است - تصور می‌کند و آن را مطلوب می‌بیند؛ از این رو در او نوعی دلدادگی پدید می‌آید و آرزوی داشتن چنین باغی را در ذهن خود می‌پروراند. سپس به‌منظور تحقق آن به فعالیت می‌پردازد.

دانش‌آموزی که بدون تلاش و مجاهدت در انتظار کسب مدارج علمی و پذیرش در دانشگاه به سر برد، در حقیقت به خیال‌پردازی افراطی روی آورده و از امید واقعی فاصله گرفته است.

هرچند «در ناامیدی بسی امید است» ولی با این بهانه نمی‌توان دست از کار و تلاش کشید و به امید یاری دیگران چشم دوخت. میوه شیرین و گوارای درخت امید، آنگاه به بار می‌نشیند که با تلاش و فعالیت آبیاری شده باشد.

شخصی از امام علی علیه السلام درخواست اندرز کرد. حضرت در بیانی زیبا و نغز، او را از حدود ۶۰ خصلت ناپسند نهی می‌کردند. نترسید! نمی‌خواهم این ۶۰ ویژگی را بیان کنم! از این ۶۰ ویژگی فقط به یک مورد آن اشاره می‌کنم.

اولین نصیحت امام علیه السلام به سائل این است: «لَا تَكُن مِمَّنْ يَرْجُو الْأَخْرَةَ بِغَيْرِ الْعَمَلِ...»^۱ همچون کسی نباش که بدون عمل، به آخرت امیدوار است. سپس امیر بیان ویژگی‌های آنان را برشمردند. مولوی در قالب داستانی کوتاه، امید بیهوده و دور از حقیقت را چنین ترسیم کرده که مضمونش چنین است:

شخصی با شتاب به دنبال خانه‌ای می‌گشت، دوستش که خانه خرابی داشت او را با خود برد و گفت: اگر این خانه سقف داشت، تو را در کنار خود جای می‌دادم. اگر در این خانه اتاق دیگری بود، همسرت نیز آسوده در اینجا اقامت می‌کرد و اگر اتاق دیگری بود، میهمانت نیز در آن می‌دادم!

آن شخص در پاسخ گفت:

گفت آری، پهلوی یاران بهست لیک ای جان در اگر نتوان نشست در خانه‌ای که با «اگر» ساخته شده است نمی‌توان سکونت کرد. با اگر اگر مشکلی حل نمی‌شود. صرف داشتن امید، بدون کار و تلاش و کوشش کفایت نمی‌کند باید کار کرد! کار، کار!

در کتاب شریف، متقن و مستند کرامات رضویه چاپ آستان قدس رضوی داستان جالبی از نامه‌نگاری یکی از علمای بزرگ خطه عالم‌پرور مازندران به محضر امام رضا علیه السلام و توصیه جالب و کاربردی امام علیه السلام به ایشان نقل شده است که بسیار جذاب، جالب و شنیدنی است.

ناقل داستان جناب آقا میرزا احسن لسان‌الطباء از اهالی اشرف مازندران است؛ ایشان می‌گویند: زمانی که حاجی ملا محمد اشرفی، از مشاهیر علما در زادگاه خود بهشهر زندگی می‌کرد من عازم زیارت حضرت رضا علیه السلام شدم. برای خداحافظی و نوشتن وصیت‌نامه خدمت ایشان رسیدم. وقتی متوجه شد عازم مشهدالرضا علیه السلام هستم، پاکتی به من داد و فرمود: اولین روزی که به حرم مشرف شدی، این نامه را تقدیم امام رضا علیه السلام کن و در مراجعت پاسخش را برایم بیاور!

۱. نهج البلاغه، الحکمة ۱۵۰، خصائص الأئمة علیهم السلام: ۱۰۹ و فيه «النوم» بدل «اللهو»، بحار الأنوار: ۷۲ / ۱۹۹ / ۳۰.

با خود گفتم: یعنی چه؟!

مگر امام رضا علیه السلام زنده است تا نامه را به او بدهم؟! چگونه پاسخ آن را بگیرم؟! اما عظمت مقام آن دانشمند مانع شد این مطلب را به ایشان بگویم و اعتراض کنم. هنگامی که به مشهد مقدس رسیدم، در اولین روز زیارت، برای ادای تکلیف، نامه را به داخل ضریح انداختم. بعد از چندماه هنگام مراجعت برای زیارت وداع به حرم مشرف شدم و سخن حاجی را مبنی بر دریافت پاسخ نامه فراموش کرده بودم. بعد از نماز مغرب وعشا در حال زیارت بودم که ناگاه صدای مأموری را شنیدم که از زائران می‌خواست از حرم خارج شوند تا خدام به تنظیف حرم بپردازند.

وقتی نماز زیارت را تمام کردم، متحیر شدم که اول شب چه وقت در بستن است! ولی دیدم کسی جز من در حرم نیست! بلند شدم تا من هم از حرم خارج شوم. ناگهان دیدم سید بزرگواری درنهایت شکوه و جلال از طرف بالاسر با کمال وقار به سوی من می‌آید. همین که به من رسید، فرمود: حاجی میرزا حسن! وقتی به اشرف رسیدی پیغام مرا به حاجی اشرفی برسان و بگو:

آینه شو جمال پری طلعتان طلب جاروب زن به خانه و پس مهمان طلب!
در این فکر بودم که این بزرگوار کیست که مرا به اسم می‌خواند و پیغام می‌دهد؟ یک مرتبه متوجه شدم اوضاع حرم به حالت اول برگشته است، برخی نشسته و بعضی ایستاده به زیارت و عبادت مشغول هستند، فهمیدم که این حالت مکاشفه بوده است.

وقتی به بهشهر مراجعت کردم، یکسره به خانه مرحوم حاجی اشرفی رفتم تا پیغام امام علیه السلام را به وی برسانم. همین که در را کوبیدم، صدای حاجی از پشت در بلند شد که حاجی میرزا حسن! آمدی؟ قبول باشد؛ آری!

آینه شو جمال پری طلعتان طلب جاروب بزنی به خانه و پس مهمان طلب!
سپس افزود: افسوس که عمری گذرانیدیم و چنانکه باید و شاید صفای باطن پیدا نکرده‌ایم!

بله عزیزان! کسی که امید دارد به دیدار امام زمان عج مشرف شود، ابتدا باید خودش را آماده کند. باید باطنش را پاک و مطهر کند. امید به دیدار امام عج بدون عمل و بدون تلاش برای صفای باطن پیدا کردن کفایت نمی‌کند. جاروب بزَن به خانه؛ یعنی خانه دل را از اخلاق رذیله مثل غضب، حسادت، حب دنیا و سایر رذایل اخلاقی جاروب کن.

این دیدگاه در زمانه ما هم وجود دارد؛ کسانی که می‌گویند صرفاً امیدوار باش و بخند تا انرژی مثبت پیدا کنی! این نوع نگاه به زندگی کلاً غلط است که انسان بنشیند و بگوید من با فکر مناسب و امیدوارانه انرژی جذب می‌کنم و زندگی را می‌سازم. بله درست است که فکر و نگاه خوب موجب آرامش می‌شود؛ ولی صرف اینکه انسان بگوید من بنشینم و کاری نکنم و انرژی مثبت بگیرم غلط است.

این تعبیر بسیار زیبا و مناسب حال ماست: «...يَجِبُ الصَّالِحِينَ وَلَا يَعْمَلُ بِأَعْمَالِهِمْ...» یکی از ویژگی‌های آدم‌های امیدمحور این است: آدم‌های صالح و آدم‌های موفق را دوست دارد؛ ولی به کردارشان رفتار نمی‌کند.

حاج آقا است، مسجدیه، هیئتیه، ولی اهل عمل صالح نیست! فقط آدم‌های خوب را دوست دارد! همین! البته این هم یکی دیگر از آن روایت ۶۰ تایی است؛ لذا این سطح از امیدواری مناسب عزادار امام حسین عج و ملت امام حسین عج نیست و باید به سطوح بالاتر برود؛ سطوح بالاتر چیست؟

دومین سطح امیدواری را ما می‌گوییم امید پولکی!

امیدی که وقتی در جامعه با آن مواجه می‌شویم، می‌بینیم عده‌ای به شدت در زندگی تکاپو، حرکت و امید دارند و به دنبال پیشرفت و ترقی در امور مختلف زندگی‌اند و امید آن‌ها یک امید با حرکت و عمل است؛ این‌ها نسبت به گروه قبلی یک پله جلوترند و حداقل این است برای آمال و آرزویی که در زندگی دارند کار و تلاش می‌کنند؛ مثل برخی افرادی که می‌بینیم چند بار در زندگی ورشکست شده و یا در زندگی خانوادگی به شکست خورده است؛ ولی با امید و عمل، زندگی و کار خود را ترمیم کرده‌اند و یا کسانی که در کف جامعه هستند سرمایه اندکی دارند؛ ولی با تلاش بعد از مدتی صاحب اموال بسیار زیاد می‌شوند.

این امید درواقع موجب تحرک بیشتر آن‌ها برای رسیدن به رفاه بیشتر و انگیزه بیشتر برای تنوعات مختلف زندگی است. امیدی که آثار زیادی دارد؛ از جمله انسان را برای کسب پول و مال و ثروت دائم‌العمل می‌کند که ممکن است منجر به طمع و حرص شود؛ امیدی که ولو انسان به پول هم نرسد ولی در اندیشه مالی به دنبال امید به موفقیت، کار و تلاش هم می‌کند. این سطح امید، امیدی است که آینده آن صرفاً دنیای انسان را می‌سازد و کلاً این سطح برای همه انسان‌ها است.

البته نکته این است که این گروه اگر طمع کار نباشند حضورشان در جامعه مضر نخواهد بود، ولی نهایت اثر این امید آن‌ها برای دنیایشان خوب است؛ لذا نباید به این امید هم دل بست بلکه باید امید بالاتری پیدا کرد، چرا؟ چون اگر این امید به نتیجه نرسد و از انسان یک شخصیت پولدار نسازد حتی به درد دنیای آن شخص هم نمی‌خورد؛ هرچند اگر به نتیجه برسد هم شاید فقط به درد راحتی دنیایش بخورد.

خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعَىٰهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا﴾^۱ سعی و تلاش و امید کسانی به کار آن‌ها می‌آید که هدفشان پول نباشد، هدف ایمان باشد.

باز خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يظَلُمُونَ شَيْئًا﴾^۲ بهشت برای کسی است که عمل صالح دارد و امیدش برای عمل، صرف پول نباشد.

یکی از جریانات خاص قرآن جریان قارون است. قارون از اقوام موسی علیه السلام و خزانه‌دار فرعون بود. ﴿قَالَ الَّذِينَ يَرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ

۱. اسراء، ۱۹.

۲. نساء، ۱۲۴.

عَظِيمٌ ﴿ کسانی که دنیا دوست بودند، حسرت اموال قارون را داشتند می گفتند خوش به حال قارون.

﴿ وَ آتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ ﴾^۲ این قدر پول و ثروت داشت که کلید خزانه هایش را افرادی زیاد باید حمل می کردند. همین مال باعث عذابش شد و زمین بلعیدش.

نمی دانم کسانی که این قدر مال دارند چه فکر می کنند؟ آیا فکر می کنند در آخرت هم بهشت خریدنی است؟

به همین علت، سومین و بالاترین سطح امید که بهترین امیدواری است و برای همه ما لازم است تا به آن سطح برسیم، امید خدایی است. امید خدایی، امیدی است که انگیزه و هدف ما از امیدواری - که موجب عمل و کار است - را برای ما معلوم می کند.

اگر ساده تر و زیباتر بخواهم بگویم ما باید امیدی داشته باشیم که موجب عملی بشود که ما را به عبودیت خدا نزدیک تر می کند. اگر امید و آرزو از محدوده تنگ دنیای مادی خارج شود و به آرمانی باقی و ثابت و همیشگی منتهی شود، به بالاترین سطح امید نزدیک شده ایم.

امیرالمؤمنین علیه السلام این سطح از امید را چقدر زیبا و دقیق برای ما ترسیم کرده اند. ایشان می فرمایند: «مَنْ يَكُنِ اللهُ، أَمَلَهُ يُدْرِكُ غَايَةَ الْأَمَلِ وَالرَّجَاءِ»^۳ هر کس خداوند آرزو و آرمانش باشد، نهایت آرزو و مید را دریافته است.

قرآن مجید امیدی را که رنگ الهی به خود بگیرد، برترین امیدها دانسته است؛ آنجا که می فرماید: ﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا

۱. قصص، ۷۹.

۲. قصص، ۷۶.

۳. ابوالفتح آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، ص ۶۴۰.

وَحَيْرٌ أَمَلًا^۱ مال و فرزندان، زینت حیات دنیا هستند؛ ارزش‌های پایدار و شایسته نزد پروردگارت ثوابش بهتر و امیدبخش‌تر است.

از روایات استفاده می‌شود که خداوند به مقدار این آرزوها و امیدها، به افراد باایمان، اجر و پاداش می‌دهد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «گاهی بنده مؤمن تهی‌دست می‌گوید: خدایا! به من روزی عطا کن تا فلان کار خیر و نیک را بجا آورم. اگر خداوند در او صدق‌نیت ببیند، تمام اجر و پاداشی را که در صورت رسیدن به این امید و انجام کارهای خیر استحقاق پیدا می‌کرد، برای او نوشته می‌شود.» بالاترین سطح امیدواری همین امید است که باعث می‌شود ابعاد مختلف زندگی انسان با معنویت گره بخورد و حتی اگر انسان با امید به کار و تلاش برای کسب مال اهتمام دارد این کار و تلاش او برای کسب مال هم عبادت به شمار می‌رود و این امید با جهاد در راه خدا نیز گره می‌خورد.

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْأَدِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۲ به دنبال تقویت ایمان خود باش، اهل مجاهدت هم باش، برای حفظ دین و دفاع از دین اگر نیاز به مهاجرت بود، مهاجرت هم داشته باش، آن وقت به رحمت الهی که یکی از مصادیق امید است امید داشته باش.

جهاد با همه ابعاد زندگی انسان گره خورده است؛ زیاده‌خواهی‌های نفس انسان و تنبلی‌های آن، جهاد نظامی، جهاد فرهنگی، جهاد با مستکبران و جهادهای مختلف؛ زیرا جهاد یعنی تلاش در راه خدا در همه عرصه‌های زندگی که این موجب برکت در جامعه و عافیت و عاقبت‌به‌خیری، امنیت و رفاه و آسایش است و اگر این عاقبت‌به‌خیری برای جامعه باشد بهتر از این است که جامعه در پول غرق باشد و امید پولکی و الکی داشته باشد ولی انسانیت در آن نباشد.

۱. کهف، ۱۸.

۲. بقره، ۲۱۸.

به همین علت گفته می‌شود مسئولین حکومتی نباید فقط امید پولکی داشته باشند و این نوع امید را در مردم پمپاژ کنند؛ بلکه اگر مسئول به دنبال ساختن اقتصاد مردم برای عبودیت مردم باشد خودش هم پاک‌دست می‌شود. مسئولی که در فکر این باشد که اقتصاد مردم را بسازم تا خدا باوری بیش‌تر شود با مسئولی که صرفاً بخواهد اقتصاد را برای رفاه بیش‌تر و صرفاً برای هوس بسازد بسیار فرق دارد. مسئولی که به دنبال اقتصاد صرف است ممکن است هوس خودش برای اشرافی‌گری غالب شود و دیگر با امید پولکی خود اصلاً به فکر مردم نباشد.

چه خوب است مسئولین ما این آیه شریفه قرآن را - که تعبیر بسیار مهمی است و از مهم‌ترین تابلوهای راهنمای قرآن است - نصب‌العین خود داشته باشند: ﴿مَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱ اگر می‌خواهیم جامعه به حیات طیبه و اجر اخوی و صلاح و فلاح برسد، باید عمل صالح با امید و ایمان به خدا باشد.

در سراسر قیام سیدالشهدا (علیه السلام) همین نوع امید خدایی را می‌بینیم. قیام سیدالشهدا (علیه السلام) ناخدایش امامی است که همه کشتی را به سمت یک قبله، آن‌هم عبودیت و توحید هدایت می‌کند.

امام (علیه السلام) مظهر عبودیت است و مظهر امید خدایی. امام (علیه السلام) به دنبال این است که به مردم بفهماند صرف امید واهی به کسب مال و رفاه در زندگی و خوشی‌ها و تمتعات دنیا و ساختن زرق و برق دنیا برای انسان، انسانیت نمی‌آورد؛ بلکه باید منشأ و مقصد و همراه امید خدا باشد و بس!

من چه بگویم به جهان هر چه هست سر تکاپو حسین (علیه السلام) است و بس
آنکه فروزان کند امشب چو شمس رایت توحید حسین (علیه السلام) است و بس^۲

۱. نحل، ۹۷.

۲. سید محمدحسین حسینی طهرانی، آیت نور، ص ۴۲۷ تا ۴۲۹.

امام حسین علیه السلام پرچم توحید و امید موحدانه و عاشقانه است. انگیزه امام علیه السلام از قیام، یک انگیزه خدایی بود. تمام وجود امام علیه السلام، امید به خدا و نصرت خدا بود. سیدالشهدا علیه السلام در طول ۵۸ سال عمر بابرکتش از رضای خدا دم نزدند و جز خدا ندیدند و جز سخن خدا نشنیدند؛ و راستی که ایشان به تمام معنی یک بنده سراپا تسلیم الهی بودند. به نمونه‌هایی در این رابطه اشاره می‌شود:

مورد اول: قیامشان برای خدا بود!

آن حضرت فرمودند: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ، وَلَا التَّمَسُّا مِنْ فُضُولِ الْخَطَامِ، وَ لَكِنْ لِنَرَى الْعَالَمِ مِنْ دِينِكَ، وَ نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ، وَ نَيَّأَمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَ يُعْمَلُ بِقَرَائِصِكَ وَ سُنَّتِكَ وَ أَحْكَامِكَ»^۱ بار خدایا! تو خود می‌دانی آنچه از ما سر زد، رقابت برای دستیابی به سلطنت و آرزوی زیاد کردن کالای بی‌ارزش دنیا نبوده است؛ بلکه برای این بوده که نشانه‌های دین تو را افراشته بینیم و اصلاح را در شهرهای آشکار کنیم و بندگان ستم‌دیده‌ات امنیت یابند و به واجبات و سنت‌ها و احکام تو عمل شود.

مورد دوم: خواسته ایشان رضایت خدا بود!

امام حسین علیه السلام در کنار قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به درگاه خداوند عرضه داشت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَجِبُ الْمَعْرُوفَ وَ انْكِرُ الْمُنْكَرَ وَ أَسْأَلُكَ يَا ذَا الْجَلَالِ ۲ وَ الْإِكْرَامِ بِحَقِّ هَذَا الْقَبْرِ وَ مَنْ فِيهِ إِلَّا اخْتَرْتُ لِي مَا هُوَ لَكَ رِضَىٰ وَ لِرِسُولِكَ رِضَىٰ»^۳ خدایا! به راستی من معروف را دوست دارم و منکر را زشت می‌دارم. ای خدای بزرگ و بزرگوار! من از تو می‌خواهم به حق این قبر

۱. محمد محمدی‌شهری، سید محمد کاظم طباطبایی و سید حمید حسینی منتخب میزان الحکمه، ص ۲۷۶.

۲. همان.

۳. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸؛ محمد دشتی، فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۳۸۵؛ خوارزمی،

مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۸۶.

[پیامبر اکرم] و کسی که درون آن است برای من در این قیام آنچه رضایت تو و پیامبرت در آن است پیش آوری!

مورد سوم: عملشان هر چه خدا بخواهد بود!

پس از آنکه امام حسین علیه السلام از مدینه به سوی مکه حرکت کرد، در مکه سخنان زیادی ایراد فرمود. در یکی از آن‌ها فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ نَصْرَ عَلِيٍّ بِلَائِهِ»^۱ سپاس برای خداست، آنچه خدا بخواهد همان خواهد بود و قوتی جز برای خدا نیست... خشنودی خدا، خشنودی ما اهل بیت است و در مقابل بلائی او صبر می‌کنیم.

مورد چهارم: وقتی محمد حنیفه هنگام خروج امام علیه السلام از مکه خدمت ایشان رسید و عرض کرد: «برادر جان! کوفیان را می‌شناسی که به پدر و برادرت نیرنگ زدند، نگرانم با شما هم همان برخورد داشته باشند و عهدشکنی کنند. در مکه بمان تا به شما آسیبی نرسد و امنیت شما حفظ شود. اگرهم احساس می‌کنی حتی در مکه هم امنیت شما تأمین نمی‌شود، به سمت یمن برو.»

امام علیه السلام پاسخی دادند که نشان‌دهنده شدت اخلاص ایشان است، فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا» خدا می‌خواهد که این حرکت را داشته باشم؛ لذا می‌خواهد بگوید همه انگیزه من خداست. محمد حنیفه عرض کرد: آقا جان! پس چرا زنان و کودکان را می‌خواهی با خود ببری؟ فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرِيَهُنَّ سَبَايَا» خدا می‌خواهد این‌ها را اسیر ببیند.^۲

۱. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶؛ محمد دشتی، فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۲۷۴؛ عوالم

بحرانی، ج ۱۷، ص ۲۱۶.

۲. سید بن طاووس، اللهوف، ص ۱۲۷؛ محمدباقر مجلسی؛ شیخ عباس قمی، البحار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.



مورد پنجم: فقط برای خدا

وقتی هم که تیر به سینه حضرت اصابت کرد و به زمین افتاد، فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ - وَبِاللَّهِ - وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ - وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ»^۱ به نام خدا و به یاد خدا و در راه خدا و بر دین رسول خدا [شهادت می‌شوم].

امام حسین علیه السلام نه تنها در لحظه شهادت زمزمه «فی سبیل الله» بر زبان داشت، بلکه همیشه در صبحگاهان و شامگاهان این دعا را بر لب داشت: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَمِنَ اللَّهِ وَإِلَى اللَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ» به نام خدا و به یاد خدا، از خداوند و به سوی او، و در راه او، بر آیین پیامبر او و «تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» و بر خداوند توکل کردم و نیرو و قدرتی جز به [اراده] خداوند بزرگ نیست.

الهی در رخت از سرگذشتم هم از عون و هم از جعفر گذشتم
 رضا دادم تنم بی‌سر بگردد ستوران بر همه پیکر بگردد
 رضا دادم که اکبر کشته گردد تن پاکش به خون آغشته گردد
 زکینه پیکرم پامال گردد ز عشقت سر زنی بر دار گردد
 «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ وَوَجَّهْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ وَإِلَيْكَ أَسْأَلُ الْعَافِيَةَ مِنْ كُلِّ سُوءٍ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۲ پروردگارا! جانم را به تو تسلیم کرده و چهره‌ام را به سوی تو گردانده و کارم را به تو واگذار کردم و از تو سلامتی از هر بدی در دنیا و آخرت را خواهانم.

در سراسر دعای فوق خدامحوری، رضایت الهی و خشنودی به رضایت خداوند موج می‌زند. عرضه بداریم یا ابا عبدالله علیه السلام! پرتوی از خورشید امیدی که از هنگام

۱. محمد محمدی‌اشتهاردی، سوغنامه آل محمد علیهم السلام، ص ۳۵۹؛ شیخ عباس قمی، منتهی‌الأمال، ج ۱، ص ۲۸۶.

۲. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۸۶، ص ۳۱۳، حدیث ۶۶۵ محمد دشتی، فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۳۱۶.

خروج از مدینه تا غروب عاشورا در وجود شما فروزان بود، به نوکران خود نیز هم عطا کن!

آقا جان! ما عزادار شما هستیم، از اول محرم هرشب در رثای شما عزاداری می‌کنیم؛ طلب‌کار نیستیم آقا جان! از شما ممنونیم که ما را راه دادید! اما لطف و کرم و بزرگواری شما ما را پررو می‌کند از شما درخواست کنیم!
حسین جان! ما این دل را نمی‌خواهیم، این دل را از ما بگیر، یک دل سرشار از امید به ما بده. آخر دلی که هنوز رگه‌هایی از امید پولکی در آن است به درد عزاداری برای شما نمی‌خورد.

هرچه بودم، هرچه هستم، بود و هستم را بگیر این دل آلوده
دنیاپرستم را بگیر!

آقا جان! این دل آلوده را از ما بگیر، یک دل امیدوار به ما بده تا ما هم بتوانیم مثل قاسم سیزده ساله، با بالاترین سطح امید به رحمت امام علیه السلام در صورت نیاز در راه شما و برای شما جان‌فشانی کنیم.



حاج آقا! صرفاً مناجات با امام علیه السلام کفایت می‌کند یا باید کاری انجام داد، حرکتی کرد؟

قطعاً توسل به تنهایی کفایت نمی‌کند.

چه کار کنیم خودمان و جامعه به بالاترین سطح امید که امید خدایی است برسیم؟

یک راه ساده و مهم برای رسیدن به این هدف، پویایی و حیات معنوی و توحیدی در خانواده است.

این یعنی چه؟

یعنی خانواده و محیط پیرامون، اگر از محیط‌های سالم و بانشاط و برخوردار از امید باشد، طبعاً این امید و انگیزه، به جوان هم سرایت می‌کند. نقش خانواده و

محیط را در شخصیت جوان نمی‌توان نادیده گرفت. درصد بالایی از تأثیر را محیط و خانواده در شکل‌گیری امید و افزایش آن دارد.

یک راهکار کلیدی و کاربردی، گفت‌وگوهای امیدآفرین و زیبا در محیط خانواده و با اعضای خانواده است. عبارتهای امیدبخش مثل اینکه تو می‌توانی، تو استعداد رسیدن به قله‌های پیشرفت را داری، تو می‌توانی بهترین سرباز امام علیه السلام باشی و جملاتی از این قبیل به شدت روحیه امیدواری را در خانواده بالا می‌برد. در کنار این بیابیم زمینه کار و تلاش فرزندان را هم مهیا کنیم.

سعی کنیم از راه‌های مختلف فرزندانمان را به کارهای خوب و بانگیزه الهی تشویق کنیم تا روزبه‌روز نور امید در وجودشان قوی‌تر شود. نیازی نیست هزینه اضافی کنیم، مثلاً قبل از اینکه برای فرزندمان لباس بخریم، با او صحبت کنیم که اگر فلان عمل صالح را انجام دادی برایت لباس می‌خرم (لباسی که ناچار بودی برای فرزندت خریداری کنی!)



سیدالشهدا علیه السلام شب عاشورا جایزه‌ای به یارانش داد، جایزه ایشان به یارانش چه بود؟ همان یارانی که تا آخر ایستادند و واقعاً لیاقت شهادت را نیز داشتند. حضرت پرده دنیا را از جلوی چشم یارانش کنار زد و بهشت را به آن‌ها نشان داد، شوق آن‌ها مضاعف شد و هرکدام از آنان در روز عاشورا حماسه‌های بزرگ آفریدند.

وقتی شما رجز شهدای کربلا را نگاه می‌کنید، می‌بینید کلمات آن‌ها در اوج قدرت و اطمینان و شوق به ملاقات پروردگار است و دریای امیدی سرشار از عشق به ملاقات با خداوند عالمیان در وجودشان موج می‌زد.

امام حسین علیه السلام به تنها کسی که پاسخی به او نداده بود و داشت از اشتیاق بال‌وپر می‌زد، یادگار امام مجتبی علیه السلام جناب قاسم سیزده‌ساله بود. او مدام دور عموجاننش می‌گشت که آیا من هم شهید می‌شوم یا نه؟! قاسم چنان امیدی به لقای الهی داشت که او را بی‌تاب کرده بود. ایشان آن‌قدر امید به شهادت داشت

که روز عاشورا به امام علیه السلام التماس می کرد، دست امام علیه السلام را می بوسید، پای امام علیه السلام را می بوسید تا امام علیه السلام را برای دادن اذن میدان مجاب کند.

خبرنگار دشمن می گوید:

ظهر عاشورا هنگامی که راهی میدان شد یک نانجیبی به من گفت: به خدا مادرش را به عزایش می نشانم.

به او گفتم: سبحان الله، از این کار چه سودی می بری؟! سپس حمله برد و با شمشیر ضربه محکی بر فرق قاسم زد.

با این ضربه، قاسم از اسب بر زمین افتاد و عموجانش را صدا زد؛ امام حسین علیه السلام مثل باز شکاری آمدند و ضربه شمشیری به آن نانجیب زدند که دستش از آرنج جدا شد؛ اما همین که حضرت را برگرداندند، دیدند چند تا از سواران لشکر عمر بن سعد به کمک این نانجیب آمده اند. آخ بمیرم... حضرت قاسم، یادگار امام مجتبی علیه السلام زیر سم اسبان آنان لگدمال شد.^۱

جلسه هفتم:
بزرگترین حربه یزیدیان زمان

جلسه هفتم: بزرگترین حربه یزیدیان زمان موضوع: رسانه مانع امیدواری

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَإِصْفُهُ نَعْتُ الْوَاصِفِينَ وَ لِإِجَاوِزِهِ رَجَاءُ الرَّاجِينَ وَ لَا يَضِيعُ لَدَيْهِ أَجْرُ
الْمُحْسِنِينَ ۝ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.



امشب می‌خواهیم با شما درباره یکی از اعضای خانواده همه‌مان درد دل کنیم؛ عضوی مداخله‌گر در تربیت خانواده ما، کسی که تمام فکر و ذهن و تصمیم ما را درگیر خود کرده و بیش‌ترین تأثیر در بین اعضای خانواده دارد، عضوی که دائماً همراه ماست و اگر دو روز نباشد تمام کارهای ما مختل می‌شود و شاید بیش‌تر از همه اعضای خانواده همدم و همراه ماست و اوست که خلوت ما را پر می‌کند، عضوی پیچیده و مبهم که شناخت اخلاق و رفتار و منشش ساده نیست، هم‌نشینی که به راحتی در رفتار و کردار ما مؤثر است؛ اما از بس با او مانوسیم و از او رفتار می‌گیریم، حواسمان به کارهایی که با ما می‌کند نیست، یکی از افرادی که امیدآفرین و یا نابودکننده امید در دل ماست.

عضوی که نه تنها در زمانه ما، حتی در زمان قیام عاشورا فلسفه‌بافی قیام را به انواع طرق انجام داد و مردم را از یاری ابوالاحرار و ابوالمجاهدین دور کرد. در شب‌های گذشته علت‌های ناامیدی و همچنین انواع و پله‌های ناامیدی با مدد اهل بیت (ع) بحث شد؛ اما امشب درباره امیدواری بحثی را مطرح خواهیم کرد که روستایی در شهرهای دور تا شخصی که در بهترین مناطق زندگی می‌کند با این هم‌نشین امیدساز یا امیدسوز دست‌وپنجه نرم می‌کند، هم‌نشینی که با آمدنش می‌تواند زندگی را شیرین یا تلخ و دردناک کند؛ بحث امشب ما درباره رسانه است.



در روایتی مهم و راهبردی از حضرت رضا (ع) درباره معنی «ابلیس» نقل شده است: «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا (ع) أَنَّهُ ذَكَرَ: أَنَّ إِسْمَ إِبْلِيسَ الْحَارِثُ وَإِنَّمَا قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَا إِبْلِيسُ يَا عَاصِي وَ سَمِّيَ إِبْلِيسَ لِأَنَّهُ أُبْلِيسُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» اسم ابلیس «حارث» است و خدا او را با لفظ ابلیس و عاصی خطاب قرار داده و ابلیس به این علت، ابلیس گفته شده که ناامید از رحمت خداست.

یکی از موانع ناامیدی انسان، شیطان است و اصلاً حضرت رضا (ع) می‌فرمایند: «وجه نام‌گذاری او به ابلیس، همین ناامید بودن ابلیس است. ابلیس همان کسی که در قرآن کریم آمده و قسم یاد کرده است انسان را از مسیر بندگی و عبودیت جدا می‌کند.»

همان‌طور که بیان شد اعظم‌البلا ناامیدی است. ابلیس به دنبال زمینه‌سازی برای این اعظم‌البلاء و این گناه کبیره است که «البأس من روح الله اکبر الکبائر.» این‌ها را گفتیم تا امشب درباره یک آیه بی‌نظیر و کمتر گفته شده با هم صحبت کنیم، آیه‌ای که به‌وضوح نشان می‌دهد که شیطان قصد دارد با ابزارهای مختلف

چه هدفی را دنبال کند؛ البته حدود ۱۰ آیه در این بحث به نظر رسید که یکی از بهترین‌هایش را انتخاب کردم تا باهم صحبت کنیم.

آن آیه چیست؟ آیه‌ای که خودم با خواندن و درک آن، تأثیرش در زندگی‌مان بدنم می‌لرزد و باید به خدا پناه برد. آیه ۶۴ سوره اسراء می‌فرماید: ﴿وَاسْتَفْزِرْ مِنْ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ﴾ و از آنان یعنی انسان‌ها هر کس را می‌توانی با آوایت تحریک کن؛ ﴿وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجْلِكَ﴾ و بر آنان با سوارانت و پیادگانت [با فریاد] بتاز؛ ﴿وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدْتُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾ و در اموال و فرزندان، با آنان شریک شو و آنان را وعده ده- درحالی‌که شیطان جز فریب به آنان وعده نمی‌دهد.

مفسرین درباره این آیه بحث‌ها کرده‌اند که چند نکته^۱ آن را عرض می‌کنم. بیان ما مثل آشپزی است، یعنی ابتدا مواد لازم را معرفی می‌کنم سپس غذایی که با این مواد درست می‌شود را ارائه می‌دهم.

نکته اول: «اسْتَفْزِرْ مِنْ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ» اولین برنامه شیطان به‌طور کلی استفاده از هرگونه تبلیغات گمراه‌کننده صوتی و سمعی می‌شود که در دنیای امروز از طریق رادیوها، ماهواره‌ها و راه‌های دیگر اجرا می‌شود و افراد ناآگاه را به انحراف و استعمار می‌کشاند.

نکته دوم: در این آیه به لشگر سواره و پیاده شیطان اشاره شده است (أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجْلِكَ) این تعبیرات اشاره به دستیاران فراوان شیطان است که از جنس خودش یا آدمیان هستند و در فریب و انحراف مردم به او کمک می‌کنند و برخی همچون لشگر سواره، سریع هستند و بعضی همچون لشگر پیاده آرام و کند حرکت می‌کنند؛ یعنی لشکری از جنس آدمیان هم دارد.

نکته سوم: همه وعده‌های شیطانی در این مورد نوعی فریبکاری است، یعنی دروغ است؛ و «مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» حالا برویم سراغ ساختن غذایی که ابتدا قولش را دادم. شیطان از همه ابزارها با انواع پیاده‌نظام‌ها به دنبال دادن وعده

۱. محمدعلی رضایی‌اصفهانی، تفسیر قرآن مهر، ج ۱۲، ص ۱۱۷.

دروغین به انسان است؛ اما غذای آماده شده چیست؟ خوراک تبلیغاتی که خوردن آن موجب ناامیدی انسان است.

حتماً دیده‌اید اگر به بچه خودتان قول بدهید و بعد به دلایلی زیرش بزینید، می‌بینید چقدر شکسته می‌شود و از شما ناامید؛ اما چه کنیم؟ باز دنبال شیطان می‌رویم؛ ولی دنبال خدایی که این همه وعده داده و صادق‌الوعد هم هست نمی‌رویم.

خوش به حال کسی که به وعده‌های خدا اعتماد می‌کند. اگر یک نوبت پزشک داشته باشیم و با پزشک وعده کرده باشیم، غالباً سعی می‌کنیم خودمان را زودتر به مطب برسانیم. خیلی جاها که می‌بینم صبح زود، حتی چند ساعت زودتر برای نوبت دکتر حاضر می‌شوند؛ ولی برای یک وعده چند دقیقه‌ای کوچک با خدا چطور؟ مجموع برآوردها را اگر یک صفحه تبلیغاتی در بام جهان داشتیم، این‌گونه می‌نوشتیم و رویش حک می‌کردم که: ای مردم دنیا! شیطان ابزار رسانه دارد و اولین برنامه او تبلیغات است، آن‌هم هرنوع تبلیغ صوتی و بصری که موجب ناامیدی شماست.

روی این تابلوی جهانی می‌نوشتیم که مخلوقات خداوند! آگاه باشید، آخر تمام تبلیغاتی که شیطان با ابزار رسانه و عمل‌اش می‌کند وعده‌های توخالی است و شما را به ناامیدی می‌کشاند.

این هم کار شیطان است و هم کار ایادی شیطان که یکی از آن‌ها الگوهای بد زندگی هستند.

اما رسانه - که همواره هم‌نشین و به تعبیری عضوی از اعضای خانواده ما شده - ابزاری است برای انتقال پیام‌ها و مفاهیم و باعث سریع‌تر و راحت‌تر شدن ارتباطات.

این فضایی که امروزه به تعبیر بعضی مجاز حقیقت شده است، یعنی همین فضای مجازی، یکی از مصادیق رسانه است که می‌تواند به‌جای ما فکر کند، به‌جای ما تحلیل کند و حتی اجازه فکر به ما ندهد که شیطان هم به دنبال همین کار است که بتواند فکر و تصمیم انسان را به دست بگیرد، مثل یک ربات و یا آدم کوکی

که فکرش را کوک می‌کنند تا همان کاری که گفته‌اند را انجام دهد و توان تجزیه و تحلیل نداشته باشد.

رسانه امروز پررنگ‌ترین نقش در زندگی، کار، آموزش و ... دارد. شما تصور کنید اگر فقط یک هفته، یک هفته که نه فقط دو روز دست ما از رسانه کوتاه باشد، چه اتفاقی خواهد افتاد. مصیبت نبود گوشی برای برخی مثل مصیبت از دست دادن یکی از اعضای خانواده است. تصور کنید به مدت یک هفته قرار است نه تلویزیون تماشا کنید و نه گوشی هوشمند داشته باشید. چه اتفاقی می‌افتد؟

خواسته یا ناخواسته رسانه در زندگی ماست. رسانه ابزاری است مثل چاقو، بستگی دارد که دست چه کسی باشد، دست قاتل که انسان بکشد یا دست جراحی که انسان را از مرگ نجات می‌دهد. رسانه ابزاری است که می‌تواند دست دشمن و به خصوص شیطان باشد و قاتل فکر انسان‌ها شود یا به دست کسی باشد که به بشریت خدمت کند یا به دست کسی باشد که به دنبال کسب و کار و درآمد حلال است.

امیدواری مثل اکسیژن برای بدن انسان و مثل هوا در جامعه شرط حیات است. شیطان از رسانه به عنوان یک بمب شیمیایی استفاده می‌کند که با متصاعد شدن در کل فضای جامعه، همه را مسموم می‌کند و باعث کشتار جمعی و یا فردی امیدواری در جامعه می‌شود.

حربه‌های رسانه‌ای ناامید کردن

اما یک سؤال مهم و کلیدی و نه کلیشه‌ای!

چگونه ابزار رسانه، ما را ناامید می‌کند؟ این چرایی خیلی مهم است؛ زیرا ویتترین کار رسانه است و جذب به همین مهم است.

ببینید قدرت رسانه و تبلیغات دروغین را که امثال زهیرها را تا مدت‌ها زمین گیر می‌کند. زهیر ابن قین بجلی بر اثر همین تبلیغات دروغین و در حمایت از خلیفه سوم، سالیان سال نسبت به امام علی علیه السلام دیدگاه منفی داشت؛ اما سرانجام امام حسین علیه السلام او را در مسیر کوفه، به نزد خود دعوت کرد و در آن جلسه و نشست رودررو، حقایق تاریخی برای زهیر روشن شد، به گونه‌ای که یک‌باره محبت

اهل بیت پیامبر ﷺ را پذیرفت و نامش در قاموس «شهیدان عاشورایی» ثبت و ماندگار شد.^۱

اما شیطان چگونه با ابزار رسانه انسان را ناامید می‌کند؟ سه صورت از آن را بیان می‌کنیم:

(۱) سفیدنمایی

اولین روش ناامیدسازی سفیدنمایی است؛ سفیدنمایی یعنی اینکه یک جریان اشتباه و غلط و سیاه را سفید جلوه دهیم؛ البته بعضی‌ها به گونه‌ای کشور را توصیف می‌کنند که انگار همه چیز در کشور ما گل و بلبل است، همه مسئولین خوبند، همه چیز آرام و گرانی هم وجود ندارد؛ بلکه باید مشکلات کشور را از مسئول مربوطه پیگیری کرد.

ما نباید از ظلم دفاع کنیم. اگر ما مشکلات کشور را سانسور کنیم و ظلم را بیان نکنیم و در مقابل آن نایستیم مدیون خون شهداییم. باید بدانیم اگر مردم ببینند ظلمی که به مردم می‌شود را مسئولین نمی‌بینند، خود مردم هم ناامید می‌شوند.

مثلاً در کتب معتبر اهل سنت نقل شده است که پیامبر اسلام ﷺ بارها معاویه را لعن کرده است. صاحب کتاب معجم‌الکبیر به نقل از ابن عباس می‌نویسد: «رسول خدا ﷺ صدای دو مرد را شنید که آواز می‌خوانند. پرسید آن دو کیستند؟ گفتند: «معاویه و عمرو بن عاص». آنگاه پیامبر ﷺ فرمودند: «بار خدایا! آن دو را در فتنه فروغلتان و در آتش رهایشان کن.»^۲

۱. ر.ک: زندگانی امام حسین ﷺ، ص ۳۵۰-۳۵۲ و ۴۳۵-۴۳۸؛ ابصارالعین، شیخ محمد بن طاهر سماوی، تحقیق: شیخ محمدجعفر طبری، ص ۱۶۱-۱۶۹، مرکز الدراسات الاسلامیه لحرس الثورة، ج ۱، ۱۴۱۹ق.

۲. «سمع رسول الله صوت رجلین یغنیان... فسأل عنهما فقیل معاویة و عمرو بن العاص. فقال: اللهم اركسهما فی الفتنة ركسا و دعمهما إلى النار.» المعجم الكبير، طبرانی، دارالکتب العلمیة، بیروت: ج ۱۱، ص ۳۲، ح ۱۰۹۷۰.

حالا چنین شخصی که مورد لعن پیامبر ﷺ است و به تعبیر بحث ما سیاه است را با فضیلت‌تراشی، سفید جلوه می‌دهند. مثلاً لقب کاتب وحی به او می‌دهند و آن قدر این صفت کاتب وحی^۱ را رسانه معاویه بزرگ جلوه می‌دهد که حتی ادعا می‌کنند معاویه به علت این صفت، ازلی است.^۲

رسانه شام این قدر او را بالا می‌برد که مردم شام او را از انبیای اولوالعزم هم بالاتر می‌دانستند.

یکی از مصادیق بسیار مهم امروزی ما تطهیر حکومت منحوس پهلوی است که دارد اتفاق می‌افتد و به گونه‌ای تصویر می‌شود که با آن همه خیانت و جنایتی که پهلوی داشت و چندین کتاب درباره آن وجود دارد گویی آن جمعیت کلان چند ده‌میلیونی - که انقلاب کردند - اصلاً مشکل مالی و اقتصادی نداشتند! به گونه‌ای که واقعاً برای برخی امر مشتبه می‌شود که واقعاً پهلوی خوب بود یا نه؟!

یکی دیگر از ترفندهای سفیدنمایی که قطعاً در جلسه بعد درباره آن مفصل صحبت می‌کنیم؛ اما خلاصه اینکه یکی از ترفندهای شیاطین سفیدنمایی شخصیت سلبریتی است. اینکه فلان سلبریتی چون خوب نقش بازی می‌کند آدم خیلی خوبی است، پس همه‌چیز زندگی او کاملاً درست و تحلیل‌های او درست است و می‌تواند درباره همه‌چیز نظر دهد؛ درحالی که واقعیت آن این‌طور نیست و بعضی از آن‌ها دچار مفاسد هستند، البته افراد خوبی هم هستند که در جلسه بعد بیان می‌کنیم.

۱. وقال بعض عوام الناصبة معاوية ليس بمخلوق. فقيل: كيف؟ قال: «لأنه كاتب الوحي و الوحي ليس بمخلوق و كاتبه منه.» محاضرات

الأدباء و محاورات الشعراء والبلغاء، ابوالقاسم اصفهانی، دارالعلم، بیروت: ج ۲، ص ۵۰۰.

۲. أن ثلاثة من المشايخ حضروا الجامع. فقال واحد لآخر: جعلت فداك، أيهما أفضل معاوية بن أبي سفيان أم عيسى بن مريم؟ فقال: لا والله ما أدري. فقال الثالث: تقبى كاتب الوحي إلى نبي النصارى؟» نثر الدر في المحاضرات، ابوسعبد منصور، دار الكتب العلمية،

بیروت: ج ۷، ص ۲۰۹.

۲) سیاه‌نمایی

دومین راه ناامید کردن رسانه‌ها سیاه‌نمایی است. سیاه‌نمایی یعنی سفید را سیاه جلوه دهیم. مثلاً در جریان کربلا، ابن زیاد در کوفه به‌وسیله یکی از رسانه‌های خود - که همان خطبه‌اش بود - خطاب به اهل بیت علیهم‌السلام می‌گفت: «أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَحَكُمْ وَأَكْدَبَ أَخْدُوئِكُمْ» سپاس خدا را که شما را رسوا و دروغتان را آشکار کرد.^۱ ببینید کار تا کجا پیش می‌رود که شیطانی مثل ابن زیاد، چگونه با ابزار رسانه‌ای امامت نورانی امام حسین علیه‌السلام را سیاه جلوه می‌دهد. مردم هم به‌تبع این صحبت از دفاع امام علیه‌السلام ناامید می‌شوند و قیام امام علیه‌السلام را وارونه می‌فهمند.

الان در جایی یکی از پزشکان خطایی کرده است، رسانه‌ها می‌گویند همه پزشکان این‌طورند یا مثلاً یکی، بی‌فرهنگی می‌کند می‌گویند همه کشور بی‌فرهنگ‌اند یا مثلاً اگر خوبی‌های یک کشور دیگر را ببیند کلاً آن را با کشور خودش مقایسه می‌کند و می‌گوید ما بدبختیم، درحالی‌که مقایسه باید وجه‌قیاس داشته باشد و شرایطش با هم بررسی شود.

پیامد این سیاه‌نمایی ما چیست؟ اینکه انسان ارزش‌ها و دست‌آوردهای کشورش را نمی‌بیند. یکی از تکنولوژی‌های روز دنیا تولید دستگاه سی‌تی‌اسکن است که کلاً در کشور ما تعداد محدودی از آن وجود دارد و علت گرانی برخی عکس‌برداری‌ها هم همین است که ما تعداد کمی از این دستگاه را داریم و از خارج وارد می‌کردیم.

برای تولید این دستگاه نیاز به حداقل ۱۶ تخصص روز دنیا است، خُب چه کسی به گوشش رسید این دستگاهی که فقط سه کشور پیشرفته دنیا تاکنون توان تولیدش را داشتند، همین سال گذشته به دست جوانان خودمان در استان اصفهان تولید شد؛ اما سیاه‌نمایی کاری می‌کند که ما فکر کنیم اصلاً توان دستیابی به پیشرفت‌های دنیا را نداریم.

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۵؛ سید بن طاووس، اللهوف، ص ۱۶۰.

۳) تحریف واقعیت و تخریب شخصیت:

تحریف از ماده حرف است و حرف یعنی به گوشه راندن و در بحث ما تحریف به معنی به گوشه راندن واقعیت است. تحریف یعنی متمایل کردن یک چیز از آن مسیر اصلی وضع اصلی که داشته است یا باید داشته باشد. اگر کاری بکنند که یک جمله‌ای، یک نامه‌ای، یک شعری، یک عبارتی آن مقصودی را که باید بفهماند نفهماند، یک مقصود دیگری را بفهماند، اینجا می‌گویند این عبارت تحریف شده است.^۱ مثلاً در تحریف واقعیت درباره حضرت یونس علیه السلام برنامه تاریخی در شبکه رسانه‌ای گفته است: در تاریخ است «پلنگی امامزاده یعقوب را در کوه خورد.» و نگاه کنید آخوندها اسم یونس علیه السلام را به خورد ما داده‌اند. پاسخ دادم: اولاً پلنگ نبود و نهنگ بود، دوماً امامزاده نبود و پیامبر بود، سوماً یعقوب علیه السلام نبود و یونس علیه السلام بود، چهارماً در کوه نبود و در دریا بود، پنجماً نخورد و بعد آن را بیرون انداخت. ببینید چگونه تحریف واقعیت می‌شود!

جریان شریح قاضی در تحریف واقعیت خیلی عبرت‌انگیز است. شریح قاضی، قاضی کوفه است، ولی ببینید چه می‌کند و چطور واقعیت را به امر ابن زیاد تحریف می‌کند تا مردم از یاری امام علیه السلام ناامید شوند!

براساس قول مشهور، ابن زیاد برای جمع کردن نیرو و اعزام آن به کربلا از قدرت «فتوای قاضی» کوفه، بهره‌ها گرفت. حالا صدور این فتوا چه از ناحیه شریح باشد^۲ و چه به وی انتساب شده باشد اثر روانی‌اش را ولو به‌عنوان بهانه و توجیه جنایت، در افکار عمومی و سیاست بنی‌امیه گذاشت.

۱. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۷، ص ۶۶.

۲. آیت‌الله شیخ عبدالنبی عراقی رحمته الله می‌گوید که ابن زیاد، شریح را با تطمیع به صدور فتوا (کشتن امام حسین علیه السلام) واداشت. پیرامون حماسه عاشورا، ص ۲۰۳ و ۲۰۴.

حکم شرعی که در شهر کوفه خوانده شد و حکومت روی آن مانور داد، چنین بود: «چون حسین بن علی بر خلیفه وقت (یزید) خروج و شورش کرده است، دفع او بر مسلمانان واجب است.^۱

حالا شما بگویید خلیفه الهی، امام حسین علیه السلام است یا یزید؟ از این رو در کربلا و دوره اسارت بازماندگان عاشورا، یکی از مهم‌ترین شعارها و تیتراهای گفتاری و نوشتاری یزیدیان، این مطالب بود:

این‌ها (امام حسین علیه السلام و یارانش)، خارجی هستند.

این‌ها (اسیران)، خارجی هستند.

هذه زينب اخت الخارجي؛ نام این زن، زینب است خواهر همان شورشگر.

این سر خارجی است.^۲

یا مثلاً برای تخریب شخصیت و ناامید کردن مردم در شبکه‌های مجازی پر کنند که شهید سلیمانی عزیز، قاتل است یا سلیمانی تروریست است. عجیب است، شاید شماها تعجب می‌کنید، ولی واقعاً در رسانه کم‌کم این‌طور القا می‌کنند تا شخصیت محبوب را منفور جلوه دهند.

یک نوع دیگر در این سطح تخریب مختص شخصیت یا عنوان مقدس والا است. بگذارید یک مثال بزنم.

سرمایه‌دار آمریکایی و سهام‌دار اصلی ابرشرکت نیوز^۳ است، سرمایه‌داری که بر پایه فهرست ثروتمندترین افراد جهان که در سال ۲۰۱۷ از مجله فوربز منتشر شده است. این فرد از دید میزان دارایی سی‌وچهارمین فرد دارا در ایالات متحده و

۱. فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام ص ۲۶۸-۲۶۶؛ معارف و معاریف، سید مصطفی حسینی دشتی، ج ۳، ص ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸، اسماعیلیان، قم، چ ۱، ۱۳۶۹ش؛ فرهنگ عاشورا، ص ۲۶۶-۲۶۸.

۲. رک: تذکره الشهداء، ملاً حبیب‌الله شریف کاشانی، ص ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۷ و ۴۰۸، چ ۱، ۱۳۸۹ق؛ منابع دیگر.

نودوششمین نفر در جهان است و مجموع دارایی شخصی او برابر با ۱۳/۱ میلیارد دلار است.^۱

تازه این آمار برای چهار سال پیش است. اگر بگوییم داراییش تغییر نکرده است که کرده و با دلار ۲۵ هزارتومانی حساب کنیم می‌شود ۳۵ تریلیون تومان. این شخص با این همه پول و شرکت‌های زیرمجموعه‌اش در فضای رسانه‌ای کار می‌کند.

اسم این شخص «کیث روپرت مرداک»^۲ مدیر شبکه فارسی وان است. یک گفتاری درباره ایران و شخصیت مقدس مادر دارد، اگر اهل رسانه این جمله را همیشه به ذهن داشته باشند، جهت فرهنگی و رسانه‌ای‌شان عوض می‌شود. آن گفتار این است: برای نابودی ایران، باید درخصوص کلمه مقدسی به نام خانواده هزینه کرد و من قصد دارم تا موضوع مادر را در دستور کار خود قرار دهم. مادر عزیز! این جمله را خوب دقت کن و ارزش خودت را بدان، نگو همیشه در خانه با بچه‌ها سروکله بزنم که چه بشود!

ادامه گفتارش این است: در ایران، مادر خانواده همه‌چیز را مدیریت می‌کند و اگر مادر را به لجن بکشیم تمام این جامعه به لجن کشیده خواهد شد.^۳ این یک نوع تخریب شخصیت است نه شخص. دستگاه حاکمه اموی و مروانی بعد از عاشورای ۶۱ قمری برای زنده نگه‌داشتن پیروزی خود، شیوه‌های معنوی و عبادی را در پیش گرفتند. آنان چون می‌دانستند واژه «عاشورا» یادآور جنایات یزید و مظلومیت اهل بیت (علیهم‌السلام) است، لذا دست‌به‌کار شده و عاشورا را در تقویم «عبادی» گنجانیدند تا ضمن برگزاری مراسم جشن پیروزی، افکار عمومی را نیز با خود

۱. Rupert Murdoch profile", Forbes, retrieved ۲۰۱۷.

۲. (به انگلیسی: Keith Rupert Murdoch) (یا مرداخ یا مردوخ)، زاده ۱۱ مارس سال ۱۹۳۱، در ملبورن.

۳. ماهنامه پرسمان، پیاپی ۱۰۵، مهر ۱۳۹۰.

همراه کنند و به امت اسلامی تلقین کنند که یکی از اعیاد اسلامی، عاشورا است. عید عاشورا، برکت‌آفرین است و روزه در عاشورا، مستحب است.^۱ ابتدا شخصیت، تحریف می‌شود و سپس تخریب و حذف فیزیکی اتفاق می‌افتد.



داستان تلخ و دردناکی است که خیلی با خودم کلنجرار رفتم که نقل کنم یا نه! چون قطعاً پس از شنیدن آن حالتان عوض می‌شود و من پیشاپیش از محضرتان عذرخواهی می‌کنم؛ اما واقعیت دارد. مادر، بچه شیرخوار خود را برد حمام، در حمام مشغول شستن فرزندش شد، برق رفت! فضای حمام تاریک‌تاریک شد، مادر با صابون خواست بدن بچه را بشوید. همین که به بدن بچه صابون کشید بچه جیغ زد، مادر فکر کرد بچه معمولاً گریه می‌کند رها نکرد و سریع‌تر شست، مادر همین‌طور می‌شست و بچه جیغ می‌کشید، ناگهان برق آمد!

مادر یک‌باره با بدن غرق در خون فرزند مواجه شد، فهمید به صابونی که به بدن بچه می‌کشید یک تیغ اصلاح چسبیده است. صحنه دل‌خراش و ناگفتنی است و حس تلخ و دردناک و حال مادر دیوانه‌کننده!

عزیزان! این گوشی که در دست من است همان صابون است که خیلی از ما به بچه‌های خودمان می‌دهیم.

ما با جان و روح فرزندانمان چه می‌کنیم؟ نکند به‌علت تاریکی و ابهامی که از شناخت این فضا است خط‌وخشی به فرزند ما بخورد! نکند فرزند ما با تیغ‌هایی که داخل این گوشی‌هاست جراحت دینی و اعتقادی پیدا کند.

نکند رسانه و تبلیغات منفی، همان‌طور که امیرالمؤمنین علیه السلام را خانه‌نشین کرد، در این زمان هم مولای ما را خانه‌نشین کند و ما را بدبین به امام علیه السلام زمانمان کند.

۱. آیت‌الله رضا استادی در مقاله‌ای جامع (عاشورا قبل از اسلام و حادثه کربلا)، به این موضوع پرداخته است. رک: چشمه خورشید، ۱، صص ۲۲۷، ۲۶۰، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه، قم، چ ۱، ۱۳۷۴ش.

مبادا علی علیه السلام بر روی منابر مجازی سب و لعن شود و فرزند ما محبت خاندان علوی را از دل ببرد!

مبادا حسین علیه السلام در زمان ما به قتلگاه برود!

مبادا مظهر لطف الهی را خارجی بخوانند و ما باور کنیم!

الله اکبر از این فضا سازی رسانه‌ای! فضایی که وقتی علامه امینی رحمته الله آن شخصیت والا و نویسنده الغدیر روی منبر می‌خواستند این مطلب را بیان کنند نیم ساعت شدیداً گریستند، اگر ایشان نگفته بودند، نمی‌گفتم، نقل می‌کنند که آن قدر سب و لعن امام علی علیه السلام از حدود سال چهل تا صد هجری بوده است که از زمان به خلافت رسیدن معاویه تا زمان شروع حکومت عمر بن عبدالعزیز در هزاران منبر تا شصت سال بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله به جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و پاک‌ترین امام جامعه سب و لعن می‌شد.

معاویه بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه نماز جمعه مسجد اموی دو سه جمله به امیرالمؤمنین علیه السلام نفرین کرد که خیلی دردناک است. جمعی از بنی‌امیه به معاویه گفتند: «تو که به آرزویت رسیدی، اگر از لعن این مرد دست برداری بهتر است!» معاویه گفت: «لا والله حتی یزُبُوَ عَلَیْهِ الصَّغِيرُ وَ یَهْرَمَ عَلَیْهِ الْكَبِيرُ» هرگز! به خدا سوگند که دست از سب او بر نمی‌دارم تا زمانی که اطفال امت با سب علی علیه السلام جوان گردند و با آن سب رشد و نمو کنند و بزرگان به صورت پیران فرتوت در آیند! در روز عاشورا نیز یکی از فرماندهان لشکر کوفه به نام عمرو بن حجاج زبیدی - که چهار هزار نفر تحت فرمان او بودند - سربازان خود را به جنگ با امام حسین علیه السلام تشویق و ترغیب می‌کرد، درحالی که چنین می‌گفت: «قَاتِلُوا مَنْ مَرَقَ عَنِ الدِّينِ وَ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ» بجنگید، بجنگید با کسی که از دین خدا برگشته و از صف مسلمانان بیرون رفته است.

بسیاری این حرف‌ها در چگونگی رفتار رسانه بنی‌امیه با خاندان رسالت قابل تأمل است. امام حسین علیه السلام وقتی گفتار عمرو بن حجاج را شنید، فرمود: «وَيْحَكَ

یا عَمْرُو! أَعْلَىٰ تُحَرِّضُ النَّاسَ؟ أَتُحْنُ مَرْفَعًا مِنَ الدِّينِ وَ أَنْتَ تُقِيمُ عَلَيْهِ؟» وای بر تو ای عمرو! آیا مردم را به این بهانه و اتهام که ما از دین خدا خارج شده‌ایم به جنگ و ریختن خون ما تشویق و ترغیب می‌کنی؟ آیا ما از دین خدا خارج شده‌ایم و تو در دین خدا پابرجا هستی؟ «سَتَعْلَمُونَ إِذَا فَارَقْتُمُ أَزْوَاجَنَا أَجْسَادَنَا مِنْ أَوْلَىٰ بِصَلَى النَّارِ» نه هرگز چنین نیست، روزی که روح از تن ما جدا شد، خواهید فهمید که چه کسی سزاوار آتش است!^۱

مبادا فرزند ما به خاطر فرهنگ‌های مسموم و شبهات و جراحات مختلفی که می‌بیند سرمایه‌های معنوی‌اش را - که حیات جان اوست - از دست بدهد. نباید بگذاریم دشمن با سیاه‌نمایی و تحریف و تخریب، فکر ما را آلوده به شبهات کند و الا ما هم مثل یزیدیان در مقابل امامان می‌ایستیم و ایشان را در گودی قتلگاه به نظاره می‌نشینیم.



چه کنیم تا رسانه ناامیدمان نکند؟
 چه کنیم تا در این بازار اطلاعات - که فراری از آن نیست - دوام بیاوریم؟
 چه کنیم تا دست‌کم به خانواده خود کمکی کرده باشیم؟
 چه کنیم تا رسانه با سیاه‌نمایی ذهن ما را تاریک نکند؟
 می‌خواهیم راهکارهایی را بیان کنیم که باعث قدرتمندی ما در فضای مجازی می‌شود.

راهکار اول: خودقوتی

باید ما هم در رسانه قوی باشیم؛ یعنی چه؟ باید به‌جایی برسیم که کنترل و میدان این فضا دست ما باشد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۷؛ محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۲۴؛ ابن حجر عسقلانی، تهذیب‌التهذیب، ج ۷، ص ۲۸۱؛ البدایه والنهایه ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۸۲.

- ما که کاره‌ای نیستیم!
- چرا، هستید! کاری که می‌توانید انجام دهید استفاده از بعضی نرم‌افزارهای تولید داخل است تا باعث تقویت آن شود.
- این‌ها که فایده‌ای ندارند و قوی نیستند!
- بله بعضاً قوی نیستند؛ ولی بعضی هم از آن‌ها کمی ندارند و یک‌مرتبه هم نمی‌توانیم به آن مرتبه برسیم.
- یادم هست اوایل سال^۱ ۸۸ یا ۸۹ که واتس‌آپ به‌تازگی وارد شده بود در یک هفته این‌قدر هَنگی و قطعی داشت که خود من کلافه شده بودم؛ اما کم‌کم قوت پیدا کرد، یک‌باره به اینجا رسید!
- الان کمتر کسی را پیدا می‌کنید که این نرم‌افزار را روی گوشیش نداشته باشد. به بعضی از این نرم‌افزارها حداقل یک‌بار ثبت‌نام کنیم تا حمایت شوند. یک جنبه آن هم به مسئولین مرتبط است که باید حمایت کنند در غیر آن، این شرکت‌ها جهاد کردند و وارد این عرصه شدند. تا خودمان قوی نشویم، بازی را می‌بازیم، بد هم خواهیم باخت. حرکت‌های خوبی در حال شکل‌گیری است، انشالله خداوند به حق این شب‌ها به مردم عزیزمان نصرت نصیب کند.
- یک راهکار مهم دیگر ما در فضای مجازی این است که از ظرفیت این فضا در نشر خوبی‌ها استفاده کنیم و از حالت انفعال خارج شویم و برای تبیین واقعیت‌های جامعه و تبلیغ معارف دین یک نقش مؤثر داشته باشیم در غیر این صورت کسی که با ما نیست نمی‌تواند بگوید با دشمن هم نیست؛ بلکه سکوت در برابر تهاجمات رسانه‌ای دشمن یعنی عدم یاری و نصرت مسیر

حق. دست کم کاری که می‌شود کرد این است که از صفحات و پست‌های مذهبی و انقلابی حمایت و آن‌ها را تأیید کنیم.

راهکار دوم؛ خودرسانه‌ای

یعنی خود ما مانند یک رسانه تحلیلی عمل کنیم و اخبار درست را از نادرست تشخیص دهیم. چطور؟

باید علم و آگاهی خود از رسانه را ارتقا دهیم و حداقل در دوره‌های مختلف زیست سایبری حضور پیدا کنیم. یکی از همین مباحث این است که هر وقت خبری می‌آید این سه پرسش را درباره آن مطرح کنیم:

چه کسی گفته است؟ کجا گفته است؟ درست گفته است یا نه؟

راهکار ما در این زمینه این است که حداقل به ازای هر یک کانال خبری چند کانال تحلیلی داشته باشید تا ابعاد مختلف بحث را توضیح دهد و شما را یک‌سویه و کانالیزه نکند. این‌گونه می‌توانید از اخبار، تحلیل درستی داشته باشید.

راهکار سوم؛ خودمراقبتی

برای خودمراقبتی دو راهکار ارائه می‌کنیم، یکی اینکه باید در نظر داشت که فضای مجازی وسیله بزرگی برای ائتلاف وقت است؛ لذا یک راهکار مهم برای برون‌رفت فضای مجازی برنامه‌ریزی است و دوم اینکه اگر کانالی داریم که دائماً پمپاژ ناامیدی می‌کند، آن را حذف کنیم و تنها در گروه‌هایی عضو شویم که به دنبال خدمت صادقانه است نه بازار داغی شایعات.



رسانه و عدم سواد رسانه باعث شد که فریادخواهی امام حسین علیه السلام به جایی نرسد، تا جایی که امام حسین علیه السلام ناچار می‌شد برای اثبات بی‌گناهی خود، علی‌اصغر شیرخوار را وسط میدان بیاورد. با وجود افزایش تخریب امام علیه السلام در رسانه، با آن‌هم

امام علیه السلام به هدایت لشکریان امیدوار بودند. امام حسین علیه السلام از همان روز دوم محرم تا دقایقی قبل از شهادت، چندین بار موعظه کردند. اما آن طرف از بس رسانه قوی کار کرده بود از رحمت امام علیه السلام ناامید شدند. بزرگان قبایل برای جلوگیری از سوادى که امام حسین علیه السلام به دشمن می‌داد به تکاپو افتادند و با گفتن سخنان نامربوط و کشیدن فریاد و هیاهو و به قول امروزی‌ها پارازیت، گفتار حضرت را قطع می‌کردند.

امام علیه السلام می‌فرمودند: «وَلَكُمْ مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تُنْصُوا إِلَى فِتْسَمْعُوا قَوْلِي» وای بر شما! چه زیانی برای شماست اگر سکوت را رعایت کنید و سخنم را بشنوید؟^۱
 «السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ الطَّفَلِ الرُّضِيعِ، الْمَرْبِيِّ الصَّرِيعِ، الْمُتَشَحِّطِ دَمًا، الْمُضْعَدِ دَمَهُ فِي السَّمَاءِ، الْمَذْبُوحِ بِالسَّهْمِ فِي حَجَرِ أَبِيهِ، لَعَنَ اللَّهُ رَامِيَهُ حَرَمَلَةَ بَنِ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ وَ ذَوِيهِ.»^۲

علی اصغر را در دست گرفتند تا وداع کنند. حرمه قصاب هم می‌خواهد گوشت تکه تکه کند، از چاقوی معمولی استفاده می‌کند نه از ساتور. حرمه با یک تیر معمولی هم کار این نازدانه را تمام می‌کرد، تیری برای مردان جنگی، سه شعبه و آغشته به زهر!

به روی دست باب تلظی بهانه بود او تشنه وصال خدای یگانه بود
 پیش از قیام کربوبلا بلکه پیش‌تر حلقش برای تیر شهادت نشانه بود
 لب‌های او خم‌ش ولی بندیدند او گرم دعا و زمزمه عاشقانه بود
 تنها اگر به قطره آبی‌نیاز داشت دریا ز چشم دختر زهرا روانه بود
 أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الطَّالِمِينَ.

۱. گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، صص ۴۶۷، ۴۷۲، ۴۷۳ و ۴۷۶؛ محسن غفاری، سیره امام حسین علیه السلام، صص ۲۰۱ و ۲۰۴، پیام آزادی، تهران، چ ۱، ۱۳۷۴ش.
 ۲. ر. ک: ص ۹۰۹ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال). در زیارت رجبیه، به روایت المزار الکبیر شهید اول.

جلسه هشتم:

بهترین الگوی امیدواری برای جوانان

جلسه هشتم: بهترین الگوی امیدواری برای جوانان موضوع: نقش الگو در امیدواری؛ الگوی کاذب از موانع امیدواری

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَصِفُهُ نَعْتُ الْوَاصِفِينَ وَلَا يَجَاوِزُهُ رَجَاءُ الرَّاجِينَ وَلَا يَضْبَعُ لَدَيْهِ أَجْرُ
الْمُحْسِنِينَ ۱ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.



ان شاء الله خدای متعال قلوب یکایک ما را با معرفت و محبت وجود مقدس امام
زمان حضرت بقیه الله علیه السلام منور بفرماید.

چه سرنوشت عجیبی! کسی که از بزرگان است، کسی که از زعمای قوم و
الگو، پیشوا و مقتدای عده‌ای است، از مشوقین و دعوت‌کنندگان امام علیه السلام است و
حتی نامش مقدم بر نام امثال حبیب بن مظاهر است؛ اما نه تنها خودش امام علیه السلام را
یاری نکرد و در غربت ولی خدا دخیل شد که عده‌ای هم به پیروی از او بزرگ‌ترین
معروف - که حمایت از امام علیه السلام بود را ترک کردند و تا قیام قیامت به نوعی مشمول
نفرین این فراز زیارت عاشورا واقع شدند: «اللَّهُمَّ الْغِنِ الْعِصَابَةَ الْيَمِينِي (الَّذِينَ) جَاهَدَتِ
الْحُسَيْنَ، وَ شَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ وَ تَابَعَتْ (تَابَعَتْ) عَلَى قَتْلِهِ.»

میسیب بن نجبه!

آری! بین یاریگر امام علیه السلام که حلت به فنائک امام علیه السلام می‌شود با کسی که الگویش غیر از ولی خداست از قعر دوزخ تا عرش فاصله افتاده است. به اندازه یک ابدیت از اصحاب عاشورا به علت الگوپذیری غلط فاصله می‌افتد، فاصله‌ای از امید تا ناامیدی!

ناامیدی پیامد الگوپذیری از ناامیدانی است که هر کدام مشمول اعظم‌البلاء خدا شده‌اند.

نام مسیب بن نجبه در صدر آخرین نامه به امام علیه السلام است، بزرگی از زعمای کوفه؛ اما چه سود که بعد از یاری نکردن امام علیه السلام، باعث شد پیروانش هم امام علیه السلام را یاری نکنند. بعداً در قیام توابین شرکت کرد و خطبه خواند، خطبه دیگر، برای جامعه امام علیه السلام نمی‌شود. مسیب قبل از قیام توابین خطبه خواند و گفت: ما با پاک شمردن خود، فریفته شده بودیم، خداوند ما را در هر موضعی از مواضع فرزند دخت پیامبرش صلی الله علیه و آله دروغ‌گو یافت.

او قبلاً نامه‌ها و فرستادگانش را نزد ما فرستاد و نزد ما عذر آورد و یاری ما را در آغاز و در پایان و آشکارا درخواست کرد؛ ولی ما به جان‌هایمان نسبت به وی بخیل گشتیم تا اینکه در کنار ما به قتل رسید، نه با دست‌هایمان او را یاری دادیم و نه با زبان‌هایمان از او دفاع کردیم و نه با اموالمان او را تقویت کردیم و نه از عشیره‌مان برای او یاری طلبیدیم، پس عذر ما نزد پروردگاران و هنگام روبه‌رو شدن با پیامبرمان چیست؟ جز اینکه قاتل آنان که بر ضد او تحریک کردند را بکشید و یا اینکه در این راه کشته شوید، شاید در آن صورت، پروردگار ما از ما خشنود شود. من پس از دیدار او از عقوبتش ایمن نخواهم بود.^۱

چه می‌شود که انسان حرف یک شخص برایش سند شود و هرکاری ولو به ضرر خود و خانواده را انجام دهد؟

۱. ابن اثیر، الکامل فی‌التاریخ، ۱۳۸۵ق، ج ۴، ص ۱۵۹.

چه می‌شود که یک شخص می‌تواند جمعیت کثیری را با خود همراه کند و عمل خاصی را دهد؟
چه می‌شود که یک نفر می‌تواند سرنوشت و تاریخ ملتی را تغییر دهد؟
چه مفهومی است که اگر درست بیان شود می‌تواند امید را زنده یا بمیراند؟
همه این پرسش‌ها یک پاسخ مشخص دارد که می‌خواهیم درباره آن صحبت کنیم. آن پاسخ مهم فقط یک کلمه است «الگو»!



۱. اهمیت الگو

امروزه بعضاً به آن سلبریتی هم «الگو» می‌گویند. انسان‌ها فطرتاً الگوپذیر و قهرمان‌پرست هستند. اصلاً یکی از بهترین و مؤثرترین راه‌های تربیت، الگو است. الگو این قدر جاذبه و نفوذ دارد که سرنوشت یک ملت را مشخص می‌کند، به همین علت قرآن واژه «اسوه» را برای پیامبران مطرح می‌کند: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا.»^۱ «اسوه» به معنای اقتداء و پیروی است و معنای «فی رسول‌الله» یعنی در مورد رسول خدا ﷺ و اسوه در مورد رسول خدا ﷺ عبارت است از پیروی او و به تفسیر مرحوم علامه طباطبایی «اگر تعبیر کرد به «لکم فی رسول‌الله» می‌خواهد بگوید که این سیاق استمرار و استقرار را می‌رساند و نشان می‌دهد که این وظیفه همیشه ثابت است و شما همیشه باید به آن جناب تأسی کنید.»^۲

خلاصه‌اش اینکه در ذهن ما همیشه یک الگو هست که بی‌اختیار از آن تقلید می‌کنیم و همه چیزمان دارد مثل او می‌شود. انسان بدون الگو نمی‌شود.

۱. الأحزاب، ۲۱؛ الممتحنه، ۴-۶.

۲. سید محمدباقر موسوی همدانی، ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۴۳۲.

آنچه که مورد اتفاق همه علمای تعلیم و تربیت است و به عنوان بهترین راهکار تربیت شناخته شده، الگو است. آنان بسیار تأکید دارند که بهترین شیوه برای مربی در ایفای نقش تربیتی خویش که تلاش او را ثمربخش می کند نشان دادن الگوی صحیح است.

شهید مطهری رحمته الله علیه، آن مرد بزرگ که به تعبیر حضرت امام بنده فیلسوف و متفکر و فقیه انقلاب بود ایشان یک جمله دقیق دارند که می فرماید: شناخت انسان کاملی که الگوست برای مسلمان ها واجب است؛ یعنی اگر بخواهیم یک مسلمان کامل باشیم - چون اسلام می خواهد انسان کامل بسازد - و تحت تربیت و تعلیم اسلامی به کمال انسانی خود برسیم، باید بدانیم که انسان کامل چگونه است، سیمای معنوی انسان کامل چگونه سیمایی است و مشخصات انسان کامل چگونه مشخصاتی است تا بتوانیم خود و جامعه خود را آن گونه بسازیم.^۱

اصلاً گرایش به الگوهای برجسته، افکار انسان را منظم می کند، به افکار انسان تمرکز می دهد تا خصوصاً جوان که بحران هویت دارد بحران هویتش تا حدی حل شود. جمله روان شناسی بسیار زیبا است که می گوید: «هم گرای فکری زمانی پدید می آید که آدمی در صدد همانندسازی با شخصیتی برتر از خود برآید.»

الگوگرایی انسان را به تعالی روح و همت های بالا می رساند؛ یعنی می بیند که الگویش چقدر بالاتر است پس نباید برای خود یک هدف کوچک در نظر بگیرد؛ بنابراین این نتیجه فوق العاده حساس را می توان گرفت که باید بالاترین انسان ها را به عنوان الگو معرفی کرد نه هر از راه رسیده ای را!

پیامبر رحمت و مغفرت می فرماید: «فَانظُرُوا بِمَنْ تَقْتَدُونَ فِي دِينِكُمْ وَصَلَاتِكُمْ.»^۲ آحوستان خیلی خوب جمع باشد که به چه کسی در دینتان اقتدا می کنید و چه کسی را اسوه خودتان می دانید. این ها تماماً از اهمیت الگو در زندگی ما انسان هاست.

۱. مرتضی مطهری، انسان کامل، ص ۱۵، ناشر: صدرا، چ ۲۲، ۱۳۷۹ ش.

۲. شیخ صدوق، کمال الدین، ۱/۲۲۱/۷.

۲. تعریف الگو

الگو چیست؟ آیا می‌شود یک تعریف ساده برای الگو بگوییم؟ باید بدانیم وقتی می‌گوییم الگو، منظورمان از الگو چیست؟
خلاصه‌ترین و بهترین تعریفی که می‌شود از الگو ارائه کرد این است: «الگو» نمونه عینی و مشهود یک فکر و عمل در ابعاد گوناگون است که برای رسیدن به کمال، از سوی دیگران پیروی می‌شود.^۱ وقتی آدم جلوی آینه می‌ایستد هرکاری که می‌کند آینه هم انجام می‌دهد. با تمام ابعاد و حالاتش، این یعنی شمایمی که جلوی آینه ایستاده‌اید مقتدا و اسوه می‌شوید.

۳. علت تأثیر الگو

پرسش: چرا الگوها این قدر تأثیر زیادی دارند؟ چگونه می‌شود که جوانان این قدر زیاد از سلبریتی‌ها تأثیر می‌پذیرند؟
پاسخ: برای اینکه خیلی از حرف‌ها را نمی‌توان به زبان گفت، بلکه با رفتار می‌شود منتقل کرد. امام صادق علیه السلام فرمودند: «كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ»^۲ به غیر از زبان خودتان، مردم را دعوت کنید. چرا فیلم‌های نمایشی و سینمایی و سریال‌ها تأثیرگذارتر هستند؟ به دلیل اینکه یک رفتار را نشان می‌دهند، همه چیز با گفتار قابل انتقال نیست؛ حتی پروردگار عالم که خالق عالم است، خالق حکمت و خالق گفتار است، مسلط بر کلمه و کلام است، در قرآن کریم برای ما قصه بیان می‌فرماید و به غیر از قصه مثل هم می‌زند، قصه زندگی اولیاء خدا را برای ما بیان می‌کند، قصه آدم خوب‌ها را بیان می‌کند، قصه شهادت آسیه، همسر فرعون را بیان می‌کند، مناجاتش را بیان می‌کند. اگر انسان به اندازه خداوند متعال هم مسلط به گفتار باشد، خیلی چیزها در رفتار قابل بیان است ولی در گفتار واقعاً قابل انتقال نیست.

۱. ناگفته نماند که واژه‌های امام، اسوه، قُدوه، مُدل، نمونه، مثال، سرمشق، هادی، دلیل، حجت نیز در متون اسلامی و تعلیم و تربیت و روان‌شناسی تقریباً به معنای «الگو» هستند.

۲. شیخ کلینی، کافی، ج ۲، ص ۷۸.

۴. انواع الگو

نکته بسیار مهم دیگر، بحثی است که متأسفانه ناخودآگاه دامن‌گیر بعضی از ما شده است. بحثی که اگر مادری یا پدری یا جوانی پای منبر نشسته باشد متوجه خواهد شد که برای او هم کاربرد دارد؛ اما آن نکته چیست که ما باید خوب دقت کنیم؟ اینکه ما دو نوع الگو داریم:

اول: الگوی خوب

خداوند در قرآن هم به الگوهای خوب اشاره می‌کند هم به الگوهای بد. دقت کنیم که الگو شاخص مدنظر ما، آن‌هایی است که دردانه خداوند و اهل بیت علیهم‌السلام شدند، عزیز خداوند شدند، در دل خداوند جای گرفتند. چقدر تعبیر زیبایی است که بگوییم خدا خریدارشان شد!

منظور ما از الگو، شاخ‌های اینستا و فلان شخص که فقط به علت صدا یا قیافه‌اش مشهور شده، نیست.

منظور الگوی انسانیت، کمال، رشد و دیگر ملاک‌های الهی است نه فلان شخصی که در فضای مجازی فلان مقدار دنبال‌کننده (فالور) دارد.

اگر کمی به اطرافمان بنگریم می‌توانیم افرادی را در همین نزدیکی‌ها پیدا کنیم. الگوی مدنظر ما، کسانی هستند که شاید حتی نزدیک‌ترین رفقایشان هم فکرش را نمی‌کردند که آن‌ها چنین ظرفیتی داشته باشند.

به نظر شما کدام‌یک از رفقای محسن حججی فکر می‌کرد محسن این چنین باشد و این چنین شود؟! شهید حججی کسی بود که به معنای واقعی کلمه ره صدساله را یک‌شبه طی کرد. خوشا به حالش و خوشا به حال هرکدام از ما اگر بتوانیم شهید حججی را الگوی خودمان قرار دهیم!

اگر مقداری در زندگیش دقیق شویم می‌فهمیم که ادب، غیرت، اقتدار، صفا، سادگی و پاکی حججی بود که او را به یک الگو تبدیل کرد. حالا ما از الگو شدن شهید حججی صحبت می‌کنیم، ولی آیا خود شهید حججی هم الگویی داشت؟ خوب است مطلبی را برایتان بگوییم:

درباره علاقه محسن به حاج احمد کاظمی چنین نقل شده است: بعد از آن اردوی راهیان نور، ارتباط با شهید کاظمی برای محسن حججی شکل گرفت. مثلاً نصف شب بر سر مزار شهید کاظمی می‌رفت و فاتحه می‌خواند، یاد حاج احمد بود و به حرف‌هایش گوش می‌داد. وقتی کسی روزانه به حرف شهید گوش می‌دهد و به آن عمل می‌کند، منش او هم به آن سمت می‌رود.

آن وقت هنگامی که می‌بیند حاج احمد می‌گوید: اگر می‌خواهید شهید شوید، باید مثل شهدا باشید، باید شهید زنده باشید، باید مثل شهدا کار کنید، روی مسیر او تأثیر می‌گذارد. محسن به مسیری رفت که حاج احمد، پیش از تولد شهید حججی در آن گام نهاده بود. حاج احمد و محسن به دو نسل متفاوت با آرمان‌هایی یکسان تعلق دارند.

امروز شهید کاظمی الگوی جوانان هم‌سن‌وسال محسن است و آن‌ها با تأسی از ویژگی‌های رفتار و اخلاقی‌اش، مسیر زندگی‌شان را انتخاب می‌کنند.^۱ یا مثلاً در دهه شصت چه کسی فکرش را می‌کرد جوانی که در ابتدا برای استخدام سپاه در مصاحبه رد شده است در دهه نود، نه فقط محل خودش، استان خودش و کشور خودش، بلکه اهل عالم را از شر شرورترین افراد نجات دهد؟!

حاج قاسم را می‌گوییم که همه به او افتخار می‌کنند. حاج قاسم هم به علت بی‌آلایش بودن، صداقت، تلاش بی‌منت و اخلاصش بود که یک کشور به احترامش عزادار شد. حاج قاسم و امثال حاج قاسم نه دنبال دیده شدن بودند و نه دنبال الگو شدن؛ ولی خدا کاری کرد که هم دیده شدند و هم الگو شدند. بهترین تعبیر درباره حاج قاسم همین است که بگوییم: حاج قاسم یک شخص نبود، بلکه یک مکتب بود.

شاخص‌های حقیقی، این شخصیت‌ها هستند که واقعاً می‌شود به آنان اعتماد کرد و آن‌ها را الگو قرار داد، نه فلان شخصیت خارجی که من فقط از ظاهر

کارهایش و قیافه‌اش تقلید می‌کنم. این شاخص‌ها الگوی وهمی به حساب می‌آیند. بازهم می‌گویم: خوش به حال کسی که حاج قاسم را الگوی خودش قرار می‌دهد! اصلاً یکی از شاخصه‌های انسان‌های شاخص این است که الگو می‌شوند. قربان علی اکبر علیه السلام که می‌تواند الگوی عالی جوانان باشد. اصحاب امام علیه السلام در کربلا همه در یک سطح و شأن نبودند، بلکه در کربلا الگوی اصحاب سیدالشهدا علیه السلام در ادب، وفا و بصیرت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام بود.

اگر رسالت کربلا را درست ببینیم، می‌فهمیم همان‌گونه که قرآن برای تربیت، الگوهایی را پیش چشم انسان می‌گذارد امام حسین علیه السلام برای حسینی‌زیستن، اصحاب خود را تا قیامت به‌عنوان الگو معرفی می‌کند؛ بنابراین باید در زندگی خط‌کش، الگو و تراز حرکت خود را اصحاب سیدالشهدا علیه السلام که همه سنی هم دارند قرار دهیم.

ملاک الگوی خوب

فهمیدیم که الگو چیست و چه اهمیتی دارد. مدل‌سازی رفتاری و انتخاب الگو، یکی از نیازهای اساسی انسان است؛ اما نمی‌دانیم که الگوی خوب چه ملاک‌هایی دارد.

چند تا ملاک به شما می‌دهم تا مثل دستگاه تشخیص اسکناس تقلبی، الگوی خوب را از الگوی تقلبی تشخیص دهید. به قول امام علی علیه السلام مصداق این روایت شویم و مثل امام حسن علیه السلام توصیه پدرشان در حق ما هم باشد: «اِخْتَدِ بِحَدَاءِ الصَّالِحِينَ، وَاقْتَدِ بِأَدَائِهِمْ، وَسِرِّ سِرِّهِمْ»^۱ دنباله صالحان را بگیر و از آداب آنان پیروی کن و به راه آنان برو.

ما هم دنبال‌رو و پیرو صالحان باشیم. خیلی عالی است.

یک ملاک

۱. هرچه بیش‌تر پر عظمت‌تر: یکی از ملاک‌های اسوه این است که هرچه جلوتر می‌روی، بیش‌تر به عظمت او پی می‌بری. وای بر کسی که اسوه‌ای انتخاب کند و بعد از مدتی، خودش از این اسوه عبور کند و جلو بزند! اصلاً انسان احساس می‌کند عمرش را از دست داده است.

یکی از شرایط اسوه این است که همیشه برای ما اسوه باقی بماند؛ یعنی تا ابد هرچه جلوتر بروی بیش‌تر به عظمت او پی ببری و احساس کنی دیروز که شیفته او بودی، عمرت را از دست نداده‌ای، بلکه ذخیره شده است.

خدا به ما توفیق دهد تا اهل بیت (علیهم‌السلام) را به‌عنوان اسوه بپذیریم، زندگی‌نامه را بخوانیم، سیره‌شان را مطالعه کنیم، البته این کار، واقعاً یک «حال خوب» می‌خواهد. اتفاقاً در دوران نوجوانی این حال خوب وجود دارد، نوجوان‌ها خیلی اسوه‌پذیرند، به همین دلیل در اتاق‌های‌شان انواع و اقسام عکس‌های اسوه‌های خیالی - که تصور می‌کنند باید به آن‌ها برسند - وجود دارد. این اسوه‌ها هرچند مبالغه‌آمیز و غیرواقعی باشند در دوران نوجوانی و جوانی خیلی در روح جوان تأثیرگذارند، ما هنرش را نداریم که اولیاء خدا را به‌عنوان اسوه معرفی کنیم، خیلی هنر می‌خواهد. اگر فیلمی بسازیم از یک اسوه، احتمالاً شعاری درمی‌آید و این دل‌نشین نیست، چون نمی‌توانیم روند تکمیل شخصیت او را جا بیندازیم.

ملاک دوم اسوه، این است که نباید زندگی‌اش با ما زیاد تفاوت داشته باشد. همان‌طور که بیان شد، یکی از شرایط اسوه این است که همیشه برای ما باقی بماند، یکی دیگر از شرایط اسوه این است که نباید زندگی‌اش با ما تفاوت زیاد داشته باشد، به‌طوری‌که باید برای جزئیات زندگی ما رفتارش الگو باشد، اولیای خدا همین‌طور بودند؛ این‌قدر زندگی معمولی و خاکی‌ای داشتند که شما در زندگی

ایشان، با جزئیات می‌بینید که هر روز به‌عنوان یک آدم معمولی با چه مسایلی درگیر بوده‌اند؛ بنابراین آن‌ها می‌توانند برای ما اسوه قرار گیرند. آیا یک فرشته الهی می‌تواند اسوه قرار گیرد؟ او که غذا نمی‌خورد، او که نمی‌خوابد، او که سختش نیست از خواب بیدار شود. اولیای خدا ضمن اینکه اسوه جاودانه‌ای هستند، ضمن اینکه هیچ‌وقت پایان‌پذیر نیستند، ضمن اینکه رفتارهایی دارند که یقیناً ما هیچ‌وقت به آن نمی‌رسیم، ضمن اینکه حالات فوق‌العاده پیشرفته‌ای دارند، در حالات مربوط به زندگی عادی روزمره خودشان-که مثل زندگی ما بوده است- برای ما الگو هستند و نمونه‌های فراوانی برای الگو بودن، وجود دارد.

دوم: الگوی بد

اگر فردی الگوی بد انتخاب کند شک نکنید که در زندگی دچار ناامیدی و شکست و افسردگی می‌شود و برعکس این مطلب هم صادق است؛ یعنی اگر فردی الگوی صحیح انتخاب کند قطعاً در زندگی دچار ناامیدی، شکست و حس افسردگی نمی‌شود.

اگر می‌بینیم جوانان و گاهاً بزرگ‌ترهای ما دچار افسردگی می‌شوند، دلیلش این است که رسانه‌ها و فضای مجازی برای ما الگوسازی اشتباه انجام داده‌اند و طبیعتاً این مشکلات موجب ناامیدی، افسردگی و... می‌شود.

چه بسیار دیده‌ایم فردی که برای عده‌ای جوان الگو بوده است و پس از چند سال خودکشی کرده است. خُب طبیعی است آن جوانی که این شخص را به‌عنوان الگو انتخاب کرده است افسردگی بگیرد و دچار ناامیدی شود.

می‌بیند الگوش فلان ماشین را سوار می‌شود، فلان پول را دارد و فلان زیبایی را دارد، آنگاه از خود می‌پرسد که چرا من ندارم! به خودش هم می‌گوید همه را برق می‌گیرد، ما را چراغ نفتی!

بین چی دارد و من ندارم و این باعث ناامیدی، سرخوردگی، بی‌نشاطی و پوچی می‌شود.

چه چیزی این را به اینجا کشانده است؟ مقایسه با سلبریتی که اصلاً وجود و شرایطشان به هم نمی‌خورد! تازه، بدتر از آن، وقتی است که سلبریتی و کسی که الگوش است در کاری که اصلاً تخصص ندارد دخالت می‌کند. دیگر واقعاً این را کجای دلمان بگذاریم!

بعضی از این سلبریتی‌ها کاری می‌کنند که آدم دلش می‌خواهد مثل مصیبت کربلا بگرید، مثلاً در بازیگری تخصص دارد، اما در پزشکی نظر می‌دهد. در موسیقی تخصص دارد، اما در امور دینی نظر می‌دهد، به نظر من اعظم بلا این است که هرکس از راه می‌رسد در دین نظر می‌دهد.

در یک روایت بسیار زیبا امام صادق علیه السلام - وقتی آن را خواندم یاد همین سلبریتی‌های الان افتادم - می‌فرماید: «معانی الأخبار عن أبي حمزة الثمالي: قال لي أبو عبد الله عليه السلام: يَاكَ وَالرَّئِاسَةَ ، وَإِيَّاكَ أَنْ تَطَّأَ أَعْقَابَ الرِّجَالِ»^۱ بپرهیز از ریاستمداری و بپرهیز از اینکه دنبال رجال (شخصیت‌ها) راه افتی. «فقلت: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَمَا الرَّئِاسَةُ فَقَدْ عَرَفْتُهَا، وَأَمَا أَنْ أَطَّأَ أَعْقَابَ الرِّجَالِ، فَمَا تُلْنَا مَا فِي يَدِي إِلَّا مِمَّا وَطِئَتْ أَعْقَابَ الرِّجَالِ!» عرض کردم: «فدایت شوم، ریاستمداری را می‌دانم [به چه معناست]، اما اینکه دنبال رجال راه افتم، من دو سوم آنچه [از حدیث و اخبار شما و دانشی که] دارم از همین راه افتادن دنبال رجال به دست آورده‌ام؟!» فقال: «لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ، يَاكَ أَنْ تَنْصَبَ رَجُلًا دُونَ الْحُجَّةِ فَتُضَدِّقَهُ فِي كُلِّ مَا قَال.» حضرت فرمود: متوجه نشدی؛ [بلکه مقصود این است که] بپرهیز از اینکه مردی (شخصیتی) را بدون دلیل علم (بُت) کنی و هرچه گفت تصدیقش کنی.

۱. شیخ صدوق، معانی الأخبار، ۱/۱۶۹.

بدون دلیل هر چه آن شخصیت مشهور گفت به تعبیر امام علیه السلام «رجال» گفت انجام بدهی. باورتان شود یا نه سلبریتی که بدون تخصص و با تبلیغ در صفحه شخصی خود داروهای اشتباهی را به مردم فروخت و از کشور رفت. هرکسی صلاحیت ندارد پشت سرش راه بیفتیم.

خدای ناکرده اگر دنبال الگوی نامناسب برویم خدا می‌داند که چه بلایی سرمان بیاید.



به نظر شما چه می‌شود که پدر و مادری حاضرند ابتدا فرزند دل‌بندشان و سپس خودشان را به کشتن دهند؟
من که شرم دارم این واقعه را برای شما بگویم.
واقعاً دردآور و دهشتناک است.

در سال ۱۹۷۸ میلادی خبرنگاران به منطقه گویانا در آمریکا رفتند. به یک باره با تصویری غم‌انگیز روبه‌رو شدند. در یک روز ۹۱۸ نفر که فقط ۳۰۰ نفر آن‌ها کودک بودند، خودکشی کردند. آن‌ها به وسیله ماده سمی سیانور و ترکیبات طعم‌دهنده که برای کودکان استفاده کرده بودند، دست به خودکشی زدند.

عزاداران امام حسین علیه السلام! باورتان می‌شود کسانی که ۳۰۰ کودک را کشتند، خود پدر و مادرها بودند؟ تنها از این جمعیت پنج نفر جان سالم به‌در بردند. رسانه‌های آمریکا اعلام کردند: ۹۰۹ نفر در ۱۷ نوامبر ۱۹۷۸ دست به خوردن سم زدند تا بزرگ‌ترین خودکشی دسته‌جمعی تاریخ بشریت را رقم بزنند.

تصاویر کشته‌شدگان - که در کنار هم روی زمین افتاده بودند - مادرانی که کودکان خود را در آغوش داشتند، زن‌وشوهرهایی که یکدیگر را در آغوش گرفته

بودند و صدای جیغ‌های ترسان آن‌ها قبل از خودکشی ضبط شده است. این داستان تلخ بزرگ‌ترین خودکشی تاریخ جهان به‌وسیله رهبری به نام «جیم جونز» به وقوع پیوست.



مؤمن واقعی با الگوپذیری صحیح، الگوساز می‌شود. انسان در هر سن و شرایطی می‌تواند امام باشد. قرآن می‌گوید: ﴿وَ عِبَادُ الرَّحْمٰنِ﴾ بنده خوب خدا این است که بگوید: ﴿وَ اجْعَلْنَا لِمُنْتَفِیْنِ اِمَامًا﴾^۱ مرا الگو قرار دهید تا دیگران از ما یاد بگیرند، نه اینکه ببینیم چون مد است به‌دنبال آن‌ها برویم. ما کاری کنیم تا مد شویم. ﴿وَ اجْعَلْنَا لِمُنْتَفِیْنِ اِمَامًا﴾ یعنی من قالب‌ساز و مُدساز باشم نه تابع مدها! حرف‌هایی که خاصان درگاه الهی به آن عمل کردند و شاخص و الگو شدند این‌گونه است:

اول اینکه آن‌ها به‌هیچ‌وجه دنبال شاخص شدن و الگو شدن نبودند، نه فقط دنبال الگو شدن نبودند بلکه اصلاً راضی نبودند کارهای خیرشان را دیگران متوجه شوند؛ این یعنی سعی در انجام کار خیر به‌صورت پنهانی. درست است که برخی کارها را مجبوریم علنی انجام دهیم، ولی نباید نیت‌مان نشان دادن و تظاهر به آن کار باشد.

دوم اینکه برای خودمان یک رفیق شهید داشته باشیم تا بتوانیم با او انس بگیریم. این رفیقمان باید الگوی زندگی‌مان شود. شهدا زنده‌تر از زنده‌هایی هستند

که دوروبرمان را گرفته‌اند و ما باید در جای‌جای زندگی‌مان آن‌ها را ببینیم و حس کنیم، دقیقاً مثل شهید حججی که شهید کاظمی را رفیق خود قرار داده بود.



عقبه بن سمعان گوید: هنگامی که امام حسین علیه السلام به سوی کوفه می‌آمدند، هنگام سحر از قصر «بنی‌مقاتل» - که شب را در آنجا مانده بودیم - خارج شدیم. حین حرکت کاروان، لحظه‌ای امام حسین علیه السلام را خواب فراگرفت. ایشان پس از بیداری سه مرتبه فرمودند: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.»

فرزند برومند آن حضرت، حضرت علی‌اکبر علیه السلام درحالی که سوار بر اسب خود بود نزد پدر آمد و عرض کرد: فدایت شوم! چرا آیه «استرجاع» و حمد خدا را بر زبان جاری کردی؟

امام حسین علیه السلام فرمودند: «لحظه‌ای خواب مرا ربود، در این هنگام سواره‌ای را مشاهده کردم که می‌گفت: این قافله می‌رود، ولی مرگ به دنبال آن می‌آید. دانستم که آن قوم، ما هستیم که مرگ به سراغمان می‌آید.»

علی‌اکبر علیه السلام گفت: «ای پدر بزرگوارم! آیا ما بر حق نیستیم؟!» امام حسین علیه السلام فرمودند: «سوگند به آن کس که بندگان به او بازمی‌گردند، آری ما برحقیم!»

علی‌اکبر گفت: «إِذَا لَا نُبَالِي أَنْ نَمُوتَ مُحَقِّينَ؛ اگر ما برحق هستیم در این صورت باکی از مرگ نداریم.»

امام حسین علیه السلام فرمودند: «خداوند جزای نیکی، که بهترین جزای فرزند از پدرش باشد بر تو عنایت فرماید.»^۱

۱. سید بن طاوس، لهوف، ص ۷۰.

جلسه

نهم:

مهمترین ویژگی علمداران منجی

جلسه نهم: مهم‌ترین ویژگی علمداران منجی موضوع: تبعیت از امام، موجب امیدواری



شب تاسوعای حسینی است، متعلق به حضرت قمر بنی‌هاشم علیه السلام و مبحث ما در شب‌های گذشته، امید بود.

اگر بخواهیم در آینه کلام امام صادق علیه السلام به تماشای جمال نورانی قمر منیر بنی‌هاشم، حضرت عباس علیه السلام بنشینیم، در زیارت مأثوره حضرتش، آن که از کلام امام علیه السلام است یکی از ویژگی‌های ممتاز قمر منیر بنی‌هاشم علیه السلام را چه چیزی وصف می‌کنند؟ تعبیرشان چیست؟

می‌فرمایند: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْمُطِيعُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَإِلَاءَ مِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ» یکی از کلیدهای شخصیت حضرت ابالفضل علیه السلام اطاعت و تبعیت ایشان از خدا و اهل بیت علیهم السلام است.

حضرت ابالفضل العباس علیه السلام مورد غبطه تمام اولیای خدا و حتی اصحاب حضرت سیدالشهدا علیه السلام است.



عدم تبعیت و اطاعت از امام علیه السلام یک گناه بزرگ است و یکی از عواملی که باعث شد امت زمان امام حسین علیه السلام از حمایت و نصرت امام ناامید شوند و این گناه بود! بله درست متوجه شدید! گناه! اما شاید تاکنون به آن دقت نکرده‌ایم. یکی از پیامدهای گناه به تعبیر حضرت علی علیه السلام در دعای کمیل این است: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَقْطَعُ الرَّجَاءَ»^۱ گناه باعث می‌شود انسان ناامید شود.

گناه باعث ناامیدی از همه چیز از جمله نصرت امام علیه السلام می‌شود و به تعبیری نخ ناامیدی و تمام گناهان بعد از آن، برگشتش به یک چیز است و آن هم گناه بزرگ عدم تبعیت از امام علیه السلام که پیامدهای بسیار سنگینی دارد و طبق آیات و روایات یکی از مهم‌ترین مصادیق گناهانه شمار می‌رود.

قطعاً یکی از مؤثرترین و سرنوشت‌سوزترین گناه که سرنوشت یک امت را تغییر می‌دهد و جامعه را تا سرحد ابتدال و گمراهی می‌برد، عدم تبعیت و اطاعت از امام علیه السلام است و ناامیدکننده‌ترین گناه، کم‌کاری در طاعت امام علیه السلام و تبعیت امام علیه السلام است؛ کما اینکه خدای منان در قرآن کریم با صراحت این موضوع را بیان می‌کند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۲ و مصداق بارز و اتم اولی الامر، امام معصوم علیه السلام است.

طبق این آیه شریفه و آیات و روایات متعدد، اطاعت از اهل بیت علیهم السلام واجب و قطعاً سرپیچی از دستورات این بزرگواران گناهی بزرگ و نابخشودنی است. عزیزان! نگین اطاعت از سیدالشهدا علیه السلام، حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام هستند. شما می‌بینید یکی از بزرگ‌ترین جنگاوران عرب، وقتی در روز عاشورا امام حسین علیه السلام می‌فرمایند برو آب بیاور، می‌بینید ایشان به آب لب زدند، به تعبیری:

۱. شیخ عباس قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای کمیل.

۲. نساء، ۵۹.

دستت به آب لب نزد و لب به آب، دست

حیران گذاشته‌ای به سر انگشت آب را

آب را به روی آب ریخت و آبروی آب ریخت؛ کلید ورود به معارف شخصیت حضرت ابوالفضل (ع)؛ اطاعت ایشان از امام (ع) بود و در مقابل، عدم تبعیت از امام (ع) (ولی جامعه) بزرگ‌ترین گناه است و زنجیره تمام ظلم‌هایی که بر اهل بیت (ع) روا داشته شد همه از همین عدم تبعیت از امام بود.

در تاریخ به‌طور متعدد و مکرر مشاهده می‌کنیم که عدم تبعیت از امام (ع) چه هزینه‌های سنگینی را بر امت‌ها درست کرده و باعث انحرافات سنگین ملت‌ها شده است. به‌عنوان نمونه تشکیل سقیفه و پیامدهای ویران‌کننده آن به‌علت زیرپا گذاشتن دستورات پیامبر (ص) بود تا جایی که در صورت انجام نشدن کودتای سقیفه، حادثه کربلا رخ نمی‌داد.

پیام‌سان کربلا، زینب کبری (ع) عصر روز عاشورا بر پیکر ابا عبدالله (ع) عرضه داشت: «يَاي، الْمَقْتُولُ بِيَوْمِ الْجُمُعَةِ، أَوَالِئْتُنَّ؟» 'پدرم فدایت! تو کشته روز جمعه‌ای یا دوشنبه؟'

جمعه روز شهادت امام حسین (ع) است؛ اما چرا حضرت زینب (ع) به روز دوشنبه نیز اشاره می‌کند؟! دوشنبه، آغاز انعقاد بینش اموی و سفیانی و نقطه آغازین انحراف ولایت الهی است و نقطه آغازین امیدواری شیطان و لشکریان شیطان و ناامیدی مردمان در زمان‌های بعد بود. اگر نفهمیم کربلا صحنه روپارویی‌های دو بینش است، نه به این دل می‌دهیم و نه از آن دوری می‌جوییم.

وفات پیامبر اکرم (ص)، همان روزی که سقیفه به منفعت می‌اندیشید و غدیر به حقیقت، روز دوشنبه بود و همان تفکری که علی (ع) را حذف و غاصبین خلافت را تحمیل کرد، امروز حسین (ع) را حذف و یزید را تحمیل می‌کند.

۱. ترجمه فهری، اللهوف علی قتلی الطفوف، النص ۱۳۳، المسلك الثاني فی وصف حال القتال و ما یقرب من تلک الحال.

یزید شروع کننده حادثه نیست؛ بلکه پنجمین سردمدار این تفکر است! مشکل یزید نیست؛ مشکل تفکری است که یک نمونه‌اش یزید و اعمالش بود و هر کس تا قیامت مرتکب گناهی شود عذابی بر عذاب‌های کسانی که سقیفه را برپا کردند افزوده می‌شود، چون این‌ها دست جوامع را از داشتن امام ولی و هادی کوتاه کردند. نمونه دوم: ۲۵ سال خانه‌نشینی و سکوت، ۲۵ سال خار در چشم و استخوان در گلوی حضرت علی علیه السلام، به علت عدم تبعیت و اطاعت از ایشان بود. ابن عباس نقل می‌کند که سبید آیه در شان علی علیه السلام نازل شده است؛^۱ امامی که در هیچ جنگ و جهادی شرکت نکردند، مگر پیروز بازگشتند!^۲

امامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «غلی أشجعُ الناس قلباً»^۳ علی علیه السلام شجاع‌ترین و قوی‌دل‌ترین مردم است. حریف را تنها با یک ضربه می‌کشت و در حدیث است که «کانت ضربتک و ترّاً» ضربت شمشیر او همیشه تک‌ضرب بود!^۴

حضرت علی‌ای که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: «علی سیف الله علی اعدائه»^۵ علی شمشیر خدا است که بر روی دشمنان خدا کشیده می‌شود.

این نمی‌ازیمی بود؛ این قطره در برابر دریا بود!

این امیرالمؤمنین علیه السلام با این عظمت در عبارتی می‌فرماید: «فَتَنظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مُعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي!»^۶ در کار خویش اندیشه کردم، دیدم که یاران من منحصر به اهل بیت من است!

۱. تفسیر الحبری، ص ۱۶۲.

۲. طبرانی، معجم الاوسط، ۸۷/۳ (۲۱۷۶).

۳. المناقب لابن المغازلی، ص ۱۵۱، ح ۱۸۸.

۴. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۱ / ۲۰.

۵. شیخ صدوق، الامالی، ۶۱.

۶. نهج البلاغه، خطبه ۲۶.

کار حضرت به‌جایی می‌رسد که با چاه درد دل می‌کند!
 امام زمان عج با چه کسی درد دل می‌کند؟ نکند حضرت مثل جدشان یارویاوری
 نداشته باشند؟!

به تعبیری، حضرت می‌فرمایند عدم تبعیت شما باعث خانه‌نشینی من شده است
 و اصلاً جریان کربلا هم از قاعده عدم تبعیت از امام عج مستثنی نیست، چرا؟ چون
 مردم دست از تبعیت و اطاعت از ولی خدا برداشتند و تا قیامت سرنوشت بشر را
 تغییر دادند، ناامیدان از اینجا ناامیدی برداشت می‌کنند؛ درواقع عدم تبعیت آن‌ها
 بذری برای ناامیدی در دل آیندگان پاشید.

پرسش مهم اینجاست که جا دارد برای پاسخ به این پرسش زندگیمان را هزینه
 کنیم، چون سرنوشت و عاقبت به‌خیری ما درگرو پاسخ این پرسش است.
 چرا مردم از دستورات ولی خدا تبعیت نمی‌کنند و از آن سرپیچی می‌کنند؟
 چرا نامه نوشتند و امام عج را دعوت کردند، ولی زیر بیعت خود زدند؟
 چرا در نیمه راه دست از بیعت برداشتند؟
 در این جلسه دو عامل مهم عدم تبعیت را - که موجب ناامیدی می‌شود -
 بیان می‌کنیم.

(۱) عدم معرفت

یکی از مهم‌ترین عوامل عدم تبعیت و سرپیچی از دستورات ولی خدا، عدم
 معرفت است.

«معرفت» به چه معناست؟ معرفت به معنی شناخت عمیق و اطلاع دقیق از
 یک مطلب است. هرچه معرفت بیش‌تر باشد، عملکرد بهتر است، هرچه شناخت
 دکتر به نوع بیماری بیش‌تر و بهتر باشد، درمانش هم بهتر است.
 تشخیص خوب، مشروط به شناخت خوب است.

آن قدر قصه معرفت مهم است که امام باقر عج می‌فرماید: «مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِيمَانٌ
 فَمَوْتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ وَلَا يَغْدِرُ النَّاسُ حَتَّى يَغْرِفُوا إِيمَانَهُمْ»^۱ بنا بر این روایات، هیچ‌گونه عذری

۱. شیخ کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۳۷۲.

از مردمی که امام زمان خود را نشناسند پذیرفتنی نیست؛ زیرا مرگ بدون شناخت و معرفت نسبت به امام زمان خود، مانند مرگ جاهلیت است. از اینجا اهمیت موضوع امام‌شناسی و معرفت حقیقی نسبت به امام علیه السلام در هر عصر، به‌ویژه عصر غیبت آخرین ذخیره الهی، حضرت مهدی علیه السلام به‌روشنی مشخص می‌شود. آنکه امام زمان علیه السلام خود را نشناسد و با او پیوند ولایی برقرار نکند به وصیت هیچ‌یک از انبیاء عمل نکرده است، چه رسد به سفارش خداوند متعال! مرگ او مرگ جاهلی است و از آنجا که مرگ عصاره زندگیست، وقتی مرگ جاهلی بود معلوم می‌شود زندگی هم جاهلی می‌شود.

چگونگی حاصل شدن معرفت

ما دو نوع معرفت داریم:

نوع اول: معرفت اکتسابی

یکی از راه‌های پی بردن به مراتب و مقامات بلند امامان معصوم علیهم السلام به‌طور کلی و امام عصر علیه السلام به‌طور خاص، مطالعه و تأمل در کتاب‌ها و مقاله‌هایی است که در این زمینه نگاشته شده است. به‌عنوان نمونه، خواندن زیارت جامعه کبیره و تأمل و تدبّر در اوصافی که در این زیارت برای ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده، در حصول معرفت نسبت به مقام و جایگاه امام علیه السلام در هستی بسیار مؤثر است.

نوع دوم معرفت، معرفت اعطایی است. قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از خدا پروا داشته باشید، برای شما نیروی تشخیص حق از باطل قرار می‌دهد.

گاهی برای رسیدن به مقامات عالیه دنبال دستوراتی می‌گردیم که در قوطی هیچ عطاری نیست، درحالی که شاه‌بیت رسیدن به همه مقامات این فرمایش نورانی امام صادق علیه السلام است: «مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ كَفَى مَا لَمْ يَعْلَمْ»^۲ کسی که به دانسته خود عمل کند، بس است او را از آنچه که نمی‌داند.

۱. انفال، ۲۹.

۲. شیخ صدوق، التوحید، ص ۴۱۶.

به فرموده عارف والامقام، مرجع تقلید عظیم‌الشان، مرحوم آیه‌الله العظمی بهجت رحمته‌الله: آقایانی که طالب مواظب هستند، آیا به مواظبی که تاکنون شنیده‌اید، عمل کرده‌اید یا نه؟ آیا می‌دانید هر که به معلوماتِ خودش عمل کرد، خداوند مجهولات او را معلوم می‌فرماید؟!

خداوند توفیق مرحمت فرماید، آنچه را می‌دانیم، زیرپا نگذاریم و در آنچه نمی‌دانیم توقف و احتیاط کنیم تا معلوم شود که نباشیم از آن‌ها که گفته‌اند: پی مصلحت مجلس آراستند نشستند و گفتند و برخاستند^۱

۲) عدم تبعیت از امام

عامل دومی که باعث می‌شود مردم از امام علیه‌السلام تبعیت نکنند - که موضوع اصلی این جلسه ماست - عدم اعتماد و اطمینان به امام علیه‌السلام و وعده‌های ایشان است. آقا امیرالمؤمنین علیه‌السلام بسیار زیبا و لطیف می‌فرمایند: «عَلَى الشُّكِّ وَ قَلَّةِ التُّقَّةِ بِاللَّهِ مَبْتَأَى الْجُرْزُ وَالشُّحِّ» بنای حرص و بخل شک و کم‌اعتمادی انسان نسبت به خداست؛ یعنی اگر انسان به خدا و وعده‌های خدا اعتماد نکند مطمئناً موقعی که وقت انفاق مال و جان است بخل می‌کند و هنگامی که وقت زهد و قناعت است و باید از مال دنیا چشم‌پوشی کند حریص است! امام حسین علیه‌السلام در اوج اعتماد به خدا بودند. این قاعده اعتماد درباره ما و اهل بیت علیهم‌السلام هم هست، اگر به ولی خدا اعتماد نکنیم اطاعتش نمی‌کنیم. اگر گفت اینجا وقت ایثار و انفاق است بخل می‌کنیم، اگر گفت وقت قناعت و صبر است حریص می‌شویم.

اطاعت، فرع بر اعتماد است و اگر در جامعه‌ای امام علیه‌السلام یاری نمی‌شود به علت این است که سرمایه اعتماد مردم ضعیف شده است. به تعبیر بهتر، اعتماد به معنی اطمینان به نتیجه است، یعنی فرد یقین کند اگر امام علیه‌السلام حرفی می‌زنند حتماً آن حرف امام علیه‌السلام نتیجه‌ای دارد که شاید ما علم به آن نداشته باشیم.

اگر شخص به علم امام علیه السلام، به حکمت امام علیه السلام، به رحمت امام علیه السلام، به دلسوزی امام علیه السلام و به اینکه امام علیه السلام ما را به سعادت رهنمون می‌کند - که به نفع ماست - اعتماد کرد حتماً امام علیه السلام را یاری می‌کند.

امام رضا علیه السلام فرمود: «أَشْفَقَ عَلَيْهِمْ مِنْ آبَائِهِمْ وَأُمَّهَاتِهِمْ»^۱ امام علیه السلام از پدر و مادر انسان بیش‌تر انسان را دوست دارد. اگر انسان این را فهم کند اعتماد می‌کند و اگر اعتماد کرد اطاعت می‌کند، چون می‌داند خیر او را می‌خواهد.

برای اینکه ما در جامعه ولایت‌پذیری را تقویت کنیم قطعاً باید سرمایه اعتماد مردم را بالا ببریم. اعتماد از عمود است، یعنی تکیه بر عمود، به تعبیری اگر شخص تکیه بر عمود و استوانه امام علیه السلام کند حتماً اطاعت می‌کند.

ملت زمان امام حسین علیه السلام اگر اعتماد و اطمینان به وعده‌های اهل بیت علیهم السلام داشتند هیچ‌وقت ضرر نمی‌کردند. عمر سعد اعتماد نداشت؛ لذا از گندم عراق هم جز اندکی نخورد و محروم شد، چه برسد به حکومت ری!

تمام سرمایه اصحاب عاشورا اطاعت از امام علیه السلام بود. امام علیه السلام شب عاشورا می‌فرمایند: من فردا شهید می‌شوم و هرکس با من باشد هم شهید می‌شود؛ اما پیروزی با ماست.

پرسش: آیا اگر یاران اعتماد نداشتند کسی با امام علیه السلام می‌ماند؟! رمز ماندگاری و یاری امام علیه السلام با این هفتادودو تن همه اعتمادشان بود. فرض کنید اگر در شب عاشورا بودیم چگونه بودیم؟!

لشکر دشمن در پیش‌روی ما و امام علیه السلام حرفی می‌زنند که برحسب ظاهر با محاسبات عقلی ما جور نیست! چه چیزی باعث می‌شد امام علیه السلام را همراهی کنیم؟! قطعاً سواى معرفت باید اعتماد داشته باشیم که امام علیه السلام پیروز و تا قیامت سربلند است تا حرف و منش او را قبول کنیم.

اعتماد باعث می‌شود انسان آغوش خود را برای هرگونه حادثه و سختی باز کند و بداند اگر این سختی‌ها را ببیند مطمئناً او را به سرمنزل مقصود می‌رساند.

اگر اعتماد بین امام و مردم نباشد و انسان به حرف ولی جامعه خود، سوءظن داشته باشد، و مردم نفهمند امام خیرشان را می‌خواهد، مطمئناً کربلاها تکرار می‌شود.

در عصر تاسوعا، امام حسین علیه السلام قاصدی برای عمرسعد فرستاد که می‌خواهم شب‌هنگام در فاصله دو سپاه با هم ملاقاتی داشته باشیم. وقتی شب شد، ابن سعد با بیست تن از یارانش و امام حسین علیه السلام نیز با بیست تن از یاران خود در محل موعود حضور یافتند. امام علیه السلام به یاران خود دستور داد دور شوند؛ تنها عباس برادرش و علی‌اکبر فرزندش را نزد خود نگاه داشت. همین‌طور ابن سعد نیز به‌جز فرزندش حفص و غلامش به باقی دستور داد دور شوند.

ابتدا امام علیه السلام سخن را چنین آغاز کرد: «وَيْلَكَ يَا بَنِي سَعْدٍ! أَمَا تَتَّقِي اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ مَعَادُكَ؟» وای بر تو ای پسر سعد، آیا از خدایی که بازگشت تو به‌سوی اوست، هراس نداری؟

«أَتَقَاتِلُنِي وَ أَنَا ابْنُ مَنْ عَلِمْتَ؟» آیا با من می‌جنگی درحالی‌که می‌دانی من پسر چه کسی هستم؟

«ذُرُّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ وَ كُنُّ مَعِي، فَإِنَّهُ أَقْرَبُ لَكَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى» این گروه را رها کن و با ما باش که این موجب نزدیکی تو به خداست.

ابن سعد گفت: اگر از این گروه جدا شوم، می‌ترسم خانه‌ام را ویران کنند. امام علیه السلام فرمود: «أَنَا أَبْنِيهَا لَكَ» من آن را برای تو می‌سازم. ابن سعد گفت: «من بیمناکم که اموال مصادره شود.» امام علیه السلام فرمود: «أَنَا أَخْلِفُ عَلَيْكَ خَيْرًا مِنْهَا مِنْ مَالِي بِالْحِجَازِ» من بهتر از مال خودم در حجاز را به تو می‌دهم.

ابن سعد گفت: من از جان خانواده‌ام بیمناکم [می‌ترسم ابن زیاد بر آنان خشم گیرد و همه را از دم شمشیر بگذراند].

امام حسین علیه السلام هنگامی که مشاهده کرد ابن سعد از تصمیم خود باز نمی‌گردد، سکوت کرد و پاسخی نداد و از ابن سعد رو گرداند و درحالی‌که از جا برمی‌خاست، فرمود: «مَالِكُ، ذَبَحَكَ اللَّهُ عَلَى فِرَاشِكَ عَاجِلًا، وَ لَا عَقَرَ لَكَ يَوْمَ حَشْرِكَ، فَوَاللَّهِ إِنْ لَأَرْجُوا أَلَّا تَأْكُلَ مِنْ بُرِّ الْعِرَاقِ إِلَّا سِيرًا» تو را چه می‌شود! خداوند به‌زودی جانت را در بستر ت بگیرد و

تو را در روز رستاخیز نیامرزد. به خدا سوگند! من امیدوارم که از گندم عراق، جز مقدار ناچیزی، نخوری!
ابن سعد گستاخانه به استهزا گفت: «وَفِي الشَّعِيرِ كِفَايَةٌ عَنِ الْبُرِّ» جو عراق مرا کافی است!

امام علیه السلام در هر گام به اتمام حجت پرداخت تا فردا هیچ کس ادعای بی‌اطلاعی نکند! اما همین بی‌اعتمادی به امام علیه السلام و همین که نمی‌فهمد امام علیه السلام خیر او را می‌خواهد سبب می‌شود - باوجود قول امام علیه السلام به تأمین نیازها - از تیشتم تبعیت نکند و ملعون من ازل الی ابد شود.

یکی از جریان‌ات مهم معرفتی و تاریخی جریان هارون مکی است که چون به امام خودت اعتماد داشت تبعیت پیدا کرد؛ لذا وقتی دستور را شنید مستقیماً بدون کفش وارد تنور آتشین شد، ولی آتش تبدیل به گلستان شد.^۲

حضرت ابراهیم علیه السلام هم اعتماد داشت: ﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾^۳
به علت همین اعتماد بدون ترس، بر خدا باوری خود تکیه کرد و آتش گلستان شد. در یک کلام، اعتماد به خدا و اهل بیت علیهم السلام باعث پیروزی می‌شود.

خوش به حال اصحاب سیدالشهدا علیه السلام که بر اثر اعتماد به امام علیه السلام، امام معصوم علیه السلام این‌گونه از آن‌ها تعریف می‌کند: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ لِيَ لَأَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَىٰ وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي»^۴ همانا من یارانی باوفاتر و بهتر از یاران خود، سراغ ندارم!

خوش به حال اصحاب سیدالشهدا علیه السلام که اعتماد داشتند، اعتماد در قلب انسان امید می‌آفریند. اگر انسان به رحمت امام علیه السلام و علم و حکمت ایشان اعتماد کرد تا کجا می‌تواند بالا برود؟ امام علیه السلام، اصحابش را به‌عنوان الگوهای اعتماد به عالم معرفی کرد؛ البته این اعتماد سطح‌های مختلف دارد، ولی کار را برای همه راه

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، صص ۱۶۴-۱۶۶.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۳۳۷.

۳. انبیاء ص ۶۹.

۴. عزالدین بن اثیر، الکامل فی التاریخ، ۴/ ۵۷.

می‌اندازد و اگر اعتماد و اطاعت از امام علیه السلام آمد آن موقع پیامبر صلی الله علیه و آله برای من و شما چه ریخت‌وپاشی کرده است! البته با رعایت شروط!

حالا این ریخت‌وپاش چیست؟ «یا علی! وَاغْلَمَ أَنْ أَعْجَبَ النَّاسَ إِيْمَانًا وَأَعْظَمَهُمْ يَقِينًا قَوْمٌ يَكُونُ وَفِي آخِرِ الزَّمَانِ لَمْ يَلْخَفُوا النَّبِيَّ وَحَجَبَ عَنْهُمْ الْحُجَّةَ فَأَمَّنُوا بِسِوَايَ عَلِيٍّ تَبَاضِي»^۱ ای علی! بدان شگفت‌انگیزترین مردم از جهت ایمان و عظیم‌ترین آن‌ها از روی یقین، مردمی هستند که در آخرالزمان خواهند بود. پیامبر را ندیده‌اند و از امام نیز محجوبند، اما به سیاهی که بر سفیدی رقم خورده است، ایمان دارند.

در عبارتی دیگر، در کتاب «بصائرالدرجات» از قول امام باقر علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: روزی پیرامون حضرت بودند که ایشان چنین دعا کردند: «أَلَيْهِمْ لَقْنِي إِخْوَانِي» و تکرار می‌کردند که خدایا برادرانم را به من نشان بده!

اطرافیان گفتند: آیا ما برادران شما نیستیم؟! حضرت پاسخ دادند: خیر! شما اصحاب من هستید!

و ادامه دادند: «اخوانی قوم فی آخرالزمان، امنوا و لم یرونی» برادران من در آخرالزمان هستند و درحالی که من را نمی‌بینند، ایمان می‌آورند.

سپس فرمودند: من این افراد را می‌شناسم و خداوند این افراد را با اسم پدر و جد به من معرفی کرده است. در ادامه فرمودند: دین‌داری این افراد بسیار شدید و قوی است و مانند کسی است که در لحظات سخت، آتش در دست خود گرفته‌اند، آتشی که در حال سوختن است؛ اما حرفی نمی‌زند و این افراد سخت‌تر از این شکنجه‌ها و دردها را تحمل می‌کنند؛ ولی دین خود را حفظ می‌کنند! یا دین‌داری این افراد، شبیه به فردی است که شاخه‌ای پر از خار را به دستش می‌دهند و از وی می‌خواهند با دست خود شبیه خارج کردن کباب از سیخ، خارها را خارج کند.

ایشان می‌فرمایند: «لَا تَحْدُثُ لَهُمْ أَشَدُّ بَقِيَّةٍ عَلَيَّ دِينِهِ مِنْ حَرِّ الْقُنَادِ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ. أَوْ كَالْقَائِضِ عَلَيَّ جَمْرٍ الْقَضَاءِ» پایداری هر یک از آن‌ها در دینش سخت‌تر است از کار

کسی که در شب تاریک شاخه پر تیغی را دست بکشد یا آتشی را روشن نگه دارد؛ یعنی قدرت بسیاری برای تحمل شکنجه‌ها در برابر حفظ دین خود دارند. ایشان ادامه دادند: «اولنک مصابیح الدجی، ینجیهم الله من کل فتنه غیره مظلمه» ایشان چراغ‌های هدایتند در تاریکی‌ها، خداوند آن‌ها را از هر فتنه تیره‌وتار نجات می‌بخشد؛ یعنی خداوند مؤمنان آخرالزمان را همچون چراغ هدایت از فتنه‌های آخرالزمان نجات می‌دهد؛ لذا جریان عاشور اگر شکل می‌گیرد بر محور اعتماد یا بی‌اعتمادی است و یکی از آثار اعتماد به امام علیه السلام، امید انسان به رسیدن به حوائج دنیوی و خشنودی در دنیا و آخرت است و اگر اعتماد باشد ولایت‌پذیری هم هست. وقتی اعتماد بود توسل و خواهش انسان معنی می‌گیرد و امام علیه السلام نظر می‌کند.



حاج عباس کشوان، پیرمرد پارسا و باصفا، قریب به ۴۵ سال از عمر خود را به خادمی و کلیدداری حرم مطهر قمربنی‌هاشم علیه السلام مشغول بوده است و به گفته خودش دوازده نسل اجدادشان نیز از ابتدا کلیددار آن حرم بوده‌اند. سینه حاج عباس گنجینه‌ای است از معجزات و کرامات بسیاری که اغلب از حضرت عباس علیه السلام با چشم خود دیده و یا سینه‌به‌سینه از پدر و اجدادشان شنیده‌اند. زنده کردن مرده، تکلم لال مادرزاد، شفای بیمار لاعلاج و ... بخشی از کرامات محیرالعقولی است که از ایشان نقل شده است.

حاج عباس نقل می‌کند که یک روز شخصی وارد حرم حضرت عباس علیه السلام شد و با صدای بلند آغاز به شکایت کرد و خطاب به حضرت ابالفضل العباس علیه السلام گفت: «کیف پولم گم شده است و باید برایم پیدایش کنی!»

حاج عباس می‌گوید آدمم تا به او بگویم این‌گونه صحبت نکن! آداب زیارت را رعایت کن. اصلاً بیا خودم برایت پول می‌دهم.

این شخص دهاتی می‌گوید: از عباس می‌گیرم و به تو نیازی نیست!

ببینید اعتمادش به ولی خدا را! خلاصه اینکه پس از ساعتی که ما مشغول کاری بودیم، یک مرتبه صدای فریاد این شخص بلند شد که می‌گفت: عباس کیفم را پیدا کرد!

مردم پس از متوجه شدن این موضوع، شروع کردند به بوسیدن این مرد. از این عجیب‌تر، حاج عباس می‌گوید مدتی که این فرد در کربلا بود هرچه از پول‌های داخل کیف خرج می‌کرد تمامی نداشت! یک روز به او گفتم که این کرامت و معجزه را برای کسی نقل نکن و الا برکت از کیفیت گرفته می‌شود و پولت تمام می‌شود!

حاج عباس می‌گوید این دهاتی حرفی زد که من متحیر شدم و به حال او غبطه خوردم! کسی که مدت‌ها کلیددار حرم بوده است می‌گوید: «حیرت کردم! من هم که شنیدم، دیدم این فرد ساده عجب پاسخی به حاج عباس کشوان داده است!» می‌گوید: «اگر برکت پول برود ترسی ندارم، چون دوباره می‌روم و از عباس می‌گیرم. اگر پول تمام شد، بالفصل ع که هست!»

نتیجه معرفت و اعتماد این می‌شود. علما می‌فرمایند: «وقتی وارد حرم می‌شوید یا می‌خواهید سر سجاده دعا کنید ادعاها و متعلقات خودتان را بگذارید کنار و بدون ادعا به خدا بگویید بنده فراریت آمده است. درست است که دیر آمده است، ولی ما به‌غیر از جز خانه تو و خانه اولیای تو ملجأ و پناهی نداریم و بااعتماد به وعده نصرت دعا کنیم.»

در روایت داریم که چنان بااعتماد دعا کن، مثل اینکه حاجت پشت در منتظر توست و خدا می‌خواهد با همین خواسته به تو بدهد.^۱

اگر اعتماد در وجود ما شکل گرفت و وارد دل ما شد، آن موقع اطاعت می‌آید و در ضمن آن، انسان در زندگی امید پیدا می‌کند و امید است امام زمان ع به زندگی او نظر کند. انسان با اعتماد آرامش پیدا می‌کند.

اگر دوست داریم چنین عنایت‌های ویژه‌ای به ما شود و خاطرمان برای امام‌مان عزیز شود چند کار عرض می‌کنم که مولای درز آن نمی‌رود.



چه کنیم تا تبعیت و سرمایه اعتماد به اهل بیت علیهم‌السلام در وجود ما رشد کند؟ بهترین و نزدیک‌ترین و مهم‌ترین راه این است که سعی کنیم روزبه‌روز محبت به امام علیه‌السلام در وجود ما بیش‌تر شود. محبت سرمایه اعتماد انسان را افزایش می‌دهد. قرآن کریم به این حقیقت اشاره کرده است و می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي﴾^۱ بگو اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید! مفهوم آیه این است که نشانه محبت و اثر محبت، اطاعت است. پس راه مطیع محض امام شدن، محبت شدید نسبت به ایشان است و بهترین راه افزایش محبت نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام، ابراز محبت نسبت به آن بزرگواران است. به تعبیر دقیق‌تر، مودت نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام است؛ مودت یعنی ابراز محبت. یکی از مهم‌ترین مصادیق ابراز محبت و مودت و مواسات با زهرا علیها‌السلام و حضرات اهل بیت، اشک بر سیدالشهداست.

روایت در بحار الانوار است: وقتی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خبر شهادت امام حسین علیه‌السلام و مصائبی که بر او وارد می‌شود، به فاطمه علیها‌السلام داد. حضرت سخت گریستند و عرض کردند: ای پدر! این حادثه کی واقع می‌شود؟ فرمود: وقتی که نه من باشم، نه تو و نه علی. فاطمه علیها‌السلام بر شدت گریه بیفزود و بیش‌تر گریست و عرض کرد: ای پدر! پس چه کسی برای فرزندم گریه می‌کند و مجلس عزا و مصیبت او را برپا می‌کند؟

رسول خدا ﷺ فرمود: «ای فاطمه! زنان امت من بر زن‌های اهل بیت من و مردان امت من می‌گیرند بر مردان اهل بیت من، و عزای فرزند مرا هر سال طایفه‌ای بعد از طایفه‌ای تازه می‌کنند.

پس چون روز قیامت شود تو شفاعت زنان را می‌کنی و من شفیع می‌شوم مردان را و هر کس بر حسین علیه السلام گریسته است دست او را می‌گیریم و در بهشت درمی‌آوریم.»

«يا فَاطِمَةُ! كُلُّ عَيْنٍ بِاِكْتِئَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ اِلَّا عَيْنُ بَكْتٍ عَلٰى مُصَابِ الْحُسَيْنِ فَاِنَّهَا ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ بِنَعِيمِ الْجَنَّةِ»^۱ فاطمه جان! همه چشم‌ها در قیامت گریان است مگر چشمی که بر حسین گریسته باشد. او خندان و شادمان به نعیم بهشت خواهد بود.

همسر شهید مهدی باکری نقل می‌کند کمتر شبی می‌شد بدون گریه خوابم ببرد؛ چون هر دفعه شهید باکری می‌رفت جبهه با خودم می‌گفتم این دفعه دیگر باز نمی‌گردد. آقا مهدی وقتی متوجه شد، گفت: «چرا برای من گریه می‌کنی؟! باید برای امام حسین علیه السلام گریه کنی چیزی به اندازه امام حسین علیه السلام اهمیت اشک ریختن ندارد، به گریه‌هایت هدف بده.»^۲

۱. فی البحار قال: رایت بعض تالیفات بعض الثقات من المعاصرين یروی أنه: لما اخبر النبی صلی الله علیه و آله ابنته فاطمه بقتل ولدها الحسین و ما یجرى علیه من المحن بکت فاطمه بکاءً شديداً و قالت: یا ایه، متى یکون ذلک؟ قال: فی زمان خال منی و منک و من علی. فاشتدّ بکائها و قالت: یا ایه فمن یبکی علیه و من یلتزم باقامة العزاء له؟

فقال النبی: یا فاطمه، ان النساء امی ینبکین علی نساء اهل بیتی، و رجالهم ینبکون علی رجال اهل بیتی، و یجددون العزاء جیلاً بعد جیل فی کل سنة، فاذا کان یوم القیامة تشفعون انت للنساء و انا اشفع للرجال و کلٌّ من بکی منهم علی مصاب الحسین اخذنا بیده و ادخلناه الجنة. یا فاطمه، کل عین باکیة یوم القیامة، الا عین بکت علی مصاب الحسین فأنها ضاحکة مستبشرة بنعیم الجنة. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۲، ح ۳.

۲. یادگاران، ج ۳، کتاب شهید مهدی باکری، ص ۲۶.



حالا که اشک من و شما مواسات با مادر هستی می‌شود، بیاییم امشب یک طور دیگر برای علمدار حسین علیه السلام عرض ادب کنیم:

آمد محضرِ ابی عبدالله، سیدی و مولای! این سینه من دارد تنگی می‌کند، اجازه می‌دهی من بروم میدان؟ ابی عبدالله علیه السلام فرمود: تو پشت‌وپناه من هستی، عباس جان! تو بروی، لشکر من می‌باشد؛ اما اگر می‌خواهی بروی، اول برو برای بچه‌ها آب بیاور.

یک روز در جنگِ اُحد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام را روانه کرد. علی جان! کسی عرضه‌اش را ندارد به سمت چاهای بدر برو و برای لشکر آب بیاور، همه تشنه شده‌اند.

امیرالمؤمنین علیه السلام رفت و مشکِ آب را پر کرد. دارد حرکت می‌کند، دید باد شدیدی می‌وزد. امیرالمؤمنین علیه السلام نشست تا این باد آرام بگیرد، دوباره حرکت کرد، هر بار این اتفاق می‌افتاد، تا سه بار، مثل طوفانی علی علیه السلام را زمین گیر می‌کرد تا رسید به پیغمبر صلی الله علیه و آله کمی دیر کرده بود، دید پیغمبر صلی الله علیه و آله دارد گریه می‌کند، گفت: «علی جان! نگران شدم، چرا دیر آمدی؟»

قصه را برای پیامبر صلی الله علیه و آله توضیح داد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «علی جان! این سه بادی که دیدی، جبرئیل بود، اسرافیل بود و میکائیل بود؛ هر کدام با هزار مَلک برای یاری ما آمدند.»

یارسول الله صلی الله علیه و آله! نگران علی علیه السلام شدی؟ اما در کربلا به‌جای این سه هزار مَلک، سه هزار تیرانداز آمدند، همه به سمتِ عباس علیه السلام نشانه رفتند.

تابع امام علیه السلام است، امام علیه السلام هر کار بگوید او می‌کند. امام علیه السلام گفتند: آب بیاور! اگر گفته بودند بخور، می‌خوردند؛ اما آب روی آب ریخت و آبروی آب ریخت!

دارد بازمی‌گردد، با سرعت سمت خیمه‌ها می‌آید. کمین کردند، دست راستش را از بدن جدا کردند، دست چپش را از بدن جدا کردند؛ ولی با همان سرعت دوباره به سمت خیمه‌ها می‌آید. مشک را به دندان گرفت.

خدایا! کمک کن این مشک را به خیمه‌ها برسانم. وقتی تیر به مشک خورد، گفت: دیگر فایده‌ای ندارد به خیمه‌ها بروم، اگر بروم به سکینه چه بگویم؟ اینجا بود که یک تیر به سینه‌اش خورد، یک تیر دیگر به چشم زیبایش خورد. خودش به آن روضه‌خوان گفت: «چرا روضه‌ام را درست نمی‌خوانی؟ به مردم بگو اگر از بالای بلندی زمین بخوردند چه کار می‌کنند؟»

اول دستانشان را جلو می‌آورند تا با صورت بر زمین نخورند؛ اما من که دست در بدن نداشتم! بلند و یکصدا بگو: یا ابوالفضل علیه السلام!

جلسه دهم:
راه حسین علیه السلام، راه امید

جلسه دهم: راه حسین علیه السلام، راه امید
موضوع: رحمت واسعه امام علیه السلام، موجب امیدواری



روایتی بسیار قابل تأمل در کتاب «تهذیب الحکام» که یکی از کتب معتبر در بین کتب اربعه شیعه است وجود دارد. شیخ طوسی رحمته الله از امام جعفر صادق علیه السلام چنین حکایتی را نقل کرده‌اند:

ایام حج بود و زنی دور کعبه طواف می‌کرد. مردی پشت سر آن زن راه می‌رفت. لحظه‌ای آن زن بازوی خود را از چادر بیرون آورد تا کعبه را لمس کند. ناگهان آن مرد دستش را دراز کرد و روی بازوی زن گذاشت.

خداوند، دست آن مرد را به بازوی زن چسباند. مردم دیدند و ازدحام کردند، چنانکه راه عبور بسته شد و مورد توجه همه واقع گردید. [از آنجا که همه متوجه اتفاق شده بودند و به گوش همه رسیده بود] کسی را نزد امیر مکه فرستادند و امیر مکه، فقها و علما را حاضر کرد. فقها فتوا دادند که باید دست مرد را قطع کنند؛ زیرا آن مرد در خانه خدا مرتکب گناه شده است. امیر مکه که از فتوای علمای مکه قانع نشده بود، گفت که آیا در اینجا از خانواده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کسی هست؟ گفتند: بله حسین بن علی علیه السلام اینجا است.

امیر مکه کسی را نزد امام حسین علیه السلام فرستاد. امام حسین علیه السلام تشریف آوردند. به آن حضرت عرض کردند: ای فرزند رسول خدا! حکم خدا درباره این‌ها چیست؟ امام علیه السلام -رحمت خدا روی زمین و ابوالاحرار- رو به کعبه ایستادند و دست‌هایشان را بلند کردند. آنگاه مدتی مکث فرمودند و دعا کردند. سپس به طرف زن و مرد رفتند و دست آن مرد را از بازوی آن زن جدا کردند. امیر مکه عرض کرد: «ای حسین علیه السلام! آیا این مرد را برای کاری که از او سر زده است، مجازات نکنیم؟ حضرت علیه السلام فرمود: خیر!»

واژگونی دهر را ببینید. انسان متحیر می‌شود وقتی در تاریخ می‌خواند؛ آن نامردی که امام علیه السلام دستش را باز کرد، همان ساربان‌ی است که در کربلا به خاطر طمع دست امام حسین علیه السلام را قطع کرد (الله اکبر! چه وقاحتی!) و این‌گونه لطف آن حضرت علیه السلام را پاسخ داد. او کسی بود که رحمت امام علیه السلام را دید و نفهمید. امام علیه السلام به او مشتاق و او به امام علیه السلام محتاج بود، اما خودش دست رد به تقدیرش زد.



ای ملت امام حسین علیه السلام! یکی از صفات سیدالشهداء علیه السلام که باعث شده ایشان به نحو اتم و اکمل از همه انبیاء به‌جز رسول‌الله صلی الله علیه و آله جلوتر بیافتند، همین صفتی است که می‌خواهیم امشب در موردش صحبت کنیم. خداوند متعال در قرآن کریم خود را با صفات زیادی به بندگان خویش معرفی فرموده است؛ صفاتی که هر یک جلوه‌ای از جمال و جلال الهی را به نمایش می‌گذارند.

اما درباره اهمیت صفت مورد بحث ما همین بس است که در بیش از ۵۰۰ آیه از آیات قرآن از آن سخن به میان آمده است و یکی از امیدبخش‌ترین صفات خداوند متعال و حضرات اهل‌بیت علیهم السلام است. آن صفت، چیزی به‌جز «رحمانیت»

پروردگار عالم نیست. مصداق تام صفت رحمانیت خدا حضرات اهل بیت علیهم السلام به ویژه سیدالشهداء علیه السلام است. در یک کلام، اگر امام علیه السلام مظهر و مظهر تام رحمت واسعه الهی است، عاشورا پرچم به احتزاز درآمده امید است و کربلا مبدأ و منشأ امید و امیدواری است.

بهمترین، مهم‌ترین، نزدیک‌ترین و مطمئن‌ترین راه رسیدن به امید؛ ارتباط با کربلا و سیدالشهداء علیه السلام است. زیرا بالاترین مرتبه امید طبق فرمایش حضرت امام خمینی رحمته الله علیه در کتاب «شرح حدیث جنود عقل و جهل» امید به رحمت و لقای الهی است و سیدالشهداء علیه السلام مظهر تام رحمت الهی است.

این صفت به طور متعدد در قرآن کریم تکرار شده است. به‌طور مثال، خداوند در یک آیه بسیار زیبا، رحمت را برای خود واجب نموده است: ﴿كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ﴾^۱ خداوند رحمت را بر خویش واجب فرموده است. در آیه‌ای تکان‌دهنده‌تر نیز می‌فرماید: ﴿مَنْ يَنْتَظِرْ مِنْ رَحْمَةٍ رَبِّهِ إِلَّا الصَّالُونَ﴾^۲ از رحمت مأیوس نمی‌شوند، مگر گمراهان.

اگر به بنده بگویند تو در میان جمعیتی هستی که از همه چیز و همه‌جا و همه کس بریده‌اند و اجازه داری فقط یکی از آیات قرآن را برایشان بخوانی، من این آیه را می‌خوانم: ﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾^۳ ای پیامبر! به بندگان من بگو، آن کسانی که به خودشان اسراف کردند، زیاده‌روی کردند، خطا کردند، گناه کردند، افراط کردند. فهمیدید چه شد و مخاطب کیست؟ آن کسانی که زیاده‌روی، گناه و افراط کرده‌اند. واسطه، نبی اکرم صلی الله علیه و آله است. سپس خداوند متعال می‌خواهد از این مخلوقات تعبیری کند. تعبیر این است: قل یا عبادی! «یا» در این آیه «یای نسبت» است؛ یعنی این بندگان منسوب به من خدا هستند. اگر بد هستند و اگر خوب هستند، مال من خدا

۱. انعام، ۵۹.

۲. حجر، ۵۶.

۳. زمر، ۵۳.

هستند. اگر این‌ها اصلاً عبد نباشند و بندگی نکرده باشند، چطور؟ جواب این است: اشکالی ندارد، من آن‌ها را بنده خطاب می‌کنم (یعنی هنوز امید به بازگشت آن‌ها دارم). بلا تشبیه، اگر من بخواهم فرزند خودم را صدا کنم، مثلاً او را آقا محمد صدا می‌کنم؛ اما وقتی می‌خواهم خطابم پر محبت باشد، می‌گویم محمد! خداوند یک زمان می‌گوید بنده و یک وقت هم می‌گوید بنده من! در حالت دوم، منسوب به او است. اینجا مفسر باید توضیح بدهد که «أسرفوا علی أنفسهم» یعنی چه. در ادامه می‌فرماید: لا تقنطوا من رحمة الله؛ از رحمت خداوند ناامید نشوید. هر کاری هم کردی از رحمت خداوند ناامید نشو؛ زیرا رحمت خدا گسترش دارد. رحمت خدا، گستردگی دارد، وسعت دارد و رحمت واسعه است.

در ادعیه و روایات ما به‌طور متعدد از این صفت صحبت شده است. به‌طور مثال:

به امام علی بن الحسین علیه السلام عرض کردند که حسن بصری می‌گوید: «عجب نیست که گروهی گمراه و هلاک می‌شوند، عجب از آن‌ها است که نجات می‌یابند. آنها چگونه (با این همه عوامل گمراهی) نجات یافته‌اند؟»

امام علیه السلام فرمود: «اما من سخن دیگری می‌گویم. من می‌گویم: لَيْسَ الْعَجَبُ مِمَّنْ نَجِيَ كَيْفَ نَجَى، وَإِنَّمَا الْعَجَبُ مِمَّنْ هَلَكَ كَيْفَ هَلَكَ مَعَ سَعَةِ رَحْمَةِ اللَّهِ؟»^۱

عجب نیست از کسانی که نجات می‌یابند که چگونه نجات یافته‌اند، عجب از کسانی است که هلاک (و گمراه) می‌شوند چگونه با وسعت رحمت خداوند هلاک شده‌اند؟

در دعای سحر، خدا را این‌طور می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ رَحْمَتِكَ بِأَوْسَعِهَا، وَ كُلِّ رَحْمَتِكَ وَأَسَعَةٍ؛ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ كُلِّهَا»^۲

۱. شیخ عباس قمی، سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، ج ۳، ص ۳۳۴.

۲. مفاتیح الجنان، دعای سحر.

و همچنین در زیارت جامعه کبیره: «الرَّحْمَةُ الْمَوْصُولَةُ وَ الْآيَةُ الْمُخْرُوجَةُ وَ الْأَمَانَةُ الْمَحْفُوظَةُ.»^۱

سرچشمه هر رزقی، اعم از رزق‌های ظاهری، باطنی، مادی و معنوی که به ما می‌رسد، یا به صفت «رحمانیت» برمی‌گردد یا «رحیمیت».

به عبارتی، هر رزقی که خداوند متعال به ما می‌دهد، به خاطر این است که نسبت به ما «رحمان» و «رحیم» است؛ خواه رزق‌های خاص باشد یا رزق‌های عام.

سوال: سرچشمه این محبت‌های رحمانیه و رحیمیه کجا است؟

پاسخ: امام علیه السلام سرچشمه تمام رحمت‌های الهی است.

این رشته‌های رحمت تماماً دارای یک سرچشمه هستند. در روایات ما، آن رحمت الهی که تمام عالم را به هم گره زده و منسجم کرده، امام علیه السلام تفسیر شده است.

امام علیه السلام «مَعْدِنُ الرَّحْمَةِ» یعنی سرچشمه رحمت الهی است. تمام رحمت‌ها به امام علیه السلام برمی‌گردد.

به تعبیر زیارت جامعه، امام «الرَّحْمَةُ الْمَوْصُولَةُ» است. امام علیه السلام آن رحمتی است که هیچ‌گاه از ما قطع نمی‌گردد. او رحمت ویژه خداوند متعال است که هیچ‌گاه از ما قطع نمی‌گردد و ما نیز هیچ‌گاه از آن بی‌نیاز نمی‌گردیم.

به‌عنوان مثال، هنگامی که ما از شیر مادر بی‌نیاز می‌شویم، از این مرحله و سفره رحمت الهی که از طریق مادر برای ما فراهم شده، به مرحله دیگری منتقل می‌شویم. در مرحله بعد نیز بر سر سفره رحمت خداوند متعال هستیم و همان رشته رحمت خداوند وجود دارد؛ نه اینکه ما مستغنی شده باشیم. اشتباه ما این است که گمان می‌کنیم بزرگ و بی‌نیاز شده‌ایم.

۱. مفاتیح‌الجنان، زیارت جامعه کبیره.

ما هرچه بزرگ می‌شویم احتیاج‌مان بیش‌تر می‌شود و تنها تفاوتی که حاصل می‌گردد، انتقال ما از سفره‌ای به سفره‌ای دیگر از رحمت خداوند است. این به معنای بی‌نیاز شدن ما نیست. ما همیشه مهمان سفره خداوند متعال هستیم و هرچه به ما می‌رسد از طرف خداوند است.

بنابراین، تمام ارزاقی که به ما می‌رسد از جانب امام می‌رسد. به تعبیری صاحب سفره رحمت، خدا است و سفره‌داری که رحمت را توزیع می‌کند، امام علیه السلام است.

در زیارت جامعه می‌خوانیم: «إِنَّ ذِكْرَ الْخَيْرِ كُنْتُمْ أَوْلَهُ وَأَصْلُهُ وَفَرَعُهُ وَمَعْدِنُهُ وَمَأْوَاهُ وَ مُنْتَهَاهُ» هر خیری به هرکسی می‌رسد از کانال امام علیه السلام و به واسطه او اتفاق می‌افتد. چه خیری بالاتر از دریافت رحمت الهی است؟

به همین علت، در روایات و ادعیه می‌خوانیم:
 «أَشْهَدُ أَنَّ الْأُيَمَّةَ الْأَكْبَرَارَ وَالْخُلَفَاءَ الْأَخْيَارَ بَعْدَ الرَّسُولِ... ثُمَّ الْحُجَّةُ الْخَلْفُ الْقَائِمُ الْمُتَنْتَظَرُ الْمَهْدِيُّ الْمُزْجِي الَّذِي بَيَّنَّاهُ بَقِيَّتِ الدُّنْيَا وَبَيَّنَّنِيهِ رُزْقُ الْوَرَى وَبُجُودِهِ تَبَّتْ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ وَبِهِ يَمْلَأُ اللَّهُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ مَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجُورًا.»^۱

گواهی دهم که امامان نیکوکار و جانشینان برگزیده پس از پیامبر برگزیده عبارت‌اند از... سپس حضرت حجّت، جانشین بر حق، قائم منتظر، مهدی علیه السلام آن امیدبخشی که به بقایش دنیا باقی است و از برکتش بندگان روزی یافته‌اند و به وجودش زمین و آسمان استوار گشته است و خدا به‌وسیله او زمین را از عدل‌وداد پر می‌کند، پس از آنکه از ستم و بیداد پر شده باشد.

در جامعه کبیره می‌خوانیم: «بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبِكُمْ يَحْيَمُ وَبِكُمْ يَتْرَلُ الْعَيْتُ وَبِكُمْ يَمْسِكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَبِكُمْ يَنْفَسُ الْهَمُّ وَيَكْشِفُ الضَّرَّ.»
 یعنی عالم وجود به‌واسطه پیامبر علیه السلام، فاطمه زهرا علیها السلام و ائمه طاهرين علیهم السلام به فیض می‌رسد. عالم وجود، یعنی همه آسمان‌ها و زمین و آنچه در آنها است.

۱. مفاتیح‌الجنان، دعای عدیله.

«وَبِكُمْ يَنْزِلُ الْغَيْثُ» یعنی اگر باران بیاید، به واسطه شما است. اگر نعمتی برای ما بیاید، به واسطه شما است. اگر نعمت سلامتی و نعمت عقل داریم، به واسطه شما است. هر نعمتی، چه ظاهری و چه باطنی که از طرف حق تعالی بیاید، به واسطه شما است.

چرا این مسائل را امشب (شب عاشورا) بیان می‌کنیم؟

زیرا آقا امام حسین علیه السلام، تجلی صفت رحمانی و رحیمی خداوند متعال است. به تعبیر دیگر، امام علیه السلام رحمت واسعه‌ای است که کشتی رحمت او از روز عاشورا تا قیامت در حال حرکت است و در همه مواقع، کسانی را سوار می‌کند. این کشتی نجات، امیدبخش‌ترین روح عالم است.

خوش به حال کسانی که در شب عاشورا رحمت واسعه خدا را در زندگی لمس کنند و بچشند و لذت امیدواری را درک نمایند.

لذت امیدواری در این است که انسان این رحمت واسعه را درک کند. اما این رحمت واسعه امام علیه السلام در باب امید به چیست و رحمت ایشان شامل چه ابعادی از زندگی ما می‌شود؟

بُعد اول، بُعد مادی در زندگی ما است. همان‌طور که گفتیم، امام علیه السلام با رحمت واسعه‌اش، واسطه فیض خدا در رسیدن ارزاق الهی به دست ما است. مقدرات مادی ما با نظر امام علیه السلام ثبت و ضبط می‌شود و برگی بی‌اذن تکوینی او به زمین نمی‌افتد. بُعد دوم، بُعد معنوی ما است. امام علیه السلام امید به رحمت و مغفرت خدای مَنان را در وجود ما زنده می‌کند. به واسطه همین جلسات و روضه‌ها ما مشمول عنایت حضرت علیه السلام می‌شویم و ان‌شاءالله ایشان شافی همه ما خواهند بود.

بُعد سوم، بُعد رحمت واسعه امام علیه السلام به همه امت‌ها مخصوصاً امت اسلام است. ایشان امید به اصلاح جامعه و امید به حکومت صالحان را در وجود ما زنده می‌کند. این رحمت عام امام علیه السلام شامل ما شده است و می‌شود و خواهد شد. نه فقط ما، بلکه کفار هم از این رحمت عام بهره‌ها برده‌اند. امام علیه السلام امید پیروزی نهایی

مظلومان بر مستکبران را در دل همه زنده کردند و این مظهر رحمت عام است. گاندی، رهبر سیاسی و معنوی هندی‌ها بود و ملت هند را برای رسیدن به آزادی از استعمار امپراتوری بریتانیا رهبری کرد. او سال‌ها برای استقلال هند مبارزات فراوان کرد، به طوری که مردمان این کشور به او لقب پدر ملت را دادند. او می‌گوید: «تحسین من از فداکاری نجیب امام حسین علیه السلام به عنوان یک شهید فراوان است؛ زیرا او مرگ و شکنجه را برای خود، پسران و کل خانواده‌اش پذیرفت، اما تسلیم مقامات ناعادل نشد. اگر هند بخواهد یک کشور موفق باشد، باید در مسیر امام حسین علیه السلام گام بردارد.

اگر من یک ارتش مانند ۷۲ سرباز حسین علیه السلام، با همان میزان اخلاص و رشادت داشتم، در ۲۴ ساعت آزادی هند را به دست می‌آوردم.^۱ به همین علت، روح حاکم بر همه درس‌های کتاب مقدس کربلا، روحیه امیدواری است و تا قیامت، ندای شیرین امید را که زیباترین نوای عاشورائیان است به همه عالم می‌رساند و به ما می‌گوید برای تکاپو و حرکت در مسیر رشد و کمال، نیاز به امیدواری انسان است.



اگر ما خوب گوش کنیم، می‌شنویم! چه خوش نوایی است امیدواری!... اگر امید بیاید؛ انسان شاد و راضی زندگی می‌کند و نشاط دارد. اگر امید بیاید؛ انسان تنبل و توجیه‌گر و بی‌حرکت نخواهد بود.

رحمت امام علیه السلام است که امید را زنده نگه می‌دارد و رحمت امام علیه السلام است که در روز عاشورا نیز از هر فرصتی برای هدایت استفاده می‌کرد تا این صوت رحمانیت او به گوش عالم برسد. این تعبیر زیبایی است که ندای «هل من ناصر ینصرنی»

امام علیه السلام برای روز عاشورا نیست، برای همه زمان‌ها است. این یعنی امام علیه السلام یاور می‌خواهد. امام علیه السلام در این بیان، فقط نگفته‌اند کیست مرا یاری کند بلکه گفته‌اند کیست من او را یاری کنم! چه کسانی یاری امام علیه السلام را می‌خواهند؟ یاری او شیرین است.

تعبیر زیبایی از مرحوم آیت‌الله محی‌الدین حائری شیرازی رحمتهما نقل شده است: سرّ اینکه می‌بینید امام در شب عاشورا می‌فرمایند هر کس می‌خواهد برود، برود و در روز عاشورا می‌گوید هل من ناصر ینصرنی، این است که شب می‌خواست خبیثی میان طیب‌ها نباشد و روز می‌خواست طیبی میان خبیث‌ها نمانده باشد.

الآن نیز همین‌طور است. امام علیه السلام امیدواری به رحمت خدای متعال را در دل ما زنده می‌کند و به ما می‌گوید که برای رهایی از ظلم و نجات از مشکلات، باید تلاش کرد و امیدوار بود.

عاشورا ما را آگاه می‌کند که حتی اگر همه عوامل دست‌به‌دست هم بدهند و به حسب ظاهر هیچ روزنه‌ای نباشد و به قول امروزی‌ها کارد به استخوان رسیده باشد، انسان نباید ناامید باشد. امید پرچم و نشانه رحمت است و اگر کسی می‌خواهد ببیند رحمت شامل حالش شده، باید ببیند چقدر امیدوار است.

هیچ‌کس نباید امید به رحمت امام علیه السلام را از دست بدهد. اگر همه ما که امشب در این مجلس نورانی جمع شدیم با هم هم‌نوا شویم و از امام علیه السلام کمک بخواهیم برای آبادانی و رحمت امت در این زمانه، برای برون‌رفت از مشکلات جمع و جامعه‌مان، مشکلات اقتصادی و فرهنگی و معیشتی و سیاسی‌مان، مطمئناً امام علیه السلام رحمت خودشان را نازل می‌کنند. اصلاً تنها راه نجات ما اتصال به همین دریای رحمت الهی است. مرحوم علامه مجلسی رحمتهما حکایتی بسیار زیبا درباره رحمت امام حسین علیه السلام در جامعه زمان امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کنند که در منابع دسته اول

ما، مثل «من لا يحضره الفقيه» آمده است. این حکایت، احساس امید نسبت به درخواست از امام حسین علیه السلام برای نجات جامعه از مشکلات را در ما زنده می‌کند. نقل کرده‌اند: «زمانی در کوفه خشک‌سالی شد. مردم کوفه محضر امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدند و درخواست کردند که آقا جان! برای ما طلب باران کنید تا خدا نعمت باران را نازل کند. امام علی علیه السلام به فرزندشان امام حسین علیه السلام فرمود: فرزندم! برخیز و از خداوند متعال برای این مردم باران طلب کن!

امام حسین علیه السلام برخاستند و بعد از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر گرامی اش صلی الله علیه و آله لب به دعا گشودند و فرمودند: «اللَّهُمَّ مُغْطَى الْخَيْرَاتِ وَ مُنْزِلَ الْبَرَكَاتِ، ارْسِلْ السَّمَاءَ عَلَيْنَا مِدْرَاراً وَ اسْقِنَا غَيْثاً مَغْزَاراً وَ اسْعِغْ غَدَقاً مُجَلَّلاً سَخّاً سَفُوحاً نَجَاجاً، تُنْفَسُ بِهِ الضَّعْفُ مِنْ عِبَادِكَ وَ تُخَيُّ بِهِ الْمَيِّتُ مِنْ بِلَادِكَ آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ»

پروردگارا! ای بخشنده خیر و نیکی‌ها و فرستنده برکات! ما را از باران آسمان سیراب کن؛ بارانی فراوان، فراگیر، انبوه، پُر وسعت، ریزان، روان و شکافنده زمین‌های خشک و تشنه که به‌وسیله آن دست بندگان ناتوانت را بگیری و زمین‌های مرده را زنده سازی، آمین رب‌العالمین.

امام علیه السلام هنوز دعای خودشان را تمام نکرده بودند که ناگهان باران رحمت خداوند، شهر کوفه و اطراف آن را فراگرفت. یکی از اعراب بادیه‌نشین که از اطراف کوفه می‌آمد، گزارش داد که در اثر ریزش باران رحمت الهی، در دره‌ها و تپه‌های اطراف و در داخل نهرها و رودخانه‌ها آب جاری شده است.^۱

زمانی که امام علیه السلام از مدینه عازم مکه شدند، عبدالله بن مطیع (از مسلمین معروف مدینه) برای خودش چاه آبی حفر می‌کرد تا با خانواده‌اش از آن بهره‌مند شوند، عبدالله نزد امام حسین علیه السلام آمد و عرض کرد: «این چاه را کنده‌ایم. امروز به

آب رسیده‌ایم و مقداری آب به دست آورده‌ایم که هم شور و هم اندک است. تقاضا دارم دعا کنی تا خداوند آن را شیرین و پربرکت کند.»

امام حسین علیه السلام فرمود: «اندکی از آب چاه را نزدم بیاور. عبدالله اندکی آب آورد، امام علیه السلام اندکی از آن را نوشید سپس مقداری از آن را در دهان مضمضه کردند و آنگاه همان آب مضمضه‌شده را در درون آن چاه ریختند. این کار امام حسین علیه السلام باعث شد که آب آن چاه، هم شیرین و گوارا گردید و هم زیاد شد.»

نکته قابل‌تأمل اینجا است که امام علیه السلام حتی به کسی که برای قیام عاشورا همراه ایشان نشد نیز رحمت خودشان را نشان دادند.^۱

آنجا که سپاه خُر جلوی امام حسین علیه السلام را گرفتند، امام علیه السلام حتی لشکریان و مرکب‌های آن‌ها را ناامید نکردند. رحمت امام علیه السلام را ببینید! امام علیه السلام حتی به مرکب‌های آن‌ها آب دادند.^۲ رحمت امام علیه السلام خیلی عظیم است، اما آن‌ها آب را از جگر گوشه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله مضایقه کردند.

از آب هم مضایقه کردند کوفیان خوش داشتند حرمت مهمان کربلا بودند دیو و دد همه سیراب و می‌مکید خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا بنابراین، هیچ‌وقت نباید از رحمت امام علیه السلام ناامید شد. امامی که آب را - که حیات جسم است - از دوست و دشمن دریغ نکردند، قطعاً به عاقبت‌به‌خیری ما در دین و دنیا رحم می‌کنند.



۱. محمد بن سعد بن منبع بغدادی، طبقات الکبری، ج ۵، صص ۱۴۴-۱۴۵.

۲. احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، صص ۴۷۲-۴۷۳.

اما چه کنیم که رحمت خاص و ویژه امام علیه السلام شامل حال ما شود؟ یکی از راه‌های مهم برای وصول به دریای رحمت امام علیه السلام توسل به ایشان است. همه بیاییم این شب‌ها هم‌نوا شویم تا لذت امیدی که از نهضت امام حسین علیه السلام می‌شود گرفت را بچشیم و یک‌صدا با هم نجات از مشکلات را از ایشان بخواهیم.

امشب من یک راهکار خوب برای توسل را نیز خدمت‌تان عرض می‌کنم. این راهکار، راهکاری است که اگر کسی یک بار انجام دهد، دیگر نمی‌تواند ترکش کند. عجیب اعتیادآور است! عجیب انسان را شیفته می‌کند! به طوری که نمی‌تواند آن حال خوش را فراموش کند.

این راهکار، زیارت امام علیه السلام است؛ مخصوصاً پیاده‌روی اربعین به سمت کربلا برای زیارت مولایمان حسین علیه السلام. عجیب است بزرگواران! کسانی که به زیارت مولایمان حسین بن علی علیه السلام رفته‌اند، می‌دانند که برای تجلی رحمت واسعه خداوند بر بندگانش، هیچ زیارتی قابل مقایسه نیست با زیارت امام حسین علیه السلام در اربعین. چرا؟ زیرا زائر آنجا میزبانان را می‌بیند که دارند با تمام وجود مایه می‌گذارند. بنا بر قول بعضی از بزرگان، برخی از بزرگوارانی که این چند وقت را میزبانی می‌کنند از زائرین آقا، یک سال کار کرده‌اند تا نیمی از درآمد سالشان را به عشق استقبال از زائرین امام حسین علیه السلام کنار بگذارند.

آن‌ها این رحمت واسعه را فراموش نمی‌کنند. هر کسی هرچه دارد و هر چه در توانش هست را در طبق اخلاص می‌گذارد. یک شخص بزرگوار، در مسیر پیاده‌روی نشسته بود و کفش‌های زائرین را واکس می‌زد. گرد از پای زائران برمی‌داشت. با گریه صدا می‌زد زوآر! بیایید کفش‌هایتان را پاک کنم! کسی به سوی او نمی‌رفت؛ چون خجالت می‌کشیدند. مرد بزرگی بود، اشک می‌ریخت، گریه می‌کرد و می‌گفت شما را به خدا قسمتان می‌دهم آهای زائران امام حسین علیه السلام به عشق استقبال از

زائرین امام حسین (ع)! بیایید من گرد از پای شما بردارم! توانم همین قدر است. شما را به خدا، من را محروم نکنید!

بعضی از این میزبانان و خادمین، بیرون از موكب‌هایشان، کنار در دور آتش نشسته بودند. برابمان سؤال می‌شد که این بندگان خدا چرا نمی‌روند داخل بخوانند؟ بعد می‌فهمیدیم که این بزرگواران، چون جا کم است خودشان آمده‌اند بیرون. هوا هم سرد است. نشسته‌اند پای آتش تا یکی دو نفر بیش‌تر جای خواب داشته باشند. ای بزرگواران! ما چه کاری می‌توانیم انجام دهیم؟

اول: حتماً خودمان در مسیر پیاده‌روی اربعین شرکت کنیم.

دوم: اگر امکانش هست، دست یکی دو نفر دیگر را هم بگیریم. آن‌ها را هم ترغیب به رفتن کنیم. برای این مسیر تبلیغ کنیم. به خدا قسم، روزی معلوم خواهد شد که این کار من و شما چقدر برکت داشته است.

سوم: اگر می‌توانیم آن رحمت واسعه را در این مسیر متجلی کنیم، بسم‌الله! امید اصلی ان‌شاءالله با ظهور مولایمان امام زمان (ع) محقق خواهد شد. این زیارت اربعین مقدمه‌ساز ظهور مولایمان حضرت مهدی (ع) است.

ما با این کار، مولایمان حسین (ع) را به کل جهان می‌شناسانیم. این پیاده‌روی در دنیا نمونه ندارد. هرچقدر دوربین‌ها بخواهند این پیاده‌روی و این عظمت را سانسور و مخفی کنند، نمی‌توانند.

برای چه این همه انسان به سمت یک هدف واحد می‌روند؟ برای اینکه امام حسین (ع) را بشناسند. ان‌شاءالله مولایمان مهدی (ع) ظهور می‌کنند و به خانه کعبه تکیه می‌زنند و خود را معرفی کنند.

شیعیان و محبین و عاشقان! ببینید چه افرادی به اربعین می‌آیند.

اهل سنت می‌آید. مسیحی می‌آید. یهودی می‌آید. آیا زشت نیست که من و شما شیعه کاری نکنیم؟ وقتی حضرت (ع) به کعبه تکیه می‌دهند و می‌خواهند

خودشان را معرفی کنند، خود را با آقایمان حسین بن علی علیه السلام معرفی می‌کنند: «إِنَّ
جَدَّيَ الْحُسَيْنِ قَتَلُوهُ عَطْشَانًا.»

می‌فرماید: می‌دانید من که هستم؟ من همان کسی هستم که جدم حسین بن
علی علیه السلام است. ببین اربعین چه کاری می‌توانی انجام دهی. بسم‌الله! ببین چقدر
می‌توانی برای این مسیر خرج کنی. امام حسین علیه السلام تمام هستی‌اش را خرج کرد.



بگذارید آرام‌آرام وارد روضه شوم. امام حسین علیه السلام تمام هستی‌اش را برای مسیر
خدا خرج می‌کند. می‌خواهم مقداری از مقتل بخوانم تا شما متوجه شرایطی که
چنین شبی در کربلا وجود دارد شوید. این متنی می‌خوانم، «مقتل ابومخنف» است.
گوینده این عبارات، مولایمان امام سجاد علیه السلام هستند: عن علی بن الحسین بن
علی علیه السلام: قالانی جالس العشیة. من در شبی که پدرم در فردای آن کشته شد در خیمه
بودم و عمه‌ام زینب علیها السلام کنارم بودند. مریض‌داری و پرستاری می‌کردند. پدرم یک
دفعه از بین اصحاب بلند شدند و به خیمه خودشان رفتند. غلام ابوذر غفاری هم
آنجا بود. شمشیرش را اصلاح می‌کرد. پدرم حسین علیه السلام شروع کردند ابیاتی را
خواندن: «یا ذهرأف لک من خلیلی» ای روزگار بر تو نفرین باد که بد دوستی هستی!
چه بسیار در صبحگاهان و شب، یار خود را، طالب حق را کشته‌ای. بدل نمی‌پذیری،
جایگزینی نداری و همین هستی. باید کار را به خدای باعظمت واگذار کرد. هر
زنده‌ای این راه را می‌پیماید. داشتند این شعر را تکرار می‌کردند. حضرت علیه السلام دو سه
بار این را تکرار کردند. تا اینکه من مقصود حضرت علیه السلام را فهمیدم. متوجه شدم که
امشب، کار تمام است. امشب، شب آخر است. گریه، گلویم را گرفته بود. اشکم را

خوردم. نگذاشتم اشکم جاری شود. آرامشم را حفظ کردم و فهمیدم بلا در حال رسیدن است.

اما عمه‌ام زینب علیها السلام نیز آنچه من شنیدم را شنید. ایشان بانو هستند. رقت قلبی، در زنان بیش‌تر است و ایشان بی‌تابی می‌کنند. طبیعت بانوان همین است. عمه‌ام زینب علیها السلام نتوانستند خویشتن‌داری کنند. از جایشان بلند شدند. به سمت آقا صلی الله علیه و آله رفتند و عرضه داشتند: ای کاش امروز مرگ من می‌رسید که مادرم فاطمه علیها السلام از دنیا رفته، پدرم علی علیه السلام از دنیا رفته، برادرم حسن علیه السلام از دنیا رفته است. ای جانشین گذشتگان و پناه بازماندگان!

آقا امام حسین علیه السلام به خواهرشان زینب علیها السلام نگاه کردند و گفتند: خواهرم! مبادا شیطان حلم و بردباری شما را ببرد! زینب علیها السلام فرمودند: پدر و مادر به فدای شما! تن به مرگ داده‌اید جانم به قربان شما؟ آقا اندوه خودشان را فرو بردند و چشمانشان پر از اشک شد.

فرمودند: اگر مرغ قطا را رها می‌کردند و آزادش می‌گذاشتند، او شاد در آشیانه خود خفته بود.

زینب کبری علیها السلام عرضه می‌دارند: وای بر من! آیا تو را به ستم می‌گیرند؟ این دل من را بیش‌تر جریحه‌دار و اندوه‌دار می‌کند. زینب علیها السلام به‌صورت خودشان سیلی زدند. بر گریبان خودشان دست بردند و چاک دادند و بی‌هوش بر زمین افتادند. این حال و هوای امشب است، شب عاشورا است.

آقا امام حسین علیه السلام به سمت حضرت زینب علیها السلام رفتند و گفتند: خواهرم! تقوا پیشه کن و به صبر الهی تسلّی بجوی. خواهرم! بدان که اهل زمین همه می‌میرند. اهل آسمان‌ها باقی نمی‌مانند و هر چیزی نابودشدنی است، به‌جز خداوند (إلا وجه الله). چه خدایی؟ «الذی خلق الأرض بقدرته» آن خدایی که زمین را با قدرت خودش خلق کرد. او این خلق را مبعوث خواهد کرد، آن‌ها را برخواهد گرداند و آن، خدای واحد

یگانه است. پدرم علی علیه السلام از من بهتر بود، مادرم فاطمه علیها السلام از من بهتر بود، برادرم حسن علیه السلام از من بهتر بود. برای من، برای آن بزرگواران و برای هر مسلمانی، آقا رسول الله صلی الله علیه و آله الگو است. یعنی، خواهرم! رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز از دنیا رفت.

آقا امام حسین علیه السلام با این تعابیر حضرت زینب علیها السلام را تسلی دادند و درنهایت این طور گفتند: [الله اکبر!] اگر بمیرم نمی دانم طاقت دارید یا نه! خواهرم! برادرت حسین علیه السلام می خواهد خواهرش را قسم دهد، دارم شما را قسم می دهم، به قسم من حسین علیه السلام عمل کن! گریبان چاک نده، صورت نخراش! وقتی حسین ات کشته شد، صدا به واویلا و صبوراً بلند نکن! شیون و زاری سر نده! برای همین است که حضرت زینب علیها السلام در اوج مصیبت ها نگذاشتند دشمنان شاد شوند و آن صبوری زینب کبری علیها السلام قیامت به پا کرد.

چه کار کنیم آقا جان؟

زینب کبری علیها السلام از روی تل زینبیه نگاه می کنند و حسین بن علی علیه السلام در گودال قتلگاه است. شمر بن ذی الجوشن ملعون آمده بالای سر مبارک امام حسین علیه السلام. زینب کبری علیها السلام نگاه می کند. شمر روی سینه آقا امام حسین علیه السلام نشسته است. یا حسین! یا حسین! و الشمر جالس علی صدره.

امشبى را شه دین در حرمش مهمان است

نکن ای صبح طلوع، نکن ای صبح طلوع

عصر فردا بدنش زیر سم اسبان است

نکن ای صبح طلوع، نکن ای صبح طلوع

و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مَنَقَلٍ يَنْقَلِبُونَ.

جلسه یازدهم:
امید، مهم‌ترین درس انتظار

جلسه یازدهم: امید، مهم‌ترین درس انتظار موضوع: امید به امام زمان عج



شام عاشورا است. روایت زیبایی از امام سجاد ع روی کاشی‌های آبی‌رنگ سردر ورودی رواق پایین پای سیدالشهداء ع با لعاب طلایی‌رنگ حک شده است. ان‌شاءالله به‌زودی روایت را بخوانید و لذت ببرید و یادی هم از این جلسه و حاضرین کنید. البته آن متن، عربی است و ترجمه‌اش را تقدیم‌تان می‌کنم. این روایت در مقاتل مستند آمده است.

وارث کربلا امام سجاد ع می‌فرماید: زمانی که در طف (کربلا) آن مصیبت به ما وارد شد و پدرم، برادران، تمام فرزندان و جمیع اصحاب شهید شدند و خانواده و زنان آن حضرت ع را بر روی شتران بی‌جهاز نشانده و ما را به کوفه برمی‌گرداندند، به قتلگاه چشم دوختم. بدن‌های طاهره و برهنه و عریان را دیدم که دفن نشده روی خاک افتاده و پوشانده نشده‌اند. تحمل دیدن این صحنه دردناک برایم بسیار مشکل بود و سینه‌ام به درد آمد. هنگامی که چنین منظره‌ای را مشاهده کردم، اضطراب و بی‌قراری در من شدت گرفت، به حدی که نزدیک بود روح از کالبدم خارج شود. وقتی عمه‌ام زینب کبری ع دختر علی بن ابی‌طالب ع این حال عجیب مرا مشاهده کرد، فرمود: «مَا لِي أَرَاكَ تُجُودُ بِتَفْسِيكَ يَا بَقِيَّةَ جَدِّي وَأَبِي وَإِخْوَتِي؟»

این چه حالی است از تو می‌بینم، ای یادگار جد و پدر و برادرم؟! چرا با جان خود بازی می‌کنی؟ جواب دادم: چگونه جزع و بی‌تابی نکنم درحالی که می‌بینم سرورم، برادرانم، عموها، پسرعموها و خاندانم در خون افتاده و عریان و برهنه بودند؟ جامه‌هایشان را از بدن بیرون آورده بودند، بدون اینکه کفن‌شده یا دفن گردیده باشند. احدی بالای سرشان نبود و بشری نزدیکشان نمی‌شد.

[ببینید عمه سادات علیهم‌السلام چگونه امام زمان خود را آرام می‌کند و تسلی می‌دهد! الله‌اکبر از این همه عظمت و بزرگواری! بانویی که در نصف روز داغ امام زمانش را دیده؛ داغ چند برادر دیده؛ داغ دو فرزند دیده؛ داغ چند برادرزاده دیده؛ این‌گونه وارث کربلا را آرامش می‌بخشد!]

امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: «عمه‌ام فرمود که آنچه می‌بینی تو را به جزع نیاورد. خداوند متعال از گروهی از این امت که در زمره ستمکاران و سرکشان نمی‌باشند پیمان گرفته است. ایشان در بین اهل آسمان‌ها معروف و مشهورند که این اعضای قلم‌شده را جمع می‌کنند و دفن می‌نمایند و این بدن‌ها و اجسام خون‌آلود را به خاک می‌سپارند. آن‌ها در این سرزمین برای قبر پدرت سیدالشهداء علیه‌السلام نشانه‌ای نصب می‌کنند که اثرش هیچ‌گاه کهنه و مندرس نمی‌شود و گذشت شب‌وروز آن را محو نمی‌کند.»

«وَلَيَجْتَهِدَنَّ أُمَّهُ الْكُفْرَ وَأَشْيَاغَ الضَّلَالَةِ فِي مَخْوِهِ وَتَضْمِينِهِ فَلَا يَزْدَادُ أَثْرَهُ إِلَّا ظُهُورًا وَأَمْرَهُ إِلَّا غُلُوبًا» و بسیاری از رهبران کفر و الحاد و ابناء ضلالت و گمراهی سعی در نابودکردن آن می‌نمایند اما به‌جای اینکه رسم و نشانه آن از بین رود، ظاهرتر و آشکارتر می‌گردد.^۱

۱. فَإِنَّهُ لَمَّا أَصَابَتْهَا بِالطَّفَفِ مَا أَصَابَتْهَا وَقِيلَ أَيْ عليه‌السلام وَقِيلَ مَنْ كَانَ مَعَهُ - مِنْ وَلَدِهِ وَإِخْوَتِهِ وَسَائِرِ أَهْلِيهِ وَحَمَلَتْ خُرْمَهُ وَنِسَاؤُهُ عَلَى الْأَقْتَابِ يُرَادُ بِنَا الْكُوفَةِ فَجَعَلَتْ أَنْتَظِرَ إِلَيْهِمْ صِرْفِي وَ لَمْ يُوَارِثُوا فِعْظَمَ ذَلِكَ فِي صَدْرِي وَ اسْتَدَّ لِمَا أَرَى مِنْهُمْ قَلْبِي فَكَادَتْ تُفْسِي تَخْرُجُ وَ تَبَيَّنَتْ ذَلِكَ مِنِّي عَمِّي زَيْنَبُ الْكُبْرَى بِدَتْ عَلِيًّا عليه‌السلام فَقَالَتْ:

ما لي أراك تجود بنفسك يا بقيقه جدي و أبي و إخواني فقلت و كيف لا أخرج و أهلك و قد أرى سيدي و إخواني و عمومي و ولد عمي و أهلي مضربين بديمايهم مرملين بالعزاء مسلمين لا يكفون و لا يوارون و لا يعزج عليهم أحد و لا يقرئهم بقرائهم أهل بيت من الدليلم و الخزر فقالك لا يجرعك ما ترى فو الله إن ذلك لعهد من رسول الله صلى الله عليه و آله إلى جدك و أبوك و عمك و لقد أخذ الله الميثاق (ميثاق) أناسي من

امام باقر علیه السلام نیز می‌فرمایند که در روز عاشورا این‌طور به هم تعزیت بدهید:
 «أعظم الله أجورنا بمصابنا بالحسين وجعلنا وإياكم من الطالبين بئاره مع وليه الامام المهدي
 من آل محمد عليه السلام» خداوند اجر ما را در مصیبت حسین علیه السلام بزرگ گرداند و ما و شما
 را از کسانی قرار دهد که به همراه ولی‌اش امام مهدی از آل محمد علیهم السلام، طلب خون
 آن حضرت نماییم و به خون‌خواهی او برخیزیم.^۱



شب یازدهم محرم، شب غربت زینب کبری علیها السلام است و مباحث به امام زمان
 گره خورده است. زیرا همه امید حضرت زینب، برادرشان، امام سجاد و همه
 اهل‌بیت علیهم السلام به امام زمان علیه السلام است.

تعریف به مفردات

یکی از القاب امام زمان علیه السلام - که بن‌مایه امید ما و جهان است - تعبیر «مؤمل»
 می‌باشد. «مؤمل» از «أمل» به معنی امید گرفته شده و به معنی مورد آرزو و مایه
 امید است. این مفهوم تمام توجه‌اش به آینده می‌باشد. یعنی آن تابلویی که با توجه
 به او امیدوار می‌شویم. وقتی در صف انتظار بانک برای نوبت خود هستیم، به آن
 کارمندی که امید داریم کار بانکی ما را حل کند «مؤمل» می‌گویند، یعنی کسی که
 امید داریم که کارمان را حل کند و ما که منتظر حل شدن کارمان هستیم را «مؤمل»
 می‌گویند.

در دعایی که خلاصه تعالیم انبیا در آن است؛ دعایی که قرار بی‌قرار عاشقان
 است؛ دعایی که چکیده شناسنامه امام زمان علیه السلام است، یعنی «دعای ندبه» عاشقی
 می‌خوانیم:

هَذِهِ الْأُمَّةُ لَا تَعْرِفُهُمْ فِرَاعَتُهُ هَذِهِ الْأُمَّةُ وَ هُمْ مَعْرُوفُونَ فِي أَهْلِ السَّمَاوَاتِ أَنَّهُمْ يَجْمَعُونَ هَذِهِ الْأَعْضَاءَ الْمُتَفَرِّقَةَ فَيُؤَارِثُونَهَا وَ هَذِهِ الْجُسُومَ
 الْغَضْرِبَةَ وَ يَنْصِبُونَ لِهَذَا الظَّفِّ عِلْمًا لِقَبْرِ أَبِيكَ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ لَا يَذُرُّنْ أَثْرَهُ وَ لَا يَغْفُو رَسْمَهُ عَلَى كُرُورِ النَّيَالِي وَ الْكِيَامِ وَ لِيَجْتَهِدْنَ أَثَقَهُ الْكُفْرِ وَ

أَشْيَاعِ الضَّلَالَةِ فِي مَخْوَةٍ وَ تَطْمِئِنُّ بِهِ فَلَا يَذَادُ أَثْرَهُ إِلَّا ظَهُورًا وَ أَمْرُهُ إِلَّا عُلُوقًا

۱. مصباح‌المتجهد، مفاتيح‌الجنان.

«أَيْنَ الْمُؤْمَلِ لِإِخِيَاءِ الْكِتَابِ وَ خُدُودِهِ» کجا است آن کسی که امید داریم کتاب و حدود خدا را احیا کند؟

شیخ طوسی رحمته که نویسنده دو کتاب چهارگانه اصلی شیعه یعنی «التهدیب» و «الإستبصار» است، در کتاب گران سنگ «الغیبه» از امام حسن عسکری علیه السلام هنگامی که وجود امام زمان علیه السلام متولد می شدند روایت کرده است:

«زَعَمَ الظَّلَمَةُ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَنِي لِيَقْطَعُوا هَذَا النَّسْلَ» ستمکاران می پندارند که مرا می کشند و نسل ام بریده می شود. «فَكَيْفَ زَاوَا قُدْرَةَ اللَّهِ، وَسَمَاءَهُ الْمُؤْمَلِ». قدرت خدا را چه دیده اند؟ او [آن فرزند نگه دارنده نسل] را «مؤمل» (مایه امید) نامید.

یعنی امام حسن عسکری علیه السلام در خفقانی که قرار بود حکومت وقت، امام بعدی را به دنیا نیامده از بین ببرد می فرمایند که او مایه امید است. امام عصر علیه السلام فقط در عصر خودشان مایه امید نیستند بلکه در همه اعصار مایه امید هستند.

دعای «افتتاح» دعایی است که شامل مضامین بسیار بلند به ویژه مهربانی کامل و بی نظیر خداوند است. در این دعا می خوانیم:

«اللَّهُمَّ وَ صَلِّ عَلَى وَ لِيِّ أَمْرِكَ الْقَائِمِ الْمُؤْمَلِ وَ الْعَدْلِ الْمُنتَظَرِ» خدایا درود فرست بر ولی امرت، آن قائم آرزو شده و دادگستر مورد انتظار.

عزاداران و عاشقان امام زمان علیه السلام! اگر کسی اسم «حسن» داشت، این طور نیست که حتماً نیکوکار باشد. اگر کسی اسمش «عبدالله» است به این معنی نیست که در خارج و بیرون، بنده خدا باشد و همه چیز او رنگ و بوی بندگی بدهد. خیر! ما انسان های غیر معصوم، اسم و معنی اسم مان ممکن است با هم مطابقت نداشته باشند؛ اما اسماء و القاب و صفاتی که برای اهل بیت علیهم السلام است حتماً اسم و معنای آن با هم مطابقت دارد. مثلاً اگر «صادق» لقب امام ششم علیه السلام است؛ حقیقتاً در همه ابعاد صادق هستند. از جهت اعتقادی صادق هستند، از جهت عملی صادق

هستند، از جهت زبانی صادق هستند، خلاصه در همه جهات صدق دارند. اما کسی که اسمش «صادق» است، ممکن است در همه ابعاد صادق نباشد.

این سخن و مطلع را برای چه گفتیم؟ برای این که بدانیم اگر به امام زمان علیه السلام «مؤمل» گفته می‌شود، چه رمز و راز و سرّی دارد. چرا امام زمان علیه السلام مایه امید است؟ چرا امام عصر علیه السلام مورد آرزو است؟ سرّ کاربرد این لقب برای او چیست؟ با توجه به مقدمه‌ای که گفتیم، چه تطبیقی بین اسم امام زمان علیه السلام و ویژگی او وجود دارد؟ اگر امام خوبی‌ها مایه آرزو هستند قرار است به چه چیز حضرت امید داشته باشیم و کدام گره از زندگی ما را باز کنند که به او امید پیدا کنیم؟

ابعاد امید به امام زمان علیه السلام

پاسخ سوال این است: «لأحیاء کتاب و حدوده.»

اگر روایات دیگر در مورد احیاء کتاب و دولت حضرت علیه السلام را کنار هم بگذاریم، حدود شش تفسیر^۱ و معنا برای این فراز گفته شده است که امشب یکی از آن‌ها را بیان خواهیم کرد. آن تفسیر «دولت کریمه» است. «اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ»^۲ امام زمان علیه السلام مؤمل است برای ایجاد دولت کریمه.

به نظر تان مردم چه انگیزه‌ای برای انتظار دارند و دوست دارند در آخرالزمان چه اتفاقی بیافتد؟

حالات نفسانی انسان به قدری پیچیده است که گاهی خود او نیز از زیر و بم آن غافل است. گاهی انسان چیزی را دوست دارد، اما خود نیز از راز این دوستی بی‌اطلاع است. افرادی که قائل به مؤمل بودن ظهور حضرت مهدی علیه السلام هستند و

۱. دولت شریفه، صالحه، اخراالدول.

۲. مفاتیح‌الجنان، دعای افتتاح.

علاقه‌مند برپایی دولت کریمه ایشان که مورد آرزو و امید انسان‌ها است می‌باشند، سه دسته‌اند:

۱. صلواتی‌ها (امید عامیانه):

کسانی که امیدوارند در زمان ظهور آن حضرت، نیازمندی‌ها و مایحتاج روزمره انسان‌ها به صورت رایگان و به اصطلاح به صورت «صلواتی» تأمین شود. به عبارت دیگر، نیازهایی که تأمین آن‌ها با زحمت است، تنها با ذکر صلوات بر محمد و آل محمد علیهم‌السلام تأمین شود. بنابراین ممکن است عده‌ای به این دلیل یا دلایلی مانند این، به ظهور امام عصر علیه‌السلام امیدوار و علاقه‌مند باشند و اساساً به همین دلیل در انتظار ظهور ایشان باشند.

امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «هنگامی که قائم اهل بیت علیهم‌السلام قیام کند، بیت‌المال را به گونه‌ای یکسان در میان مردم تقسیم می‌کند و در میان مردم به عدالت رفتار می‌نماید. ثروت‌های روی زمین (مانند خمس و زکات) و ثروت‌های زیر زمین (مانند گنج‌ها و معادن) نزد آن حضرت علیه‌السلام گرد می‌آید. آنگاه حضرت علیه‌السلام به مردم خطاب می‌کند: بیایید و بگیرید آنچه را که برایش خویشاوندی را قطع می‌کردید و به خونریزی و گناه دست می‌زدید. حضرت علیه‌السلام چنان اموال می‌بخشد که کسی پیش از او چنان نکرده است.^۱» همچنین رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: «در آخرالزمان خلیفه‌ای ظهور می‌کند که مال را بدون شمارش می‌بخشد.^۲»

خوب است اشکالی هم ندارد، یکی از وظایف رهبر اسلامی تأمین عاقلانه بخشی از مایحتاج مادی انسان‌هاست.

۱. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۹۰.

۲. مسند احمد، ج ۳، ص ۵.

آیا این همان انگیزه و امید والایی است که حضرت ﷺ برای آن ظهور می‌نماید یا بالاتر از آن هم هست؟

۲. مشکل گشا (امید حل‌کننده):

کسانی که امیدشان به دولت کریمه این است که امام بیاید و امور آن‌ها را اصلاح کند و بار مشکلات را از دوش انسان بردارد. حقیقت این است که انجام برخی وظایف شرعی، بخصوص وظایف اجتماعی، مانند امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ظلم و فساد، کار مشکلی است. ممکن است عده‌ای با این تصور که با آمدن آن حضرت ﷺ این زحمات از گردن انسان برداشته می‌شود، منتظر ظهور ایشان باشند.

مثلاً: طبق جدیدترین آمارها شمار افراد دچار سوءتغذیه در جهان حدود ۸۶۲ میلیون نفر است.^۱ مسئله‌ای که امروز تمام دنیا و کشور ما را درگیر کرده، مسئله آب و خشک‌سالی است. روایات بسیاری درباره وجود امام زمان ﷺ داریم که بیان می‌دارند در زمان احیاء کتاب و حدود الهی، بارانی خواهد آمد که مانندش دیده نشده است. در ذیل آیه ۹۶ سوره اعراف، خداوند عزیز و حکیم می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۲ اگر مردمی که در شهرها و آبادی‌ها زندگی می‌کنند، ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، برکات آسمان و زمین را بر آن‌ها می‌گشاییم؛ اما [آن‌ها حقایق را] تکذیب کردند؛ ما نیز آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم. «وَ إِذَا آن قِيَامُهُ»^۳ وقتی که زمان قیام قائم ﷺ نزدیک شود «مُطِرَ النَّاسُ جُمَادَى الْآخِرَةِ وَ عَشْرَةَ أَيَّامٍ مِّن رَّجَبٍ مَّظَرًا لَّم يَزِ الْخَلْقُ مِثْلَهُ» بر مردم باران فرو خواهد ریخت، در ماه جمادی‌الثانی و ده روز رجب؛ بارانی که مانندش دیده نشده است.

آیا این بالاترین سطح از امید است یا بالاتر از آن نیز وجود دارد؟

۱ <https://www.worldometers.info/fa>

۲. اعراف، ۱۶.

۳. اربلی، ۱۳۸۱ ق، ج ۲، ص ۴۶۳.

اگر با این دو نیت به حضرت ﷺ امیدوار هستیم، باید بدانیم که دلمان برای خودمان سوخته است نه دیگران. این دو نیت، هرچند خوب است اما درجه پایینی دارد. مثل این است که کسی به نان خالی راضی شود و هر چه به او بگویند که بهترین غذا (مثلاً چلوکباب) آماده است بگوید نه! همین نان خشک خدا را شکر مفتی است. مرا بس است دیگر! مگر دنبال در دسر می‌گردی؟ قرآن درباره این افراد، تعبیر زیبایی دارد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾^۱ ای کسانی که ایمان آوردید چه شده که به شما گفته میشود در راه خدا جهاد کنید، ﴿ثُمَّ إِلَى الْأَرْضِ﴾ محکم به زمین چسبیده‌اید ﴿أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ آیا راضی به زندگانی دنیا به جای آخرت شده‌اید در صورتی که متاع دنیا در پیش عالم آخرت اندکی بیش نیست.^۲

خوشا به حال کسی که برای اقامه دین و امید به حضرت ﷺ دنبال راحتی نیست، کسی که می‌بیند وظیفه چیست و حرکت میکند.

دو سوم از امید به حضرت حجت ﷺ، امید به امنیت، آسایش، وفور نعمت، نابودی ظلم و ظالمان و از بین رفتن فقر و بدبختی است؛ اما این‌ها نباید انگیزه اصلی مؤمن برای انتظار فرج آن حضرت ﷺ باشد.

۳. حیات احیاءکننده):

گروهی هستند که بهترین نوع امید را به دولت کریمه حضرت ﷺ دارند. گروهی که حضرت ﷺ را در اقامه حدود - که مایه امید بشر است - همراهی می‌کنند. این گروه که امام زمان ﷺ نیز به آن‌ها امید دارد چه کسانی هستند؟ آن مشت‌هایی که پشت رکاب امام زمان ﷺ هستند، کسانی‌اند که برای پیروزی اسلام و دین حق؛ پیاده شدن احکام خدا؛ عملی شدن احکامی که متروک مانده است؛ احیای سنت‌های پیامبر ﷺ و نابودی آثار کفر و شرک، در امید ظهور حضرت مهدی ﷺ به‌سر می‌برند. امید به احیاء حکومت و حدود، بالاترین امید است.

۱. توبه، ۳۸.

۲. توبه، ۳۸.

ما نیز باید کلاهمان را قاضی کنیم. من به خودم بگویم که ای سخنران! تو برای چه دوست داری امام زمان عجله ظهور کند؟ به چه چیزی امید داری؟ درون خود با وجدان خود و خدای خود چندچند هستی؟ با چه انگیزه‌ای امید به ظهور امام عصر عجله داری؟ آیا نان صلواتی می‌خواهی یا از ظلم ستمگران به تنگ آمده‌ای؟ آیا انجام وظایف دینی بر دوشات سنگینی می‌کند یا چون اسلام و مسلمانان در خطر قرار گرفته‌اند در انتظار فرج هستی؟ باید بیاندیشیم و ببینیم که انگیزه واقعی ما از انتظار، کدام یک از این‌ها است. قربانت بروم ای امام حسین علیه السلام! شما نیز دنبال همین افراد بودید و غیر از آن هفتاد و دو نفر، چنین یارانی پیدا نکردید.

ادامه دعای «افتتاح» پاسخ سؤال ما است:

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغُبُ إِلَيْكَ فِي ذَوَلَةٍ كَرِيمَةٍ نُعَرِّضُ بِهَا الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ وَنُذِلُّ بِهَا النَّفَاقَ وَأَهْلَهُ» پروردگارا! ما بسیار مشتاق دولت کریمه‌ای هستیم که در پرتو آن، اسلام و مسلمانان عزت خود را بازیابند و نفاق و منافقان به ذلت کشیده شوند. در این فقره از دعا، هم به امید انسان در انتظار فرج اشاره شده و هم هدف از حکومت آن حضرت عجله بیان شده است.

«وَتَجَعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَالْقَادَةَ إِلَى سَبِيلِكَ» و در آن (دولت) ما را از دعوت‌کنندگان به طاعت و فرمان‌برداری و پیشوایان راه خودت قرار دهی. عزاداران امام حسین علیه السلام! کسانی که در دو دسته اول بودند به کربلا نیامدند، چون دلشان به حال خودشان سوخت نه امام زمانشان. کسانی که دنبال نان صلواتی و حل شدن مشکلات بودند نیامدند و یا اگر آمدند؛ برگشتند. من کجای این قصه هستیم؟ کمترین کاری که می‌توانم انجام دهم این است که امیدوارم باشم و دیگران را نیز امیدوار کنم، آیا برای امام زمانم این کار را انجام می‌دهم؟

فرض کنید کسی می‌گوید: حاج آقا! در این شام غریبان یک سوال دارم. می‌دانم که ما باید یکدیگر را به فرج قریب‌الوقوع (ان شاء الله) امیدوار کنیم. امید من نیز باید سوّمین امید باشد. سوال این است که اگر ما مردم را امیدوار کنیم و ظهور رخ ندهد، آن وقت چه خواهد شد؟ حاج آقا! ناراحت نشو، فکر می‌کنم وعده سر خرمن می‌دهی. وقتی ممکن است ظهور رخ ندهد من به چه چیزی امید داشته باشم؟

پاسخ این است که حرف شما سخن باطلی است. نگرانی از اینکه ما مردم را امیدوار کنیم اما ظهور به تأخیر بیافتد و به دین مردم لطمه بزند، نگرانی غلطی است. ما باید به صورت منطقی و عقلانی و با توجه به سنت‌های الهی حاکم بر حیات بشر، مردم را امیدوار کنیم.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ بخوانید مرا، من جواب شما را خواهم داد و استجابات

خواهم کرد.

بعضی می‌گویند: نه آقا! نباید وعده استجابت بدهیم، زیرا شاید طرف دعا کند و دعایش مستجاب نشود و بی‌دین شود.

می‌فرماید: ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ﴾ اگر خدا را کمک کنید، خدا کمک‌تان

می‌کند.

بعضی به جبهه رفته‌اند و شهید شده‌اند. آیا می‌توانیم بگوییم خدا کمک نکرده است؟ آیا بگوییم که خوب نیست این آیه قرآن را تبلیغ کنیم؟

این شبهه را اولین بار یهودی‌های مدینه راه انداختند. بعد از جنگ احد، به عماریاسر و دوستش گفتند که پیامبر شما مژده فتح و نصرت الهی داده بود اما شکست خوردید و حمزه‌تان نیز به شهادت رسید.

دوست عماریاسر گفت که من با شما بحث نمی‌کنم. شما آدم را بی‌دین می‌کنید. عماریاسر گفت که من با شما بحث می‌کنم؛ پیامبر ﷺ اگر به ما وعده داد، شرایطی نیز گذاشت. شرایط این بود که سخن رسول خدا ﷺ را گوش کنیم. فرمود اگر حرف من را گوش کنید، خدا به وسیله شما کوه‌ها را جابجا خواهد کرد. ما حرف‌شان را گوش نکردیم. به جهاد رفتیم اما (مثلاً) آن تنگه را رها کردیم و زودتر به سراغ غنائم رفتیم. مقررات را رعایت نکردیم و شکست خوردیم. پاسخ آن‌ها را داد و نزد پیامبر ﷺ آمد. به پیامبر ﷺ گفت که چنین گفتگویی صورت گرفته است. رسول خدا ﷺ به عماریاسر فرمود تو چون ایستاده‌ای و جوابشان را داده‌ای، جهاد فی سبیل الله کرده‌ای.

نباید از خوف نتیجه فوری و مشخص نگرفتن، حسن ظن به خدا را کاهش دهیم. باید به بیماران صعب‌العلاج امیدواری دهیم. ان‌شاءالله خدا همه بیماران به‌ویژه بیماران کرونایی را شفای عاجل عنایت بفرماید. آقا! باید امید داد. این سفارش دین است. باید دعا کرد. نباید یک لحظه از دعا غافل شد. باید برایشان آرزوی شفا کنیم. نباید کسی بگوید چرا امید واهی به این‌ها می‌دهید. ما نباید به خاطر بعضی از دعاهایی که مستجاب نشده، با دعا غیرامیدوارانه برخورد کنیم. وقتی اگر امید مؤمنین افزایش پیدا کند اما فرج محقق نشود، دل‌های شکسته‌ای پیدا می‌کنند و این دل‌های شکسته را نزد خداوند متعال می‌برند. بعد از آن، دعا و استغاثه و اضطراب آغاز می‌شود. و چه صحنه زیبایی است؛ اینکه بگوییم آقا امیدوار بودیم بیایی! آقا خیلی دل‌بسته بودیم فرج در چهلمین سال انقلاب تحقق پیدا کند. بیش از دویست هزار شهید در کل منطقه، همه مظلومان تاریخ، همه علمای تاریخ، ما را به اینجا رسانده‌اند. شاید چند لحظه بیش‌تر تا ظهور فاصله نداشته باشیم. وقتی که آدم امیدش زیاد باشد، مجاهدانه و مُجدَّانه تلاش می‌کند. مرحوم شیخ محمدتقی بافقی رحمته شخصیتی خودساخته و یکی از نمونه‌های عاشقان امام زمان ع بود.



مرحوم حجة‌الاسلام اسدالله بافقی یزدی برادر مرحوم حاج شیخ محمدتقی بافقی رحمته در ماه صفر ۱۳۶۹ هجری قمری در بافق نقل می‌کرده‌اند:
 «مرحوم برادرم کراراً به فیض ملاقات با حضرت ولی‌عصر ع رسیده و به حضور ایشان مشرف شده‌اند و در زمان حیاتشان راضی نبودند این مسئله منتشر شود.

هم در سفر مکه معظمه که پیاده و یا با شتر مشرف شدند، هم در اُعتاب مقدّسه و هم در مسجد مقدّس جمکران قم، توفیق تشرّف حاصل‌شان شده بود. حکایت یکی از این تشرّف‌ها این است که ایشان پیاده از نجف اشرف به زیارت

حضرت رضا علیه السلام مشرف می شده‌اند. در فصل زمستان، وارد ایران شده‌اند و از طریق کوه‌ها و دره‌های کردستان - در مرز ایران و عراق - می آمده‌اند. نزدیک غروب آفتاب درحالی که برف می باریده و تمام کوه و دشت را برف پوشانیده و هوا هم سرد بوده است. به یک قهوه‌خانه که در نزدیک گردنه‌ای بوده است می‌رسد. با خود می‌گوید که امشب را در این قهوه‌خانه می‌مانم و صبح به راهم ادامه می‌دهم. در قهوه‌خانه می‌بیند که عده‌ای مشغول لهو و لعب و قمار هستند. متحیر می‌شود که با این منکرات و افراد لابلالی چه کند. نهی از منکر هم در اینجا مورد ندارد؛ زیرا در قلب سیاه و سنگی شیطان پرست‌ها اثر نمی‌کند.

هوا تاریک شده و او در این فکر است که چه کند. صدایی می‌شنود که او را به اسم می‌خواند. می‌بیند که در آن نزدیکی، درختی سبز و خرم وجود دارد و در زیر آن، شخص بزرگواری نشسته است. سلام می‌کند. آن آقا می‌فرماید که محمدتقی! آنجا جای تو نیست. بیا نزد ما! به زیر سایه درخت می‌رود. هوای لطیفی حس می‌کند. درحالی که تمام دشت و کوه را برف پوشانیده، اما زیر آن درخت خشک است و هوا مانند هوای بهاری است.

شب را در خدمت آن بزرگوار بیتوته می‌کند و آنچه باید استفاده می‌کند. زمانی که صبح طلوع می‌کند، نماز صبح را می‌خواند و آن آقا می‌فرماید که اکنون هوا روشن شده است و می‌رویم.

پس به راه می‌افتند و مقداری که راه می‌روند آن مرحوم از روی قرائن متوجه می‌شود که به چه فیض و فوز عظیمی رسیده است. آقا می‌فرماید که حالا ما را شناختی؟ وداع می‌نمایند که بروند؛ شیخ عرض می‌کند که اجازه بفرمایید من هم در خدمت شما باشم. حضرت می‌فرماین که تو نمی‌توانی با من بیایی. شیخ عرض می‌کند که کجا دوباره خدمت شما برسم؟ پاسخ می‌دهند که در این سفر دو بار نزد تو می‌آیم؛ اول در قم و دوم در حوالی سبزوار.

سپس حضرت از نظر شیخ غایب می‌شود و آن مرحوم به شوق وعده دیدار قم، به راه ادامه می‌دهد. پس از چندین روز وارد قم می‌شود و سه روز برای زیارت و وعده تشریف، توقف می‌کند اما ظاهراً موفق نمی‌شود.

دوباره حرکت می‌کند و بعد از یک ماه به حوالی سبزوار می‌رسد. وقتی از دور شهر را می‌بیند، با خود می‌گوید که چرا خلف وعده شد؟ در قم که جمالشان را ندیدم و این هم شهر سبزوار است! وقتی این فکر را می‌کند، صدای پای اسبی به گوشش می‌رسد. برمی‌گردد و می‌بیند حضرت ولی عصر علیه السلام سواره می‌آیند. ایستاده سلام می‌کند و پس از ادای وظیفه و عرض ادب می‌گوید که آقا جان! وعده فرمودید که قم هم خدمت می‌رسم اما موفق نشدم. کسی گفته است که هزار وعده خوبان یکی وفا نکنند. امام علیه السلام پاسخ می‌دهند که هزار وعده خوبان همه وفا بکنند. سپس می‌فرمایند: محمدتقی! وقتی که از حرم عمه‌ام حضرت معصومه علیها السلام بیرون آمدی و زنی تهرانی از تو مسئله شرعی می‌پرسید و تو سرت پایین بود و جواب او را می‌دادی، ما نزد تو بودیم. من در کنارت ایستاده بودم و تو به ما التفات نمودی. باید که دمی غافل از آن شاه نباشی شاید که نظر افکند آگاه نباشی



چه کنیم که امیدوارانه نسبت به فرج فکر کنیم و امید بالایی داشته باشیم؟ ما، به‌عنوان منتظر واقعی، چه وظایفی بر عهده داریم؟ باید چه کنیم تا در زمان ظهور آن حضرت علیه السلام بتوانیم نقش خود را به‌درستی ایفا نماییم؟ مهم‌ترین وظیفه یک منتظر واقعی این است که هر چه می‌تواند در شناخت حقیقت و عمل به آن تلاش کند، تا بتواند به‌آسانی از عهده حل مشکلات برآید. چنین کسی است که می‌تواند آرزوی پیشوایی مردم در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام را داشته باشد. آنکه در شناخت حق و عمل به آن سهل‌انگاری می‌کند، چگونه می‌تواند پیشوای دیگران باشد؟ بنابراین، ما باید پیش از ظهور آن حضرت، خود را آماده کنیم و در بُعد علم و عمل پرورش دهیم.

باید ارتباط خودمان را به‌صورت مستمر با امام زمانمان حفظ کنیم. امید را دائماً با عهد مداوم تجدید کنیم. مثلاً هر روز قبل از خواب و بعد از بیداری با ذکر: السلام علیک یا مولای صاحب‌الزمان! سلامی به حضرت علیه السلام عرض کنیم. ان شاء الله کم‌کم هر

روز صبح مقید شویم که دعای عهد را زمزمه کنیم. ان شاء الله هر موقع توان داریم، نماز امام زمان علیه السلام را بخوانیم و با امامان تجدید عهد کنیم. خوشا به حال شهید حجة الاسلام مصطفی ردانی پور رحمته الله! دوستانش نقل می کنند که خیلی امام زمانی بود و هر کجا گیر می کرده اند بلند می شده و امام زمان علیه السلام را صدا می زده و دعای عهد هر روز صبحش قطع نمی شده است. نقل می کنند که شبهه جمعه ای بوده و دعای کمیل می خوانده است. وقتی در حال توسل به امام زمان علیه السلام بوده، از بس زاری می کرده بیهوش شده است. برای روز عروسی اش یک نامه به مسجد جمکران فرستاده و امام زمان علیه السلام را نیز در عروسی دعوت کرده است. همه زندگی اش با امام علیه السلام گره خورده بوده است.^۱



امشب، شب زینب علیها السلام است. شب امید است. اگر زینب علیها السلام صبر نمود، امید به پیروزی داشت. خیلی سخت بود اما چون امید داشت، تحمل کرد. در یک روز چندین داغ را تحمل کرده بود اما این طور امیدوار بود:

مرآتِ سیدالشهدایم	من شیردختِ شیرِ خدایم
نایبِ منابِ فاطمه هستم	من زینبم که زینِ آب هستم
روحِ حسین در تنِ پاکم	مردانگی فتاده به خاکم
قرآنِ دستِ فاطمه ام من ^۲	ناخوانده درس، عالمه ام من

این کوه امید بعد از شهادت، تحمل نکردند. در لُهوف سید ابن طاووس نقل است:

۱. یادگاران، ج ۸، کتاب شهید ردانی پور، ص ۸۴.

۲. غلامرضا سازگار.

«خَرَجَتْ زَيْنَبٌ مِنْ بَابِ الْمُسَطَّاطِ وَهِيَ تُنَادِي»^۱ زینب رضی الله عنها از در خیمه بیرون آمد و فریاد می‌زد: وا آخاه! وا سَیداه! وا أهل بیتاه! وای، ای برادر! وای، ای سرور من! وای، ای خاندان من! «لَيْتَ السَّمَاءَ انْظَبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ، وَلَيْتَ الْجِبَالَ تَدَكَّدَتْ عَلَى السَّهْلِ» کاش آسمان خراب می‌شد و به زمین می‌افتاد و کوه‌ها، خاک می‌شدند و در دشت‌ها، پراکنده می‌گردیدند.

اگر تحمل دارید، یک صحنه دیگر را برایتان ترسیم می‌کنم. یا ابا عبدالله! سخت است، اما می‌گویم:

«دَخَلَتِ الْغَائِثُ عَلَيْنَا الْمُسَطَّاطِ»^۲ نقل از فاطمه، دختر امام حسین رضی الله عنه است که او باش به خیمه ما وارد شدند. «وَأَنَا جَارِيَةٌ صَغِيرَةٌ، وَفِي رِجْلِي خَلْخَالَانِ مِنْ ذَهَبٍ» من که دختری خردسال بودم، دو خلخال طلا بر پاهایم داشتم. «فَجَعَلَ رَجُلٌ يَفُضُّ الْخَلْخَالَينِ مِنْ رِجْلِي وَهُوَ يَبْكِي» مردی خلخال‌ها را از پاهایم بیرون می‌کشید و می‌گریست. «فَقُلْتُ: مَا يَبْكِيكَ، يَا عَبْدَ اللَّهِ» گفتم: چرا گریه می‌کنی ای دشمن خدا؟ «فَقَالَ: كَيْفَ لَا أُبْكِي وَأَنَا أَسْلُبُ ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ»

گفت: چگونه نگریم، درحالی‌که زیور دختر پیامبر خدا را برمی‌دارم؟ «فَقُلْتُ: لَا تَسْلُبْنِي» گفتم: [پس] برندار! قال: «أَخَافُ أَنْ يَجِيءَ غَيْرِي فَيَأْخُذَهُ» گفت: می‌ترسم کسی جز من بیاید و آن را بردارد!

أَلَّا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ.

۱. سید بن طاووس، الملهوف، ص ۱۷۵؛ محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵۴.

۲. امالی صدوق، ج ۱، ص ۲۲۸.

کتابنامه

- قرآن
- نهج البلاغه (سید رضی)
- صحیفه سجادیه
۱. ابن أبی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، الأمیره، بیروت، ۲۰۰۷.
۲. ابن الأثیر، ابوالحسن علی بن محمد بن محمد بن عبدالکریم، الكامل فی التاریخ، دارصادر، دار بیروت، بیروت، ۱۳۸۵ق.
۳. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تهذیب التهذیب، دارالصادر، بیروت، ۱۳۲۵ق.
۴. ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند احمد حنبل، مؤسسۀ الرسالۀ، بیروت، ۱۴۱۶ق.
۵. ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، دارالکتب العلمیة، منشورات محمدعلی بیضون، بیروت، ۱۴۱۰ق.
۶. ابن شهر آشوب، محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، المکتبۀ الحیدریة، نجف، ۱۳۷۶ق.
۷. ابن طاووس، سید رضی الدین علی بن موسی بن طاووس حلّی، الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مرة في السنة، بوستان کتاب، قم، ۱۳۷۳.
۸. ابن طاووس، علی بن موسی، التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن، مؤسسۀ فرهنگی صاحب الامر علیه السلام، قم، ۱۴۱۶ق.
۹. ابن طاووس، علی بن موسی، لهوف، مترجم: حسن میرابوطالبی، محقق: فارس تبریزیان، دلیل ما، قم، ۱۳۸۰.
۱۰. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایة والنهایة، ج ۹، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۸.

۱۱. ابن مغزلی، ابوالحسن علی بن محمد جلابی، مناقب الامام علی بن ابی طالب، دارالاضواء، بی تا.
۱۲. ابن اعثم کوفی، محمد بن علی، الفتوح، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۱۱ق.
۱۳. ابن بابویه، محمد بن علی عیون أخبار الرضا علیه السلام، ۲ جلد، جهان، تهران، ۱۳۷۸ق.
۱۴. ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، مصحح: علی اکبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۳ق.
۱۵. اختراع موتور بدون سوخت خودرو توسط جوان لرستانی، خبرگزاری شیبستان، ۲۱/۸/۱۳۹۶ - ۱۲:۰۶.
۱۶. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمّه فی معرفه الأئمّه، بنی هاشمی، تبریز، ۱۳۸۱ق.
۱۷. الأزدی الغامدی الکوفی، لوط بن یحیی، وقعۀ الطّف، محقق: شیخ محمّد هادی الیوسفی الغروی، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۳۶۷.
۱۸. اصفهانی، ابوالقاسم، محاضرات الأدباء ومحاورات الشعراء والبلغاء، دارالقلم، بیروت، بی تا.
۱۹. امین، سید محسن، اعیان الشیعه، دارالتعارف، بی جا، ۱۴۲۱ق.
۲۰. انسان در دام مدرنیته، دسترسی در: ayun.ir/ellx، ۱۳۹۳.
۲۱. اهرن، مایکل، هنری فورد و تولید انبوه اتومبیل، مترجم: همت خواه، محمد، عصر اندیشه، تهران، ۱۳۹۷.
۲۲. آخرین وضعیت ویروس کرونا (کووید -۱۹)، دسترسی در: <https://www.trt.net.tr/persian/covid19>، به روزرسانی روزانه، ۱۹.
۲۳. بحرانی، عبدالله بن نورالله، عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الآیات و الاخبار و الاقوال، موسسه الامام المهدي علیه السلام، عطر عترت، قم، بی تا.
۲۴. بحرانی، عبدالله بن نورالله، عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الآیات و الاخبار و الاقوال، مدرسه الإمام المهدي علیه السلام، قم، ۱۳۶۳.

۲۵. بلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر بن داود، انساب الاشراف، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۷ق.
۲۶. پاکتچی، احمد، سیر اندیشه‌های فقهی در تاریخ اسلام، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد هشتم، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۷.
۲۷. پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم، ۱۳۹۰.
۲۸. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غررالحکم، مؤسسه فرهنگی دارالحدیث، ۱۳۹۵.
۲۹. جاحظ، عمرو بن عمر، البیان والتبیین، ج ۲، مطبعة عبدالسلام، بیروت، ۱۹۴۸.
۳۰. جاحظ، عمرو بن عمر، الحيوان، ج ۳، مطبعة عبدالسلام، قاهره، ۱۹۶۹.
۳۱. جعفریان، رسول، تأملی در نهضت عاشورا، انتشارات علم، تهران، ۱۳۹۷.
۳۲. جمعی از نویسندگان، دانشنامه امام کاظم علیه السلام، کتاب الکترونیکی، مؤسسه فرهنگی و اطلاع‌رسانی تبیان، قم، ۱۳۹۳.
۳۳. جمعی از نویسندگان، یادگاران، روایت فتح، دوره سی جلدی، ۱۳۹۱ش.
۳۴. جملات گاندی رهبر هند درمورد امام حسین علیه السلام، سایت نمناک، کد مطلب: ۵۲۹۵۶.
۳۵. چند نکته از سبک زندگی شهید حججی، سایت مشرق، تاریخ انتشار: ۱ شهریور ۱۳۹۶ - ۰۹: ۲۱.
۳۶. حافظ، شمس‌الدین محمد، دیوان حافظ، شرکت انتشارات آراز بیکران، تهران، ۱۳۹۶.
۳۷. حبری، حسین بن حکم، تفسیر حبری، مؤسسه آل‌البتیت علیهم السلام، ۱۴۰۸ق.
۳۸. حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، مؤسسه آل‌البتیت علیهم السلام لإحياء التراث، قم، ۱۴۱۶ق.
۳۹. حرانی، ابن شعبه، تحف العقول عن آل رسول، آل‌علی علیهم السلام، قم، ۱۳۸۲.

۴۰. حسینی طهرانی، سید محمدحسین، یادنامه آیت نور، موسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام، قم، ۱۳۹۰.
۴۱. حلی، جعفر بن محمد بن نما، مُثِیرُ الْأَحْزَانِ وَ مُنِیرُ سُبُلِ الْأَشْجَانِ، المطبعة الحیدریه، بیروت، ۱۳۶۹ق.
۴۲. حلی، ورام بن ابی فراس حلی، تنبیه الخواطر و نزهه النواظر (مجموعه ورام)، مکتبه الفقیه، بی جا، بی تا.
۴۳. خستگی ناپذیر، /bzfeyun.ir، تبیان.
۴۴. خطیب بغدادی، حافظ ابی بکر احمد بن علی، تاریخ بغداد، دارالکتب العلمیه بیروت.
۴۵. دشتی حسینی، سید مصطفی، معارف و معاریف، اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۹.
۴۶. دهخدا، علی اکبر، لغتنامه دهخدا، مؤسسه دهخدا، تهران، ۱۳۰۹.
۴۷. دینوری، ابن قتیبه، الاخبار الطول، منشورات الشریف الرضی، قم، ۱۳۷۳.
۴۸. ذهنی تهرانی، محمدجواد، مقتل الحسین علیه السلام: از مدینه تا مدینه، پیام حق، تهران، ۱۳۷۳.
۴۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات، دارالشامیه، بیروت، ۱۴۱۲ق.
۵۰. رجایی، غلامعلی، سیرت شهیدان، نشر شاهد، تهران، ۱۳۷۸.
۵۱. رضایی اصفهانی، محمدعلی، تفسیر قرآن مهر، دارالعلم، قم ۱۳۹۱.
۵۲. رهنما، زین العابدین، زندگانی امام حسین علیه السلام، زوار، قم، ۱۳۹۸.
۵۳. ری شهری، محمد، دانشنامه امام حسین علیه السلام، دارالحدیث، قم، بی تا.
۵۴. ساعی، سید مهدی، به سوی محبوب، شفق، قم، ۱۳۹۵.
۵۵. سعدی، مصلح بن عبدالله، مواظب سعدی، میردشتی، تهران، ۱۳۹۴.
۵۶. سماوی، شیخ محمد بن طاهر، ابصار العین، تحقیق: شیخ محمدجعفر طبسی، مرکز الدراسات الاسلامیه لحرس الثوره، بی جا، ۱۴۱۹ق.
۵۷. شریف کاشانی، ملاحبیب، تذکره الشهداء، شمس الضحی، قم، ۱۳۹۰.

۵۸. شیخ طوسی، محمد بن حسن بن علی بن حسن، الغیبه، مؤسسه المعارف الإسلامیة، قم، ۱۴۲۵ق.
۵۹. شیخ طوسی، محمد بن حسن بن علی بن حسن، مِصْبَاحُ الْمُتَهَجِّدِ وَ سِلَاحُ الْمُتَعَبِّدِ، المكتبة الاسلامیة للنشر و التوزیع، تهران، ۱۳۷۰.
۶۰. صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی، التوحید، جماعة المدرسين فی الحوزة العلمیة بقم، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۶ق.
۶۱. صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی، کمال الدین و تمام النعمة، دارالکتب الاسلامیه، تهران، بی تا.
۶۲. صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی، معانی الاخبار، موسسه نشر اسلامی، ۱۳۱۱ق.
۶۳. طباطبائی، سید محمدحسین، المیزان، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۷۷ش.
۶۴. طباطبائی، سید محمدحسین، ترجمه المیزان، مترجم: موسوی همدانی، سید محمدباقر، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۷۸ش.
۶۵. طبرانی، المعجم الكبير، دارالکتب العلمیة، بیروت، بی تا.
۶۶. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الاوسط، دارالحرمین للطباعة و النشر و التوزیع، مصر - قاهره، ۱۴۱۵ق.
۶۷. طبری آملی، محمدبن جریر، تاریخ طبری، تاریخ طبری، اساطیر، تهران، ۱۳۹۴.
۶۸. عاملی، محمد بن مکی (شهید اول)، آلمزار فی کیفیة زیارات النبی و الائمة علیهم السلام، موسسه معارف اسلامیه، قم، ۱۴۱۰ق.
۶۹. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، انتشارات اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۵ق.

۷۰. علاء‌الدین علی الممتقی بن حسام‌الدین الهندی، کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، مکتبه التراث الإسلامی، بیروت، ۱۳۸۹ق.
۷۱. غزالی اصفهانی، علی، دانستنی‌های حضرت زینب و حضرت رقیه، کتاب الکترونیکی، مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان، ۱۳۸۷.
۷۲. غفار حدادی، فائضه، خط مقدم، شهید کاظمی، قم، بی‌تا.
۷۳. فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، ققنوس، تهران، ۱۳۸۸.
۷۴. قطب‌الدین راوندی، سعید بن هبه‌الله، الخرائج و الجرائح، محقق / مصحح: مؤسسه الإمام المهدی^ع، قم، ۱۴۰۹ق.
۷۵. قمی، شیخ عباس، سفینه البحار و مدینه الحکم والآثار مع تطبیق النصوص الواردة فیها علی بحار الأنوار، اسوه، بی‌تا.
۷۶. قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال فی تواریخ النبی و آل^{علیهم‌السلام}، موسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۲۲ق.
۷۷. قمی، شیخ عباس، نفس المهموم، المکتبه الحیدریه، نجف، ۱۴۲۱ق.
۷۸. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، دارالحدیث، قم، ۱۳۷۳.
۷۹. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دارالحدیث، قم، بی‌تا.
۸۰. گروه پژوهشکده باقرالعلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین^{علیه‌السلام}: ترجمه کتاب موسوعه کلمات الامام الحسین^{علیه‌السلام}، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، قم، ۱۳۹۲.
۸۱. گروهی از نویسندگان، موسوعه الامام الحسین^{علیه‌السلام}، سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، دفتر انتشارات کمک آموزشی، تهران، ۱۳۷۸ش.
۸۲. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، مؤسسه آل‌البتیة لاحیاء التراث، بیروت، بی‌تا.
۸۳. ماهنامه پرسمان، پیاپی ۱۰۵، مهر ۱۳۹۰.
۸۴. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحارالانوار (ط- بیروت)، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق.

۸۵. محدثی، جواد، فرهنگ عاشورا، نشر معروف، قم، ۱۳۷۴.
۸۶. محمد بن منور، اسرارالتوحید، صفر علیشاه، تهران، ۱۳۷۶.
۸۷. محمدی اشتهاردی، محمد، سوگنامه آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: در ذکر مصائب جانسوز چهارده معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام و شهداء و اسراء کربلا، ناصر، قم، ۱۳۷۰.
۸۸. محمدی ری شهری، محمد، منتخب حکم النبی الأعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، مشعر، قم.
۸۹. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، سازمان چاپ و نشر دارالحديث، قم، ۱۳۹۳.
۹۰. محمودی، ضیاءالدین، غلامعلی، مهدی، جلیلی، نعمت‌الله، الأصول الستة عشر من الأصول الأولیة، مؤسسه علمی فرهنگی دارالحديث، سازمان چاپ و نشر، قم، ۱۳۸۱.
۹۱. مروج، علی اکبر، کرامات رضویه، ولایت، تهران، ۱۳۹۵.
۹۲. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸.
۹۳. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار شهید مطهری، صدرا، ۱۳۹۰.
۹۴. مفید، محمد بن محمد مفید، الإرشاد، ترجمه رسولی محلاتی، اسلامیة، تهران، بی تا.
۹۵. مقایسه ساعت کاری مفید ایران با سایر کشورها، 21qve6yun.ir/، ۳۱ شهریور ۱۳۹۹، ۱۶: ۳۰.
۹۶. مقرر، عبدالرزاق، مقتل الحسین، موسسه الخرسان للمطبوعات، بیروت، ۱۴۲۶ ق.
۹۷. ملبوبی، محمدباقر، الوقایع و الحوادث، دارالعلم، قم، ۱۳۹۷.
۹۸. منصور، ابوسعید، نثر الدر فی المحاضرات، دارالکتب العلمیة، بیروت، بی تا.
۹۹. موسوی خمینی، روح‌الله، چشمه خورشید، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قَدْ تَشَفَّعْتُ، قم، ۱۳۷۴ ش.

۱۰۰. مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، مثنوی معنوی، نشر ثالث، تهران، ۱۳۹۳.

۱۰۱. میلر، نورمن، رؤیای آمریکایی، مترجم: سهیل سمی، بی‌جا، ۱۳۹۸.

۱۰۲. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، مؤسسه آل‌البتیت^۸، لإحياء التراث، بیروت، ۱۴۰۸ق.

یادداشت:

A series of 20 horizontal dotted lines for writing notes.

